توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

کتاب ششم ابتدائی

پسران

بها در تمام کشور ۲۵ ریال

حق چاپ محفوظ

۱۳۲٤

کتابفروشی و چاپخانه علمی

Parsbook.com

Parsbook.com

Parsbook.com

Parsbook.com

توانا بود هر که دانا بود

کتاب ششم پیران

وزارت فرهنگ

حق چاپ محفوظ

کتابفروشی و چاپخانه علمی

چاپخانه شرکت مطبوعات

Parsbook.com

بنام خداوند جان آفرین

آفرین (۱) - پوزش (۲) - ادیم (۳) - خوان یغما - سیمرغ (۴) - قاف - صلب

بنام خداوند جان آفرین — حکیم سخن در زبان آفرین

خداوند بخشنده و دستگیر — کریم خطابخش پوزش پذیر

عزیزی که هرگز درش سر بتافت — بهر در که شد هیچ عزّت نیافت

سر پادشاهان گردنفراز — بدرگاه او بر زمین نیاز

ادیم زمین سفرهٔ عام اوست — برین خوان یغما چه دشمن چه دوست

پرستار امرش همه چیز و کس — بنی آدم و مرغ و مور و مگس

چنان پهن خوان کرم گسترد — که سیمرغ در قاف قسمت خورد

لطیف کرم گستر کارساز — که دارای خلق است و دانای راز

بدرگاه لطف و بزرگیش بر — بزرگی نهاده بزرگی ز سر

بر احوال نابوده علمش بصیر — باسرار ناگفته لطفش خبیر

نه مستغنی از طاعتش پشت کس — نه بر حرف او جای انگشت کس

نهد لعل و پیروزه در صلب سنگ — گل و لعل در شاخ فیروزه رنگ

(سعدی)

۱- آفرین = آفریننده ۲- پوزش = عذر ۳- ادیم = سفرهٔ چرمی ۴- سیمرغ = نام مرغی خیالی

Parsbook.com

با مرش وجود از عدم نقش بست — که داند جز او کردن از نیست هست

مناجات

ملکا (ملک) (۱) فضل (۲) - ثنا - بری (۳) - گداز (۴) - شبه (۵) وهم

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی — نروم جز بهمان ره که توام راهنمائی

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم — همه توحید تو گویم که بتوحید سزائی

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی — تو نمایندهٔ فضلی تو سزاوار ثنائی

بری از رنج و گدازی بری از درد و نیازی — بری از بیم و امیدی بری از چون و چرائی

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی — نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیائی

همه عزّی و جلالی همه علمیّ و یقینی — همه نوریّ و سروری همه جودیّ و سخائی

لب و دندان سنائی همه توحید تو گوید — مگر از آتش دوزخ بودش روی رهائی

(سنائی)

۱- پادشاها - خداوندا ۲- احسان ها — برتری و فزونی ۳- پاک و منزّه ۴- سوز ۵- مانند

فایدهٔ همکاری

مرغزار - کهن - کمین - لختی - مصرّ - (اصرار) - گزاردن حقّ - همپشتی - جوانمردی - ثمره - جمله

گذریان - فراق - تکاپوی - دریغ داشتن - در اثنا - پری - جادو - منتظم

زاغی در مرغزاری بر درختی کهن خانه داشت . روزی بر آن درخت نشسته

Parsbook.com

بود و بچپ و راست مینگریست ناگاه صیادی را دید دامی برگردن با
جامه ای درشت و عصائی درمشت روی بدان درخت نهاد و زاغ ترسید
و با خود گفت نمیدانم این مرد قصد من دارد یا قصد دیگری بهتر آنکه در
جای بمانم تا قصد او بدانم . صیاد پیش آمد و دام بگسترد و دانه بیفشاند
و در کمین نشست ساعتی گذشت ناگاه قوجی از کبوتران رسیدند . رئیس
ایشان کبوتری بود طوقدار که او را طوقی میخواندند و کبوتران هم در
متابعت او بودند . همینکه دانه ها را دیدند فرود آمدند و همگی در دام
گرفتار شدند . طوقی رئیس ایشان غمگین شد اما صیاد شاد گشت و
شتافت تا ایشانرا بگیرد . کبوتران دست و پا میزدند و هریک در خلاص
خود میکوشیدند طوقی گفت یاران باید همه در خلاص یکدیگر بکوشیم
و رهائی دوستان را بر رهائی خود مقدم شمریم . چاره کار اینست که
همزور شویم و دام را از جای بلند کنیم و بپرواز آئیم . کبوتران چنین کردند
و دام را برداشتند و بهوا رفتند . صیاد با این امید که آخر در میمانند
و می افتند در پی ایشان روان شد زاغ با خود اندیشید که دنبال ایشان
بروم و معلوم کنم که کارشان بکجا می انجامد چه من هم از این واقعه برای

Parsbook.com

آبند و خویش در سی خواهم آموخت طوقی دید که صیاد هنوز در پی ایشان
روان است بیاران گفت این میشرم در گرفتار ساختن ما مصر است و
تا از چشم او ناپدید نشویم دل از ما برنمیکند . در این نزدیکی آبادی است
و موشی زیرک نام از دوستان من در آنجا مسکن دارد مصلحت آنست
که بدان آبادی رویم تا از نظر او پنهان شویم و از ما نومید شود و بازگردد
و من از زیرک خواستار شوم که بندهای ما را ببرد . کبوتران سخن او را پذیرفتند
و بجانب آبادی روی آوردند صیاد نومید بازگشت اما از باغ همچنان در
پی ایشان میرفت تا ببیند آخر چگونه از دام رهائی می یابند . طوقی با یاران
بمسکن زیرک رسید بکبوتران گفت فرود آئید جمله فرود آمدند . طوقی
زیرک را آواز داد زیرک گفت کیست ؟ کبوتر نام خود گفت موش او را شناخت
و بشتاب از سوراخ بیرون آمد چون او را در بند دید سخت غمناک شد و لختی بگریست
و گفت ای دوست عزیز و رفیق موافق ترا در این رنج که افکند گفت حرص بر
خوردنی و طمع دانه ما را بدین بلا گرفتار ساخت . موش بچالاکی ببریدن بندهای
او مشغول شد . طوقی گفت نخست بندهای یاران مرا بگشای . زیرک التفاتی
بسخن او نکرد دوباره گفت ای دوست مشفق نخست بند یارانم را بگشای . موش

گفت مگر جان خود را دوست نمیداری گفت مرا نباید ملامت کرد زیرا ریاست این
کبوتران را من بعهده گرفته ام و ایشان بر من حقی دارند و من باید حق ایشان را
بگزارم از من فرمانبرداری کرده و بهشتی ایشان از دست صیاد بجستم و اکنون
اگر از گشادن گره های بند من آغاز کنی بیم آن میرود که در اثنای کار خسته و
ملول شوی و بعضی از یارانم در بند بمانند اما اگر من در بند باشم هرچند که
خسته باشی دوست خود را در بند نخواهی گذارد. چون در هنگام بلا با یاران
شرکت بوده است در وقت خلاص هم باید موافقت باشد. موش بهمت و
وفای او آفرین گفت و بجد و رغبت بند های ایشان بگشاد و طوقی و یارانش
سلامت بازگشتند.

زاغ چون هنر موش را دید بر دوستی او رغبت نموده با خود گفت تو اندیشه بودی که روزی
چون کبوتران بدام بلا افتم و در آن حال بچنین دوستی نیازمند خواهم بود
پس نزدیک سوراخ موش رفت و او را آواز داد موش پرسید که کیست؟
گفت منم موش گفت چه میخواهی گفت من جوانمردی و وفاداری ترا در بارهٔ کبوتران
دیده و ثمرهٔ دوستی را دانسته و آمده ام تا خود را از جملهٔ یاران تو گردانم.
موش گفت میان من و تو هرگز رشتهٔ دوستی محکم نتواند شد چه من طعمهٔ تو ام و از

Parsbook.com

بیم تو آسوده نتوانم زیست . زاغ گفت نیکو بیندیش که مرا در اذیت تو چه فایده و از خوردن تو چه سیری باشد . اما از دوستی تو مرا بزرگ فایده است من از دامی دور آمده ام و از جوانمردی تو دور است که مرا از دوستی خود محروم داری و نومید بازگردانی . موش قویدل گشت و از سوراخ بیرون آمد از زاغ احوالپرسی کرد و او را در کنار گرفت و هر دو بدیدار یکدیگر شاد شدند چون روزی چند گذشت بزاغ گفت چنانکه می بینی این مکان بسیار با صفا و با طراوت است چه خوب میشد اگر اهل و فرزندان را هم میآوردی و یکباره در اینجا میماندی زاغ گفت بلی جائی دلگشایست و در خوشی آن سخنی ندارم لیکن در فلانجای هم مرغزاری است خرم و اطراف آن پرشکوفه و گل خندان سنگ پشتی از دوستان من هم آنجا وطن دارد و طعمه من در آن حوالی بسیار یافته میشود و دیگر اینکه اینجا راه آمد و شد گذریان است و ممکن است بما آسیبی برسانند مصلحت آنست که بدانجا رویم و در نعمت و فراوانی و امن و آسایش زندگانی کنیم . موش دعوت زاغ را پذیرفت پس زاغ دُم موش را گرفت و روی بمقصد نهاد چون در آنجا رسیدند سنگ پشت ایشان را دید و در آب رفت زاغ آهسته موش را از هوا بزمین آورد و

Parsbook.com

سنگ پشت را آواز داد سنگ پشت بیرون آمد و خوشحالیها کرد و پرسید از
کجا میآئی و حال چیست ؟ زاغ قصهٔ خویش و کبوتران و گرفتاری ایشان
و چوانمردی موش را در آزاد کردن ایشان از بند تمام بازگفت .
سنگ پشت چون قصهٔ مردانگی موش را شنید گفت بخت ما ترا با چنین
دوستی بدین جای رسانیده است .

در این اثنا آهوئی از دور دوان دوان پیدا شد گمان بردند که صیادی
در پی اوست سنگ پشت در آب جست زاغ بر درخت پرید و موش بسوراخ
خزید آهو بکنار آب آمد و اندکی آب خورد و هراسان بایستاد و بچپ و
راست مینگریست . زاغ چون حال آهو بدانسان دید بر هوا رفت و
بنگریست تا ببیند کسی در پی او میآید بهر جانب چشم انداخت کسی را ندید
سنگ پشت را آواز داد تا بیرون آمد و موش هم حاضر شد سنگ پشت که
هراس آهو را دید پرسید حال چیست و از کجا میآئی ؟ آهو گفت مدتی در
این صحرا آسوده بچرا مشغول بودم امروز پیری را دیدم پنداشتم صیاد
است با ینجا گریختم سنگ پشت گفت مترس که صیاد تا کنون بدین مکان نیامده
است و ما دوستی خویش را در حق تو دریغ نمیداریم . آهو بهمنشینی ایشان

رغبت نمود و در مرغزاری نزدیک اقامت کرد . گوشه‌ای بود که هر روز در آنجا
جمع میشدند و بازی میکردند و سرگذشت میگفتند . روزی زاغ و موش
و سنگ پشت مانند روزهای دیگر در همان گوشه جمع شدند و ساعتی بانتظار
آهو نشستند . آهو نیامد نگران شدند و بزاغ گفتند بر هوا پرواز کرده در حوالی
جنگل تا از آهو اثری هست یا نه . زاغ بر هوا رفت آهو را در دامی گرفتار
دید . باز آمد و بیاران گفت زاغ و سنگ پشت بموش گفتند در این پیش آمد
از ما کاری ساخته نیست و جز بتوامید نتوان داشت شتاب کن بلکه تو کاری
انجام دهی موش بعجله تمام پیش آهو رفت و گفت ای برادر چگونه بدین
دام گرفتار آمدی ؟ هنوز جواب نشنیده بود که سنگ پشت رسید آهو گفت
ای برادر آمدن تو اینجا بر من دشوارتر از این بلاست چه اگر صیاد بیابد
و موش بندهای مرا بریده باشد من بچالاکی از نظر او پنهان خواهم شد زاغ
هم میپرد و موش در سوراخ میرود اما تو نه تاب مقاومت داری و نه پای گریز
چرا خود را برنج افکندی . سنگ پشت گفت چگونه میتوانستم که نیایم و دوست
خود را هنگام بلا تنها گذارم . زندگانی که در فراق دوستان بگذرد چه لذت
دارد ؟ سنگ پشت هنوز در این سخن بود که صیاد از دور پدید آمد و موش

Parsbook.com

از بریدن بندها فارغ شده بود آهو بجست و زاغ بپرید و موش در سوراخ شد.
صیاد برسید و چون دام آهو بریده دید متحیر بچپ و راست مینگریست نظرش
بسنگ پشت افتاد او را گرفت و محکم بست و در توبره انداخت و روی براه
نهاد. یاران سنگ پشت جمع شدند و از حال او جویا گشتند معلومشان شد که
بدست صیاد گرفتار شده است زاریها کردند و تلخیها چشیدند و ببخت بدخویش
نفرینها فرستادند. زاغ و آهو گفتند زاری و نالهٔ ما بحال سنگ پشت سودی
ندارد بهتر آنست که حیلهٔ ای بیندیشیم و او را خلاص دهیم. موش با آهو
گفت تدبیر این است که تو خود را برگذر صیاد بیفکنی و چون مجروحی نشان
دهی زاغ هم بر تو نشیند و چنان وانمود کند که نسبت بتو سوء قصدی دارد.
چشم صیاد که بر تو افتد بی شک بجانب تو میل کند و سنگ پشت را با توبره
برزمین گذارد و روی بتو آرد چون نزدیک تو رسد لنگان لنگان از پیش او
فرار کن لیکن بدان گونه که از رسیدن بتو نومید نگردد و همچنان از پی تو بیاید
در اثنای این حال من برسم توبره میروم و امید چنان دارم که شما هنوز در
نگاپوی باشید که من بندهای سنگ پشت را بریده باشم. چنین کردند صیاد
در طلب آهو مانده شد چون باز آمد بندهای توبره را بریده و سنگ پشت را

Parsbook.com

رفته دید و از مشاهده آن حالات عجیب سخت بترسید و با خود گفت اینجا زمین دیوپریان و جادوان است زود باز باید گشت و بتعجیل روی بخانه خویش نهاد زاغ و موش و آهو و سنگ پشت با تفاق ممکن خویش بازگشتند و از آن پس دیگر نه دست بلا بدامن ایشان رسید و نه چشم بد با سودگی خاطر ایشان آسیبی رسانید. عیش ایشان هر روز خرم تر و احوال منتظم تر بود

۱- پرسش - چه شد که کبوتران بدام افتادند؟ - چگونه از دام خلاص یافتند؟ - چرا زاغ خواست با موش دوست شود؟ - پس از آنکه دوست شدند کجا رفتند؟ - چگونه با آهو آشنائی یافتند؟ برای نجات آهو زاغ و موش و سنگ پشت چه کردند؟ - سنگ پشت چگونه از تو بره صیاد رهائی یافت؟ علت اینکه کبوتران از بند بلا جستند چه بود؟ - خلاص دیگران (آهو و سنگ پشت) بچه علت بود؟ - ثمرهٔ طاعت از رئیس و همکاری با دوستان چیست؟ - طوقی بکبوتران چه گفت؟ - و از زیرک موقعی که موش بندهای او را میبرید چه تقاضا کرد؟ - زاغ و موش و سنگ پشت برای رهائی آهو چگونه همکاری کردند؟ - در آزاد کردن سنگ پشت، زاغ و موش و آهو چگونه همکاری کردند؟ - حالا بگوئید همکاری یعنی چه؟ - شما در منزل چگونه میتوانید با پدر و مادر خود همکاری کنید؟ - در دبستان با مدیر و ناظم چگونه میتوانید همکاری کنید؟

بازگوئی حکایت - این حکایت را بچند قسمت میتوان تقسیم کرد و موضوع هر قسمت چیست؟ مطلب

Parsbook.com

هر قسمت را یکی از شاگردان برای همکلاسان خود بگوید .

انشاء - فایدهٔ همکاری چیست ، در ضمن قصه‌ای (مانند حکایت بالا) شرح دهید

چگونه دیگران را یار و همکار خویش توان کرد

بنگاه - فوج - رفاه

شخصی از مردم نیویورک مدیر شعبه فروش در یکی از بنگاههای بزرگ اتومبیل سازی بود فوجی از فروشندگان ناامید و پریشانحال در زیر دست خود داشت بایستی نشاط و شوق را در همه این جوانان ایجاد کند همه را در تالاری گرد آورد و خواهش کرد که بی پروا مطالب خود را با و اظهار کنند هرچه میخواهند و از او تقاضا دارند بی رو در بایستی بگویند تا بقدری که میتواند در رفاه آنها بکوشد هرکسی تقاضائی کرد بعد از ختم گفتگو مدیر بکارگران گفت بسیار خوب اکنون بگوئید ببینم که من از شما چه انتظاری باید داشته باشم همگان فریاد بر آوردند : کار درست ، پشت کار ، خوش بینی ، همکاری ، هشت تا دو ساعت کار با نشاط در روز ! مدیر بتدریج همه این پاسخها را بر لوحی ثبت کرد نتیجهٔ این گفتگوها این شد که همت و نشاط و شوق و امید کارگران دو برابر سابق گشت و کالا هم دو چندان بفروش رسید و هر روز بر مقدار

Parsbook.com

محصول و فروش افزوده گشت .

روزی مدیر گفت : کارگران با من پیمان اخلاقی ببستند تا زمانی که من پیمان خود عمل کنم آنها هم بعهد خود وفا خواهند کرد همینقدر کافی بود که من آنها را جمع کنم و با آنها مشورت نمایم و خود را با آنها و آنها را بخود نزدیکتر گردانم تا بنتیجه ای که میخواهم برسم

۱- پرسش - مدیر مغازه فروشندگان را چه منظور در تالار گرد آورد ؟- با آنها چه گفت ؟- چه جواب شنید ؟- نتیجه گفتگوی آنها چه ؟- همکاری یعنی چه ؟- چه فایده دارد ؟- افراد یک خانواده چگونه با هم همکاری میکنند ؟- شاگردان یک کلاس و بستان چگونه میتوانند با یکدیگر همکاری کنند ؟- چه اشخاصی در دبستان با مدیر همکاری میکنند ؟- شما چگونه میتوانید هنگام بازی با رفیقان خود همکاری کنید ؟-

۲- این کلمات را معنی کنید و هریک را در جمله ای بکار برید : شوق ، تشویق - شور ، مشورت ، شوری (مجلس شوری) ، طلب ، طالب ، مطلوب

۳- انشا ، ۱ - افراد یک خانواده چگونه با هم همکاری میکنند و نتیجه آن چیست ؟

۲ - هنگام بازی اگر میخواهید بحریف خود غلبه کنید با رفیقان خود باید همکاری نمایید

بدن انسان

بدن انسان و سایر حیوانات پستاندار از دو قسمت نرم و سخت درست شده است

Parsbook.com

قسمت نرم پوست و گوشت و رگ و پی است

قسمت سخت استخوان است که قسمت نرم را نگاه میدارد بواسطهٔ همین استخوان

است که انسان و حیوان میتوانند راه بروند بنشینند و برخیزند

استخوان دو مادّه دارد

یکی مادّهٔ سخت یکی دیگر مادّه‌ای نرم و چرب که رنگ آن مایل بزردی است

درمیان مادّهٔ اوّل قرار دارد

مادّهٔ سخت را استخوان و مادّهٔ نرم را مغز میگویند .

استخوانهای بدن گوشت و پوست و رگ و پی را نگاه میدارد و استخوان بند نامیده میشود

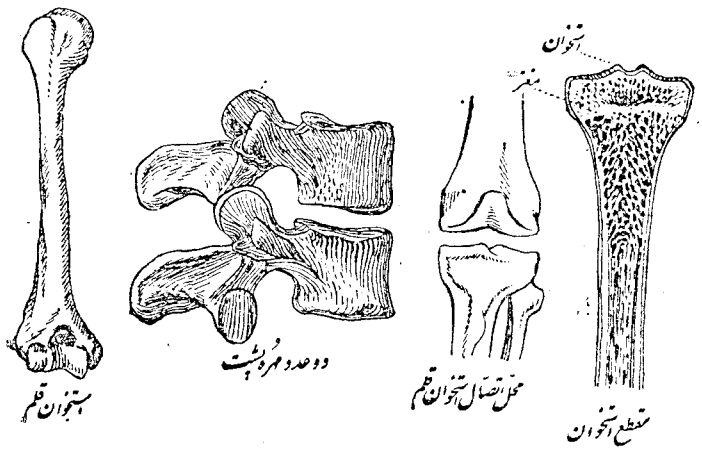

Parsbook.com

دشت و کوه و تپه

پرتو (۱) ملو - حرمت - عربده - جنبش - حائل (۲) غرور (۳) - دلبستگی

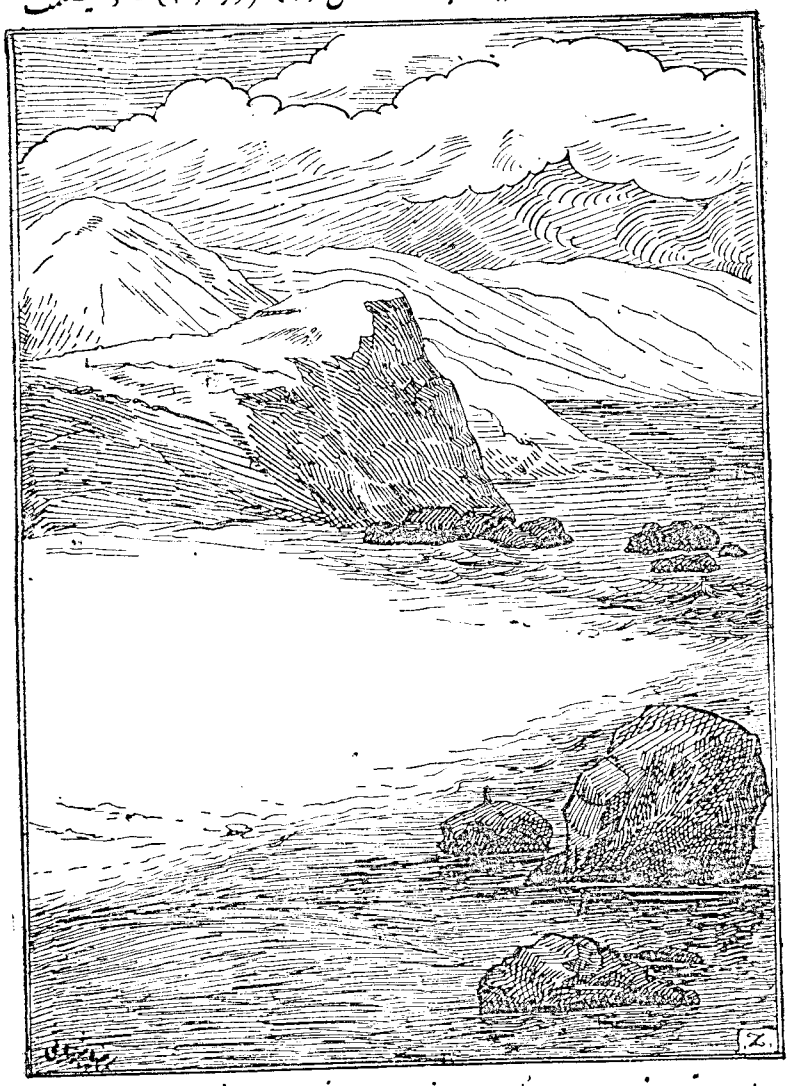

۱- پرتو = نور ۲- حائل = مانع ۳- غرور = خودپسندی

Parsbook.com

دشتی سبز و خرم در دامن کوهی با صفا قرار داشت کوه در هر روز چند ساعت
بر دشت سایه می افکند و او را از پرتو آفتاب محروم میداشت روزی دشت
زبان بشکایت باز کرد و بکوه گفت من بهمه جهة از تو بهتر و زیباترم سطح من
صاف و هموار، راههایم بی پیچ و خم خاکم حاصلخیز، هوایم پاکیزه، اطرافم
سبز و خرم، دامنم پر گل و ریحان باغستانم مملو از میوه های الوان و در
بستانم از همه گونه سبزی فراوان است رود خانه با همه بزرگی حرمت مرا
نگاه میدارد و در عبور از کنار من عربده و بیباهوا بکنار میگذارد ترا که تنها
بمزیت بزرگی جثه و بلندی قامت است چه حق داری که بر من سایه بیفکنی
و روزی چند ساعت میان من و آفتاب حائل شوی ؟ کوه گردن برافراشت
و گفت غرور نعمت چنانت کور کرده است که دهنده نعمت را نمیشناسی
مگر نمیدانی که هستی تو از من و صفا و سرسبزیت ببرکت برف آبها
و چشمه سارهای من است رود خانه ای ناهموار و راههای پر پیچ و
خم من است دشت میخواست سخنی دیگر گوید که ابری بجنبش آمد و بر
هر دو بانگ زد که ولینعمت و پرورندهٔ هر دو منم اگر من نبارم نه ترا

Parsbook.com

که کوهی چشمه سار میزاید و نه از تو که دشتی سبزه زار بوجود میآید
تپهٔ کوچک و با صفائی که در یک گوشهٔ قرار داشت سر برآورد
و گفت یاران ! خاموش ! که همه بهم نیاز مندیم ابر اگر
نبارد ما خشک و بی ثمر میمانیم و ما اگر نباشیم ابر مهمل و بی
اثر میماند پس بهتر آنکه با یکدیگر دوست باشیم که همه اهل
یک وطن و قطعات و اجزاء یک مهینیم .

۱- پرسش - دشت از چه شکایت کرد ؟- چه صفاتی برای خود شمرد؟
کوه در جواب دشت چه گفت ؟- ابر چرا بجنبش آمد ؟- سبب خودستائی
او چه بود ؟- دشت و کوه را که آشتی داد ؟- بنظر شما حق بجانب کدام یک از
این چهار بود ؟- چه نتیجه از این حکایت میگیرید ؟-

۲- از شاگردان یکی بجای دشت یکی بجای کوه و یکی بجای ابر و یکی بجای تپه
صحبت کنند ؟-

۳- آوصافی را که دشت و کوه و ابر و تپه بخود نسبت میدهند ابتدا بگوئید پس آنها را بنویسید؟

۴- انشاء - چه اشخاصی و چگونه با هم همکاری کرده اند تا آنی که شما بکف آورده
اید فراهم شده است .

Parsbook.com

مسافرت و حمل بست در قدیم و امروز

قاصد پیاده سابق

قاصد سوار سابق

در بعضی کشورها که راهها صاف و هموار شده و وسایل نقلیه خوب موجود نیست هرگونه مسافرت و آمد و رفت بین شهرها بسیار مشکل است و در چنین کشورها آبادی کم و دهات دور از یکدیگر ساخته شده است مردم مجبورند پیاده و یا با اسب و استر و الاغ از شهری بشهری یا قصبه ای بقصبه دیگر سفر کنند.

گاری

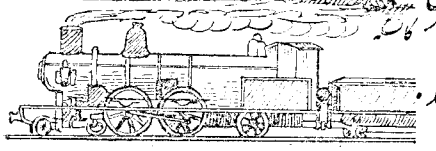

در قدیم در همه کشورها اوضاع چنین بوده است پست و اقاصدها پیاده یا سواره (سوار بر اسب) میبردند

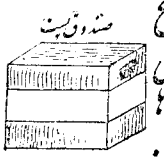
صندوق پست

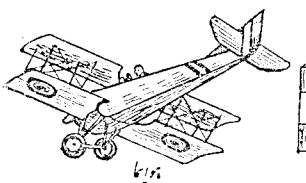
هواپیما

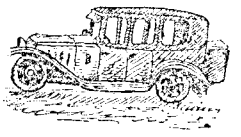

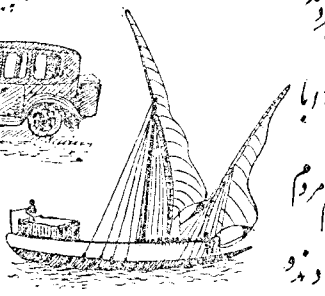

کاهی هم مسافرنامه های پست را با خود میبرد که بمقصد برساند کم کم مردم بفکر صاف کردن جاده ها افتادند و

Parsbook.com

مأمور پست هم با کالسکه و دلیجان و گاری و ارابه از محلی بمحل دیگر میرفت ولی چون کالسکه و دلیجان و گاری (ارابه) هم روزی بیش از چند فرسخ نمیتوانست برود بیش از یک ماه طول میکشید تا نامه ای مثلاً از طهران بخوزستان برسد مشکل دیگر اینکه چون جاده ها صاف و سنگریزی نشده بود بعد از بارندگی چنان گلناک میشد که چرخهای کالسکه و دلیجان در آن فرو میرفت و گاهی هم میشکست و ابزار هم بر مشکلات دیگر افزوده بود و مسافران از ترس شب در کاروانسراهای وسط راه میماندند و گاهی روز هم تفنگچی و سرباز همراه داشتند.

امروز در بیشتر کشورها و از آن جمله کشور ما ایران جاده های خوب و اتومبیل رو درست شده است و نواحی مختلف مملکت را بیکدیگر نزدیک و مربوط ساخته است در این جاده ها مردم میتوانند بی ترس و واهمه و بی زحمت فراوان بهر جانب که میخواهند مسافرت کنند.

راه آهن سراسری ایران هم کار سفر را تا حدی آسان کرده است این راه آهن از بندر شاه که در شمال واقع است تا خرمشهر که در جنوب کشور است کشیده شده و مسافر میتواند در مدت ۲۴ ساعت از تهران تا اهواز برود مسافرت با قطار راه آهن خیلی راحت است زیرا نه گلتان دارد و نه گرد و خاک بلند میکند.

Parsbook.com

برای مسافرتهای طولانی بعضی از اطاقهای قطار راه آهن تختخواب و ناهارخانه و آبدارخانه و روشوئی و بعضی از لوازم دیگر را نیز دارد .

در قدیم در دریاها مردم با کشتی های کوچک باری مسافرت میکردند این کشتیها خیلی آهسته حرکت میکرد مثلاً برای رفتن از انگلستان بامریکا بیش از یک ماه مدت لازم داشت مختصر طوفانی ممکن بود کشتی را غرق کند اما امروز مردم با کشتی بخاری در دریا مسافرت میکنند سرعت حرکت این کشتیها بیشتر از کشتیهای بادی است و در مدت پنج تا شش روز میتوانند از اروپا بامریکا بروند و خطر غرق شدنش هم کمتر است کشتی های امروزی اطاقهای متعدد و زیبا- تالار سینما و زمین بازی نیز دارد .

هواپیما تازه ترین وسیلهٔ حمل و نقل است بعضی از هواپیماها میتوانند ساعتی چهارصد الی ششصد کیلومتر در هوا پرواز کنند .

پرسش - علت نخستی مسافرت در قدیم چه بود ؟- امروز با چه وسائلی میتوان مسافرت نمود ؟- آیا شما مسافرت کرده اید ؟- با چه وسائلی ؟- با چه وسائلی بیشتر دوست دارید مسافرت کنید ؟- چرا ؟-

حساب کنید هواپیمائی که چهارصد کیلومتر در ساعت پرواز کند مسافرت بین تهران و اهواز- طهران و لندن - طهران و نیویورک را در چند ساعت می پیماید (فاصله بین شهرها را از روی نقشه حساب کنید و اگر نمیتوانید از اشخاص مطلع بپرسید)

Parsbook.com

سفر

دوزخ - تیمار - پوئیدن

۱- بلائی زدوزخ سفر کردنست — غم چیز و تیمار جان خوردنست

۲- دراو رنج باید کشیدن بسی — جفا بردن از دست هر ناکسی

۳- برو چون شوی هیچ تنها مپوی — نخستین یکی نیک همره بجوی

۴- کجا رفت خواهی ببر بردنی — بپرهیز و مستان ز کس خوردنی

۵- بهر ره مشو تا مذانی درست — هر آبی نخور تا نموده نخست

۶- همی تا بود دشت و آباد جای — بویرانی اندر مکن هیچ رای

۷- بشهری که بد باشد آب و هوا — مجوی و مخور هرچ آید هوی

۸- چو بینی خورشهای خوش گرد خویش — بیندیش تلخی دار و زپیش

۹- مشو یار بد خواه و همکار بد — که تنها بسی به که با یار بد

۱۰- نباید که بد پیشه باشد ترا دوست — که هرکس چنانست شمار و کد اوست

(اسدی)

پرسش ۱- اسدی چند دستور دانی برای مسافرت داده است ؟- یک یک بشمارید بنظر شما این دستورها خوب است ؟- چرا ؟-

۲- بنظر شما مسافرت خوب است یا نه ؟- چرا ؟ اسدی گوید این شعرها از سفر نالیده است ؟-

بچه وسیله مسافرت میکردند ؟ - بنظر شما وسایل سفر حالا بهتر است یا بیشتر ؟ - چرا ؟ - حالا بچه وسیله سفر میکنید ؟ - با راه آهن ایران بکجا میتوانید سفر کنید ؟ - با اتومبیل سواری ؟ - با اتوبوس ؟ - با اسب ؟ - با الاغ

۲ - بیستهای ۱ و ۷ و ۹ را معنی کنید

۳ - این اشعار را نثر بنویسید :

قدر مردم سفر پدید آرد　　خانهٔ خویش مرد را بند است

چون بسنگ اندرون بود گوهر　　کس ندانند که قیمتش چند است

رسم - با خط کش و پرگار از روی این شکل رسم کنید

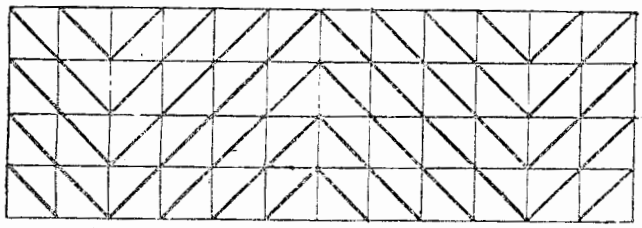

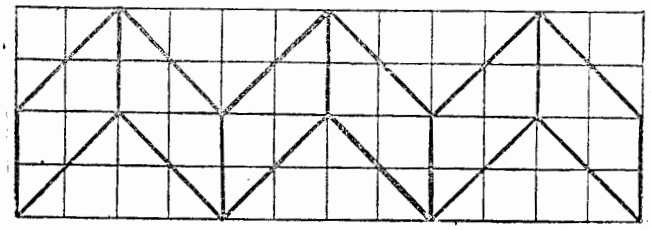

Parsbook.com

سطح زمین

کرهٔ زمین هزاران هزار سال پیش از این از خورشید جدا و از آن دور گردید

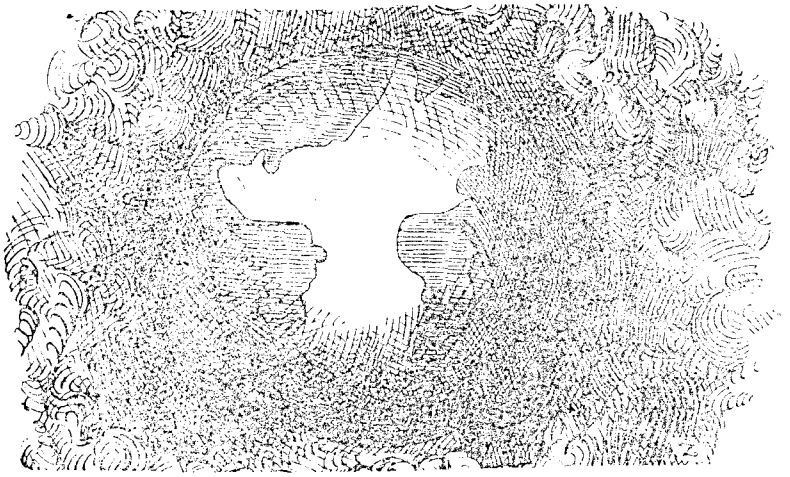

زمین در وقت جدا شدن از خورشید جسمی گداخته و از شدت حرارت برافروخته

Parsbook.com

بود وی همینکه در فضا بنای حرکت گذاشت حرارت سطح آن روی کاهش گذارد و پرده نازک و خمیر مانند بر آن نشست این پرده که پوسته زمین نامیده میشود رفته رفته سخت و کلفت و در آن چین و شکاف و پستی و بلندی پیدا شده چون سطح زمین سرد شد هوائی که دور آن را گرفته بود نیز سرد شد بخارهای غلیظ که چون ابرهای تیره اطراف زمین را فرا گرفته بود بدل بآب و بصورت بارانهای سیل مانند نازل گردید سیلاب پستی ها و گودیهای روی زمین را پر کرد و آنها را بشکل اقیانوس و دریا و دریاچه در آورد و یک چهارم از سطح زمین که مرتفع بود از آب بیرون ماند و خشکی زمین را درست کرد.

سطح آب که سه چهارم روی زمین را فرا گرفته است صاف و هموار میباشد ولی در قسمت خشکی پستیها و بلندیها است.

پاپن و قوه بخار

متوجه - اتفا - محرک - نکته - اشیاء - بضاعت - دستیاری - عادی

روزی پاپن فرانسوی مشغول جوشانیدن آب بود ناگاه متوجه شد که سرپوش دیگ بشدت حرکت میکند در عجب ماند و با خود اندیشید و گفت محال است چیزی حرکت کند مگر آنکه قوه ای آن را بحرکت در آورد

Parsbook.com

پس کدام قوه است که سرپوش دیگ را اینگونه بجنبش در آورده است درین

پاپین

اشنا بفکر او گذشت که محرک سرپوش دیگ شاید قوه ابخار یست که از جوشیدن

Parsbook.com

آب دیگ بوجود آمده است پس از یافتن این نکته خواست کاری کند که بوسیلهٔ قوهٔ بخار آب اشیاء را حرکت دهد و از آن تاریخ درصدد تجربه برآمد ولی چون بصناعت دست نداشت نمیتوانست بدون دستیاری دیگران وسایل کار را فراهم سازد و بمقصود خود برسد ناچار بمملکت آلمان مسافرت کرد و در آنجا پس از زحمت بسیار زورقی ساخت که بقوهٔ بخار حرکت میکرد ملاحان بتصور آنکه این اختراع سبب بیکار ماندن آنان خواهد شد زورق او را شکستند پاپن ناامید بانگلستان رفت و در آنجا از شدت تنگدستی گوشه نشین شد و روزگاری بسختی گذرانید تا عمرش بآخر رسید.

هزاران سال مردم جوشیدن آب و حرکت سرپوش دیگ را دیده بودند ولی آنرا امری عادی میپنداشتند و اهمیتی بدان نمیدادند لیکن پاپن از مشاهدهٔ این امر استفاده کرد و ماشین بخار را بوجود آورد و اوضاع جهان را تغییر داد و برای ترقی بشر راه نوی باز کرد.

۱- پرسش - پاپن در موقع جوشیدن آب چه دید؟ - از این چه نتیجه گرفت؟ - بعد چه اقدامی کرد؟ عاقبت اختراع او چه شد؟ - عاقبت خود او چه شد؟ - بنظر شما اختراع او مفید بود یا نه؟ - چرا؟ - ما در ایران چه استفاده از این اختراع کرده ایم؟ -

Parsbook.com

۳۰- جملات و لغات ذیل را معنی کنید - در عجب ماند - محال - اثنا - بضاعت - عادی - در صدد تجربه برآمد - پس از یافتن این نکته

بخور تا توانی ببازوی خویش

لطف - صنع - شوریده و رنگ (۱) - جیب (بفتح جیم)[۲] - تیمار - (۳) دغل - سرا - محراب

۱- یکی روبهی دید بی دست و پای — فرو ماند در لطف و صنع خدای

۲- که چون زندگانی بسر میبرد — بدین دست و پای از کجا میخورد

۳- درین بود درویش شوریده رنگ — که شیری بیامد شغالی بچنگ

۴- شغال نگون بخت را شیر خورد — بماند آنچه روباه از آن سیر خورد

۵- دگر روز باز اتفاق او فتاد — که روزی رسان قوت روزش داد

۶- یقین دیده مرد بینده کرد — شد و تکیه بر آفریننده کرد

۷- کزین پس بکنجی نشینم چو مور — که روزی نخورد پیلتن بزور

۸- زنخجیر ان فرو برد چندی بجیب — که بخشنده روزی فرستد ز غیب

۹- نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست — چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست

۱۰- چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش — ز دیوار محرابش آمد بگوش

(۱) شوریده رنگ = شوریده حال (۲) جیب - گریبان (۳) تیمار = غمخوار

Parsbook.com

۱۱- برو شیر درنده باش ای دغل — مینداز خود را چو روباه شل

۱۲- چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر — چه باشی چو روباه وامانده سیر

۱۳- بخور تا توانی ببازوی خویش — که سعیت بود در ترازوی خویش

۱۴- بگیر ای جوان دست درویش پیر — نه خود را بیفکن که دستم بگیر

۱۵- کسی نیک بیند بهر دو سرای — که نیکی رساند بخلق خدای

(سعدی)

۱- پرسش - حالت روباه را چنانکه در این حکایت آمده است وصف کنید - چرا کسی که روباه را دید خواست از او تقلید کند؟ - نتیجهٔ تقلید او چه بود؟ -

۲- این لغتها و این جمله ها را معنی کنید . فرو ماند در لطف و صنع خدای - در این بود درویش شوریده رنگ - شد و تکیه بر آفریننده کرد - چو در (چو چنگش رگ و استخوان ....) - چو در چو صبرش نماند ....) چه ورد چه باشی چو روباه ....) - قوت - نگون بخت

بیتهای ۶ و ۷ و ۸ و ۹ را معنی کنید - در بیت هفتم آیا راست است که مور بکنجی می نشیند و روزی میخورد؟ -

۳- این حکایت به سه تقسیم شده است .

(۱) قسمت اول آن راجع به چیست ؟

(۲) قسمت دوم چه میگوید ؟

(۳) در قسمت سوم از چه گفتگو میکند ؟

حکایت را مطابق تقسیم بندی بالا بنثر بنویسید .

Parsbook.com

نقاشی

از روی شکلهای پائین نقاشی کنید:

Parsbook.com

وات و ماشین بخار

خاصه - استخراج (۱) - استداد (۲) - نقایص (۳) - کارنمائی - ساعی - جدوجهد

بعد از مردن پاپن گروهی از دانشمندان اروپا خاصه انگلستان فکر او را دنبال کردند و در پی تکمیل آن برآمدند.

مردم انگلستان در آن زمان تازه با استخراج زغال سنگ از معدن مشغول شده بودند چون در معدن زغال آب اطراف کارگران را فرا میگرفت ناچار بودند آب را با تلمبه خارج کنند و این کار بسیار دشوار بود و برای اینکه آب معدن آسانتر خارج شود درصدد برآمدند که از قوهٔ بخار استمداد کنند در بین کارگران جوانی بود وات نام که اوقات بیکاری را بخواندن کتابهای علمی میگذرانید و چنان با هوش و ساعی بود که هر مشکلی را بآسانی میفهمید و هر کار دشواری را با کمال نظم و دقت انجام میداد.

روزی ماشینی از کار افتاده را بوات دادند که اصلاح کند او تمام چرخهای آنرا بدقت بازو ملاحظه کرد و نقایص آنرا دریافت و چنان اصلاح کرد که گوئی ماشین تازه ای ساخته است پس از این کارنمائی آوازهٔ صنعتگری او

(۱) استخراج - بیرون آوردن - (۲) استداد - یاری جستن - (۳) نقایص - نقصها و عیبها

هنرمندی او در همه جا بلند شد .

وات در تکمیل صنعت خود جد و جهد کرد تا با اختراع ماشین پارچه بافی و ماشینهای

دیگر که بوسیلهٔ قوهٔ بخار حرکت میکرد موفق گردید . ازاین اختراعات مهم که موجب ثروت و آبادی مملکت انگلستان و دیگر ممالک روی زمین شده است نام وات زنده مانده است .

- پرسش - بعد از مردن پاپن که اختراع او را دنبال کرد ؟ - کجا ؟ - چرا مخصوصاً در انگلستان از این اختراع استفاده کردند ؟ - وات چه ماشینهائی اختراع کرد ؟ - دلتان میخواهد که شما هم مثل وات بشوید ؟ چرا ؟ - آیا تا بحال چیزی ساخته اید ؟ - طرز عمل خود را بیان کنید ؟

سعی و عمل

براهی در سلیمان دید موری — که با پای ملخ میکرد زوری

برحمت خویش را هر سو کشیدی — وز آن بار گران هر دم خمیدی

چنان بگرفته راه سعی در پیش — که فارغ گشته از هر کس جز از خویش

نه اش پروای زپای او فتادن — نه اش سودای کار از دست دادن

بتندی گفت کای مسکین نادان — چرائی فارغ از ملک سلیمان

بیا زین ره بقصر پادشاهی — بخور در سفره ها هر چه خواهی

چرا باید چنین جان را بخوردن — تمام عمر خود را بار بردن

کمش بیهوده این بار گران را | میازار از برای جسم جانرا
بگفت از مور کمتر گوی با مور | که موران را قناعت خوشتر از سور
چو اندر لانه خود پادشاهند | نوال پادشاهان را نخواهند
نیفتد با کسی ما را سر و کار | که خود هم توشه داریم و هم انبار
چو ما خود خادم خویشیم و مخدوم | بحکم کس نمیگردیم محکوم
مرا امید راحتها است این رنج | من این پای ملخ نه هم بصد گنج
گرت همواره باید کامکاری | ز مور آموز رسم بردباری
حساب خود نه کم گیر و نه افزون | منه پای از گلیم خویش بیرون
چه در کار و چه در کار آزمودن | نباید جز بخود محتاج بودن

(پروین اعتصامی)

پرسش - چرا مورچه بسلیمان پادشاه توجه نکرد؟ - سلیمان از آن مورچه خوشش آمد یا نه؟ - چرا؟ - چرا مورچه دعوت سلیمان را نپذیرفت؟ - جواب مورچه را پسندیدید یا نه؟ - چرا؟ - اگر شما بجای مورچه بودید چه میکردید؟ - آیا ادعای مورچه که میگوید «نیفتد با کسی ما را سر و کار که خود هم توشه داریم و هم انبار» درست است؟ - چرا؟ - اگر خانه مورچه در حیاط دبستان یا مدرسه شما بود خوب متوجه کار مورچگان باشید اما هیچ با آنها اذیت نکنید و بعد آنچه از کار آنها دیدید در کلاس با اجازه آموزگار برای همشاگردان خود نقل کنید.

Parsbook.com

حکایت مورچه و سلیمان را ابتدا پیش خود یک بار بگوئید و پس از آن آماده باشید که اگر آموزگار بخواهد برای همشاگردان نقل کنید .

معنی این لغتها را بگوئید و هر یک را در جمله ای بکار برید :

پروا - سودا - رهگذار - بیهوده - سور - توشه - خادم - مخدوم - رسم

معنی این گفته ها چیست :

ز مور آموز رسم بردباری ، منه پای از گلیم خویش بیرون

استخوان بندی

استخوان بندی انسان را بسه قسمت تقسیم کرده اند (۱) استخوان بندی سر - (۲) استخوان بندی سینه و پشت (۳) استخوان بندی پا و دست .

استخوان بندی سر

استخوان بندی سر قسمتی از استخوانهاست که مغز سر و چشم و گوش و بینی و دهان را حفظ میکند این قسمت مشتمل بر دو قطعه است :

اول - کله و آن جعبه ایست استخوانی که مغز سر در آن قرار دارد

دوم - استخوان صورت و دو آرواره

Parsbook.com

استخوان بندی سینه و پشت

استخوان بندی سینه و پشت تکیه گاه و حافظ اندامهای تنفس و تغذی است.

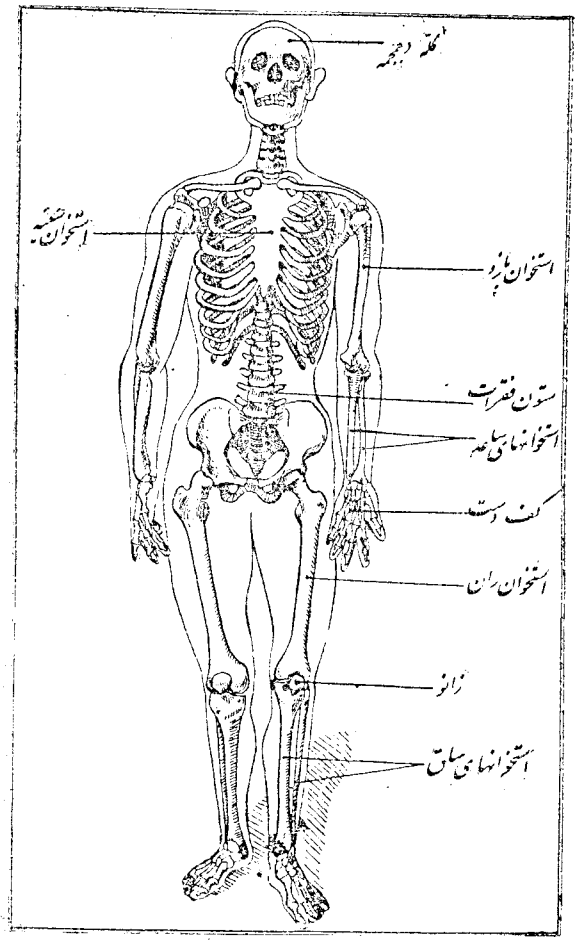

و آن از سه قطعه درست شده است :

Parsbook.com

اوّل - ستون فقرات یا مهره های پشت که سی و سه حلقه است و روی هم چیده شده.

دوّم - دوازده جفت دنده که از یک طرف بمهره های پشت و از طرف دیگر باستخوان سینه چسبیده اند دنده استخوانی است پهن و دراز و بشکل نیمدایره

سوّم - استخوان سینه که دنده ها از پیش بدان اتصال دارند

استخوان بندی دست و پا

استخوان بندی دست از استخوانهای بازو و ساعد و کف و انگشتان و استخوان بندی پا از استخوانهای ران و زانو و ساق و کف و انگشتان پا ساخته شده اند

بندها

مفصل یا بند محلی است که سر دو یا چند استخوان بهم رسیده باشد

بندها سه نوع است بعضی بخوبی حرکت میکنند مانند آرنج و کاسه زانو و بند انگشتان و بعضی حرکتی مختصر دارند مانند مهره های پشت و بعضی هیچ حرکت نمیکنند مانند استخوانهای کله

Parsbook.com

حرکت هر استخوان بواسطه ماهیچه ها است .

ماهیچه قسمتی از گوشت بدن است که جمع و باز میشود و بتوسط رشته های شبیه بنوار سفید باستخوانها بسته است وقتیکه ماهیچه جمع میشود دسر آن بهم نزدیک و استخوانی که بآن بسته است حرکت میکند .

سرایت امراض

بعضی از ناخوشیها از شخص مریض بدیگران سرایت میکند علت سرایت حیوانات بسیار کوچکند که بچشم دیده نمیشوند این حیوانات را میکرب مینامند .

میکرب مرض بوسیله آب یا هوا یا حیوانات بدن انسان راه مییابد و در آنجا رشد و نمو میکند و شماره اش باندک زمان چندین هزار برابر میشود و اگر در دفع و علاج آن نکوشند انسانرا هلاک میکند .

سرخجه و مخملک و خناق و حصبه و وبا و سل و آبله از امراضی هستند که بتوسط میکرب سرایت میکنند .

میکرب در بدن ضعیف تأثیر فراوان میکند پس ما باید در نیرومند ساختن بدن بوسیله ورزش و تنفس در هوای آزاد بکوشیم و برای سالم داشتن [illegible] و دستورهای صحی رفتار کنیم و در صورتیکه مریض شدیم بپزشکان

Parsbook.com

دانا رجوع و از پیروی معالجات اشخاص دیگر خودداری کنیم .

پرسش - ناخوشی سرایت کننده کدام است ؟- سرایت امراض از چیست ؟- برخی از امراض سرایت کننده را نام ببرید ؟- چه کنیم که ناخوش نشویم ؟- درصورت ناخوشی کی باید رجوع کنیم که ما را معالجه کند ؟- چرا ؟.

پاستور

اشتهار - شایق - موفق - معاصر - مباحثه - التیام - مدیون - رهین منت

پاستور یکی از دانشمندان بزرگ فرانسه است که نامش نه تنها در کشور فرانسه بلکه در تمام دنیا اشتهار عظیم دارد . پاستور بتحصیل فضل و کسب دانش بی اندازه شایق بود و دانسته بود که انسان را ثروتی بالاتر و مفیدتر از علم نیست و مایل بود که این ثروت را از راه کوشش بدست آورد و دیگران را نیز از آن بهره مند سازد .

پاستور پیوسته در صدد اکتشافات علمی مفید بود از جمله ثابت کرد که تبدیل مواد قندی بالکل و شراب بسر که بواسطهٔ میکرب هائی است که در هوا یافت میشوند و این موجودات بسیار ریز بر گاه روی مادهٔ قندی بنشینند آنرا مالکا مستحیل سازند .

Parsbook.com

وقتی در شهرستانهای جنوبی فرانسه مرضی در کرم ابریشم پیدا شد و غلب

پاستور

کرمها تلف شدند و از این حیث خسارت مهمی بتجارت فرانسه وارد آمد پاستور

Parsbook.com

صمد برآمد که سبب این مرض و راه علاج آنرا پیدا کند چندین ماه در شهرستانهای
مختلف فرانسه گردش کرد و راجع بکرم ابریشم و مرض او تحقیقات و مطالعات
دقیق نمود و عاقبت میکرب مرض مزبور را کشف کرد و طرز شناختن تخم ناسالم
را از سالم بدست آورد و بمردم آموخت .

پاستور معتقد بود که بروز بیشتر از امراض بواسطهٔ میکرب است علمای معاصر
او این عقیده را قبول نداشتند و با پاستور در این موضوع مباحثه بسیار کردند
ولی پاستور بالاخره ثابت کرد که چگونه میکرب سبب تولید و سرایت امراض
میشود و بر عقیده خود ثابت ماند تا وقتیکه میکرب سیاه زخم و هاری و طرز علاج
این دو مرض را نیز کشف کرد .

پاستور این موضوع را نیز ثابت کرد که سبب التیام نپذیرفتن بعض
زخمها میکرب بهائی مضرند که در هوا میباشند و بر زخم می نشینند و نمیگذارند
بهبود یابد و بهترین راه علاج هر زخم این است که بواسطهٔ دواهای مخصوص
میکرب بها را از زخم دور دارند .

بعد از پاستور کسانیکه پیرو عقیده او بودند میکرب بسیاری از امراض
سرایت کننده را کشف کردند و حقه [illegible]

بی پایان پاستور است که امروز هزاران نفوس اعم از انسان و حیوان از چنگ مرگ نجات میابند . پیش از اکتشافات پاستور مردم بعض امراض را بی علاج یا علاج آنرا دشوار میدانستند و در بروز امراض خطرناک از قبیل خناق و وبا و آبله و طاعون و امثال آن دل بمرگ مینهادند اما امروز از این امراض و امثال آن بخوبی جلوگیری میشود . و این نیست مگر بواسطه زحمت و رنجی که پاستور در زمان حیات خود برای نجات نوع بشر متحمل گردید دولت فرانسه قدر زحمات پاستور را دانست و بعنوان سپاسگزاری و حق شناسی سالی مبلغ دوازده هزار فرانک در حق وی مقرر ساخت و چندی نگذشت که مبلغ مزبور را دوبرابر کرد و تا پاستور زنده بود این مبلغ را میگرفت اهالی فرانسه نیز برای حقشناسی مجمع و دارالتجربه ای بنام پاستور تأسیس کردند مردمان دیگر کشورهای عالم آنها نیز خود را مدیون احسان و رهین منت پاستور میدانستند به پیروی از مردم فرانسه در ممالک خویش مجامعی بنام پاستور تأسیس کردند . (۱)

اکتشافات پاستور از حیث اهمیت و فایده کمتر از اکتشافات قوهٔ برق و نجاً

(۱) در تهران نیز مؤسسه ای بنام پاستور تأسیس شده است .

Parsbook.com

نیست واز این رو است که پاستور نه تنها از نیکوکاران عالم بلکه از کاشفین فوق العاده نیز محسوب میگردد وبنابراین جای هیچگونه تعجب نیست که نام این مرد بزرگ زنده و شهرت و عظمت آن روز افزون میباشد واگر کسی او را پدر مهربان بشر بخواند سخنی بگزاف نگفته است .

۱- پرسش - پاستور چرا بکسب فضائل و دانش شایق بود ؟- اکتشافات علمی او چه بود ؟- پاستور با کشفیات خود چه خدماتی بنوع بشر کرده ؟- دولت فرانسه از او چگونه قدردانی کرد ؟- ملت فرانسه چگونه ؟- اهالی سایر کشورها چگونه ؟-

۲- این کلمات را معنی کنید و هرکدام را در جمله ای جداگانه استعمال کنید :

اشتهار - شهرت - مشهور ، شوق - شایق ، ثابت - ثبات

۳- کلمات صلح وجنگ - خوب وبد - غم وشادی از حیث معنی ضد یکدیگرند آنها را کلمات متضاد مینامند .

در میان کلمات زیر آنهائیکه با یکدیگر متضاد ند و بدو پیدا کنید :

معلوم عالم جهل علم مجهول قرض جاهل طلب اندوه دشمن دوست شادی

Parsbook.com

گنج دهقان

جاودانی (۱) خفتن (۲) میراث - پژوهیدن (۳) مهرگان (۴) نمانید (۵) کاویدن - قضارا (۶)

برو کار نیکن بگو چیست کار — که سرمایهٔ جاودانی است کار

نگر تا که دهقان دانا چه گفت — بفرزندگان چون بمیخواست خفت

که میراث خود را بدارید دوست — که گنجی زپیشینیان اندر اوست

من آنرا ندانستم اندر کجاست — پژوهیدن و یافتن باشماست

چو شد مهرگان کشتکه برکنید — همه جای آن زیر و بالا کنید

نمانید ناکنده جائی زباغ — بگیرید از آن گنج هر جا سراغ

پدر مرد و پوران بامید گنج — بکاوید دشت برومند رنج

بکاوآهن و بیل کند نزود — هم اینجا هم آنجا و هر جا که بود

قضارا در آنسال از آن خوب شخم — زهر تخم برخاست هفتاد تخم

نشد گنج پیدا ولی رنجشان — چنان چون پدر گفت شد گنجشان

(ملک الشعرا بهار)

۱- پرسش • دهقان هنگام مرگ خود چه پندهائی بفرزندان داد -

(۱) جاودانی = همیشگی (۲) خفتن = در اینجا بمعنی بردن است (۳) پژوهیدن = طلب کردن، و نیز چیزی گشتن (۴) مهرگان = ماه مهر (۵) نمانید = نگذارید (۶) قضارا = اتفاقاً

چگونه آنها را تشویق بکار کرد ؟-

فرزندان پس از مرگ پدر چه کردند ؟-

فایدهٔ این کار چه بود ؟- کار را میتوان گنج نامید ؟-

۲- این حکایت را از سر تا بن در کلاس برای همشاگردان بگوئید .

۳- انشاء- الف - خلاصهٔ این حکایت را بنثر بنویسید .

ب - کار برای انسان مفید است -

۱ چنگیز

مشئوم - عشایر - مراتع (مرتع) - حریف - رشادت - معبر - پی کم کردن (۱) زقت و آن تفتیش - سنان (۲) - ارادت ورزیدن - غنائم (غنیمت)

کشور ایران تاکنون چندین بار مورد هجوم طوایف بیگانه شده اما هیچ هجوم سخت تر و مشئوم تر از هجوم مغول نبوده است مغول نام قبیلهٔ بزرگی از ترک بود که بطوایف و عشایر بسیار تقسیم میشد . این طوایف عموماً چادرنشین بودند و مسکن اصلیشان دشت گبی در آسیای مرکزی بود . در این دشت شهر و قصبه وجود نداشت و بیشترش ریگزار خشک و بی آبادی بود در نواحی

۱- پی کم کردن = بی نشان شدن ۲- سنان = سرنیزه

Parsbook.com

آبادمنش هم درخت دیده نمیشد و آبادی آن منحصر بر تپه‌های سبز و خرم فراوان بود

در این ناحیه بادهای سرد میوزید و بارندگیهای سخت پر رعد و برق میشد و رعدو

برقش بحدی قوی بود که گاه جمعیتی را هلاک میکرد هوایش بسیار سرد و بیشتر بارندگیش برفهای سنگین بود . در فصل بهار گاهی تگرگ شدید فرو میریخت و پس از سرمای سخت بناگهان هوا گرم و بعد از اندک مدتی مجدداً سرد میشد .

بیشتر خوراک مغولان در بهار و تابستان که مادیانها و گاوها بشیر میآمدند شیر و ماست و پنیر و دیگر لبنیات بود و در زمستان اغلب از زن پنبه میخوردند و در اواخر زمستان که گرسنگی بآنها سخت فشار میآورد بغارت همسایگان مشغول میشدند . مغولها لباس خود را از پشم گوسفند و پوست بعضی حیوانات تهیه میکردند فرش چادرشان قالی بخارا و زینتش اسلحهٔ آنها بود که در اطراف چادر میآویختند . مواظبت چادرها و روشن نگاهداشتن آتش بعهدهٔ دختران بود . بهترین وسیلهٔ سرگرمی و تفریحشان صید ماهی و اسب سواری و مشت زنی بود و در بازی اخیر گاهی استخوان یکدیگر را خرد میکردند از گفتن و شنیدن قصه و شرح حال پهلوانان هم لذت میبردند . زنانی هم بنواختن ساز که یک سیم بیشتر نداشت مشغول میشدند .

در میان این طایفه شخصی بنام تموچین که بعدها معروف بچنگیز شد ظهور کرد

شخص بسیار پرزور و تیر انداز قابل بود و در مشت زنی بحدی مهارت داشت
که هیچ حریف در مقابل او ایستادگی نمیکرد . تموچین سیزده ساله بود که پدرش
مسموم گشت و وی بجای پدر رئیس قبیله شد . آب و هوای سرزمینی که
زیر فرمان او بود برآب و هوای نقاط مجاور اندکی برتری داشت و همین امر باعث
شد که پس از فوت پدرش دشمنان وقت را غنیمت شمرند و بسرزمین او هجوم برند چون
این هجوم ناگهانی بود تموچین نتوانست مقاومت کند با یارانش فرار کرد و در اثنای فرار
رشادت بسیار نمود و دشمنان را که در پی او میتاختند بضرب تیر از پای درمیآورد و در تنهای بزرگ
میبرید و در معبر دشمن میانداخت تا مانع تاخت و تازی شود عاقبت افراد
خانواده اش پراکنده شدند و از ترس دشمنان بغاری پناه بردند خود او هم
در دره ای پنهان شد چند روزی در آنجا بسر برد گرسنگی باو زور آورد
ناچار از پناهگاه بیرون آمد دشمنان او را دیدند و اسیر کردند . مدتی
در اسیری بماند و در این مدت همیشه دستهایش بسته بود . شبی نگهبانش
بخواب رفت و او با دست بسته فرار کرد . همینکه مسافتی پیمود از دور سواری
چند را دید که از پی او میتازند خود را بشتاب برود خانه ای که نزدیک بود
رسانید و با وجود سردی هوا خود را با آب انداخت . سواران پی او را

گم کردند بناچار بازگشتند تمو چین از آب بیرون آمد براه افتاد تا بخیمه ای رسید
اهل خیمه بحالش رقت آوردند و او را در میان ارابه پشمی که در آنجا بود
مخفی ساختند .

در این اثنا باز سواری چند در رسیدند و در جستجوی او بتفتیش خیمه پرداختند
یکی از ایشان نیزه خود را در میان پشمها فرو برد سنان نیزه بپای تمو چین فرو
رفت و او با کمال رشادت درد را تحمل کرد و نفسی برنیاورد سواران چون
او را نیافتند رفتند . صاحب خیمه او را از میان پشمها بیرون آورد کمانی
و چند تیر باو داد و گفت برو و خود را بقوم و کسان خود برسان . تمو چین
پس از طی مسافت زیاد کسان خود را دریافت که گرسنگی همه را از پای در
آورده است . از مال دنیا فقط چند اسب برای آنها مانده بود و آنها را هم
یک شب دزدان بردند . تمو چین از این واقعه سخت متأثر شد در این موقع
برادرش رسید اسب برادر را گرفت و در پی دزدان روان گشت . چند روز
براند و عاقبت در حالی که از گرسنگی بیحس شده بود بچادری رسید . از
اهل چادر سراغ اسبهای خود را گرفت جوانی از چادر بدر آمد و باو گفت امروز
صبح چند نفر اسب سوار از اینجا گذشتند . اسب خود را نیز بتمو چین داد و برو

باتفاق در پی دزدان روان شدند. پس از دو روز بمحل دزدان رسیدند
اسبها را گرفتند و پیش انداختند و راندند. دزدان خبر شدند و سر در
پی آنها نهادند تموچین یکی از ایشان را که بسیار نزدیک شده بود بضرب
تیر از پای در آورد دزدان دیگر رسیدند و بر سر آن کشته جمع و بدان
مشغول شدند تموچین و رفیق جوانش مشغولی آنها را غنیمت شمردند و اسبان را
بشتاب تمام راندند تا بجائی در آن جوان رسیدند. تموچین لختی آنجا توقف
کرد و پس از صرف غذا جوان را وداع گفت و بقبیلهٔ خود رفت. رشادت
تموچین و کارهای عجیبش سبب شهرت او شد و مغولان که فریفتهٔ دلاوری او
شده بودند در اطراف جمع و او را از دل و جان مطیع شدند و او بیاری
ایشان بر تمام طوایف مغول فرمانروا گردید و در اینوقت او را چنگیزخوانند
چنگیز پس از چندی بفکر جهانگیری افتاد و بکشور چین حمله برد و آن کشور را پس
از تحمل رنج بسیار بگشود پس بشرحی که در تاریخ آورده اند بسمرقند و بخارا و
افغانستان و خراسان و دیگر بلاد ایران تاختن برد و بهر جا رسید قتل و غارتی
از خونریزی و غارتگری و سوختن و ویران ساختن فروگذار ننمود و بسیاری
از شهرهای آباد را با خاک یکسان و مردمش را قتل عام کرد. از فتنهٔ مغول

Parsbook.com

بیش از هفتصد سال میگذرد و هنوز لطمه ای که بکشور ایران زده اند جبران نشده و این کشور بحال آبادی و جمعیتی که بیش از آن فتنه داشته برنگشته است .

۱- پرسش - دشت گبی کجا است ؟- آنرا در روی کره پیدا کنید - مغولها از چه نژادی هستند آب و هوای دشت گبی چگونه است ؟- بعض عادات مغولها را ذکر کنید . - جنگ دگرپز چنگیز را قبل از فتح چین شرح دهید - چنگیز کجا ها را فتح کرد ؟- با مردم شهرها چگونه معامله میکرد ؟ .

۲- کلمه « پی » در هریک از این جمله ها چه معنی دارد ؟-

سواران پی او را گم کردند - هردو در پی دزدان روان شدند - دزدان سر در پی آنها نهادند - شاگرد بحرف آموزگار پی برد - سگ در پی صاحبش روان بود - پهنای بدن انسان -

۳- درس تاریخ خود را راجع بحمله و تاخت و تاز مغول دو مرتبه بخوانید و بعد جواب این سوالها را بنویسید .

۱- مغولها در چه قسمتی بایران حمله کردند ؟

۲- مغولها چند سال در ایران سلطنت کردند ؟

۳- پادشاهان مهم این سلسله کدامند ؟- چرا آنها را مهم میدانند ؟-

۴- آیا سلاطین مغول همه خونریز و ظالم بودند ؟-

۵- از پادشاهان خوب مغول چه یادگارهائی در ایران مانده است ؟-

Parsbook.com

۷- چه شد که سلسلهٔ مغول از میان رفت ؟-

۸ - این قوم چه یادگارهای تلخی از خود گذاشتند و رفتند ؟-

توی زمین

سطح زمین که جای نباتات و مسکن حیوان و انسان میباشد پوسته ایست کلفت و سخت ولی توی زمین بحال گداختگی و حرارت باقی است .

برای گداختگی و حرارت توی زمین دلیلی چند آورده اند از جمله آنکه هرگاه چاهی در زمین بکنیم هرقدر پائین تر برویم درجهٔ حرارت بیشتر میشود و در هر سی متر گودی یکدرجه بر مقدار حرارت افزوده میگردد بنابراین در گودی شصت هزار متر درجهٔ حرارت دو هزار خواهد بود و در چنین حرارت هر جسمی ذوب میشود پس در آنجا جسم جامدی وجود ندارد و هرچه هست گداخته و سوزان است .

دیگر آنکه از دهانهٔ کوههای آتش فشان مواد گداخته بیرون میآید و این مواد خود دلیل حرارت فراوان توی زمین است .

نیز در بعض نقاط چشمه های آب گرم می بینیم که از توی زمین میجوشد و حرارت

Parsbook.com

و سوزندگی بعض آنها از آب جوشان بیشتر است وجود اینگونه چشمه ها هم بر حرارت قوی زمین دلالت میکند .

مردانگی جلال الدین خوارزمشاه

جلادت (۱) - مقابله (۲) - تغیر - خیره (۳) - تهور

از سرزمین ایران دلاوران بسیار برخاسته وهنگامی که مردم دچار فتنه و آشوب یا دشمنی سخت بوده اند در رفع فتنه و دفع دشمن مردانه کوشیده اند از جمله دلیران نامی ایران جلال الدین خوارزمشاه است که در فتنهٔ مغول مردانگیها نمود و با کمال رشادت و جلادت با سپاهیان چنگیز جنگید جلال الدین پس از مرگ پدر بغزنین رفت و همت بر مقابله و کشمکش با مغولان گماشت و چندین بار با آن قوم خونخوار جنگ کرد و بارها بر ایشان غلبه یافت و گروهی بیشمار از ایشان کشت در نوبت آخر چنگیز خود با سپاهی گران بجنگ وی شتافت جلال الدین در این مرتبه نیز چنان مردانه جنگ کرد که مغولان خیره ماندند لیکن بواسطهٔ کمی لشکر و کثرت مغولان عاقبت بیچاره و خسته ماند و تردید

۱- جلادت - حاکی از مردستی ۲- مقابله - روبرو شدن ۳- خیره - متحیر

Parsbook.com

بود اسیر دشمن گردد در اینحال بجنارود سند تاخت و با تازیانه بر اسب خود

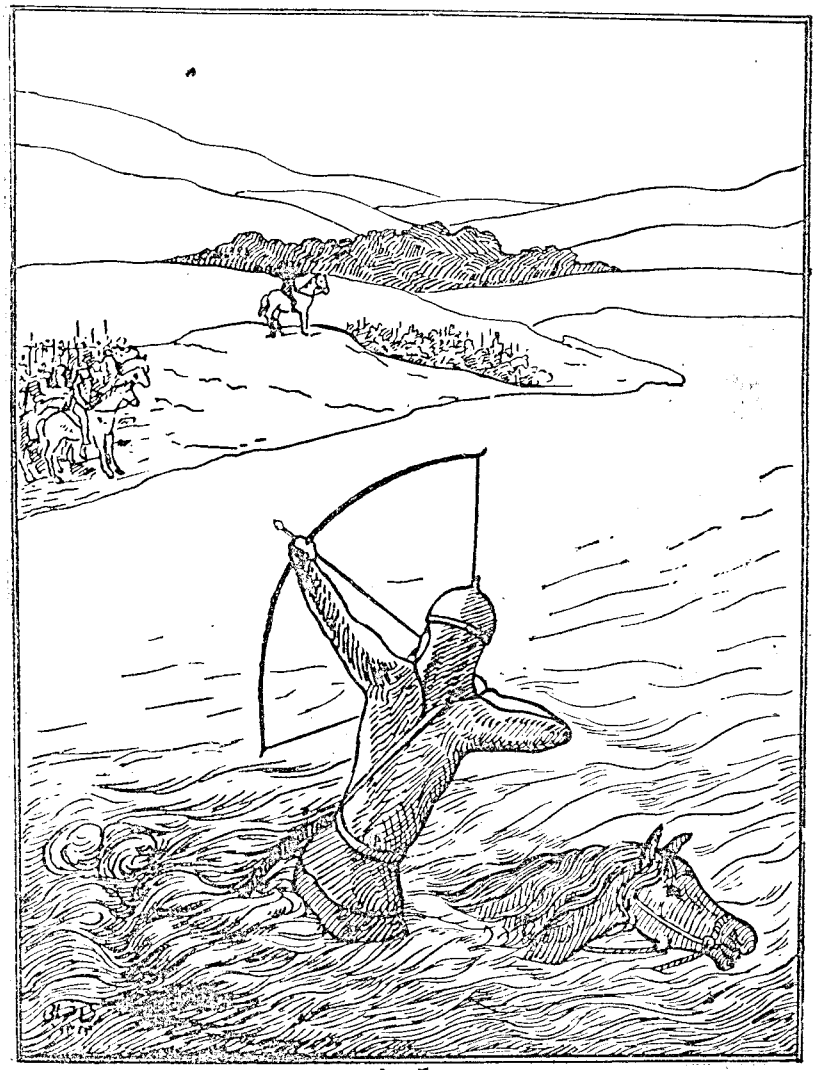

جلال الدین خوارزم

زد و اسب از مسافتی که بیش از بیست متر بود بمیان آن رود عظیم پهناور جست و

Parsbook.com

جلال الدین را شناکنان بساحل دیگر رود رسانید چنگیز از مشاهدهٔ
این دلیری و تهوّر بی اختیار بر او آفرین خواند و بپسران خود گفت
از پدر اینگونه پسر باید بماند .

جلال الدین قریب دو سال در هندوستان ماند و با عدهٔ قلیل که
باو پیوستند کارهای بس نمایان کرد و قسمتی از خاک هند را
متصرف گردید .

در اواخر کار در احوال جلال الدین تغیری پدید آمد و از حال دشمنان
غافل ماند تا مغولان بخبر و بناگاه بر وی تاختند و نیمشبی لشکرگاه
وی را محاصره کردند جلال الدین بر شادتی که داشت از آن معرکه
هم بسلامت بیرون جست و بکردستان گریخت و در آن سرزمین
هلاک شد .

مردم ایران جلال الدین را یگانه پناه خویش میدانستند و او را بی
اندازه دوست میداشتند و پس از مفقود شدن وی سالها منتظر
بودند که شاید بار دیگر ظهور کند و دست مغول را از تصرف خاک ایران
کوتاه سازد .

Parsbook.com

۱- پرسش - جلال الدین خوارزمشاه در چه زمان زندگی میکرد ؟ - در زمان او چه واقعه هولناکی روی داد ؟ - بچه علت جلال الدین را پادشاهی دلیر میخوانیم ؟ - عاقبت کار او بچه انجامید ؟ - چرا مردم او را دوست میداشتند ؟ -

الب ارسلان و قیصر روم

لشکرگران - عزم - کارزار - رسالت - آهنگ بازگشت .

الب ارسلان پادشاه ایران با لشکری گران عزم روم نمود قیصر روم نیز با سپاهی بیشمار روباه آورد . در حدود آذربایجان دو لشکر بهم رسیدند و آمادهٔ کارزار شدند پیش از آنکه جنگ شروع شود روزی الب ارسلان با تنی چند از خاصان خود بشکار رفت و عادت او چنان بود که هنگام شکار جامهٔ ساده میپوشید و از نشانه های سلطنت چیزی با خود نمیداشت در شکارگاه فوجی از لشکریان روم با ایشان برخوردند و همه را دستگیر کردند سلطان بهمراهان خود گفت بمن هیچ احترام مگذارید تا مرا نشناسند و ندانند کیستم آنها را نزد قیصر بردند قیصر پرسید رئیس شما کدام است گفتند ما را رئیسی نیست از راه نادانی بشکار بیرون آمدیم و گرفتار شدیم قیصر گفت تا آنها را محبوس داشتند دو تن از همراهان الب ارسلان که گرفتار نشده بودند بلشکرگاه

Parsbook.com

بازگشتند و نظام الملک وزیر آلب ارسلان را از واقعه آگاه ساختند

آلب ارسلان

نظام الملک آن دو را در خیمه خود حبس فرمود تا راز فاش نشود شبانگاه

Parsbook.com

آوازه در انداخت که سلطان از شکار بازگشته است روز بعد خود برسم
رسالت بلشکرگاه قیصر رفت قیصر را اعلام کردند فرمان داد تا خواجه را
بعزت و احترام در مکانی لایق فرود آورند نظام الملک سخنی چند با قیصر
گفت و بمراد او صلح نمود چون آهنگ بازگشت کرد رومیان پرسیدند
از لشکرگاه شما کسی گم شده است خواجه گفت نمیدانم چه لشکر بسیار است
گفتند از سواران شما چند پیش ما گرفتار ند گفت اگر باز دهید ممنون میشوم
الب ارسلان را با یاران پیش وزیر آوردند نظام الملک با آنها سرزنش
آغاز کرد که در چنین روزها چگونه خود سرانه بشکار میروید و خود را گرفتار
میسازید آنگاه ایشان را بدنبال خود انداخت و باخود برد همینکه از حدود
لشکر روم بیرون رفتند نظام الملک پیاده شد و رکاب سلطان را بوسید
رسولی که از جانب قیصر با ایشان همراه بود دانست که آن اسیر پادشاه
بوده است و بسی حسرت خورد الب ارسلان در همانروز بار رومیان بجنگ
پرداخت و رومیان را شکستی بزرگ داد قیصر بدست یکی از سپاهیان
ایران گرفتار شد او را نزد الب ارسلان بردند الب ارسلان با او بمهربانی
رفتار کرد و از او پرسید اگر در جنگ غالب میآمدی و بر من دست مییافتی

Parsbook.com

با من چگونه معامله میکردی قیصر گفت امر میکردم ترا تازیانه زنند سلطان تبسم کرد و گفت اکنون که نتیجهٔ کار را بر خلاف آرزوی تو شده است در حق تو چه روا باشد گفت اگر قصاص بکش و اگر تاجری بفروش و اگر خودستائی در زنجیر کن و بپایتخت خویش بر اگر پادشاهی ببخش الب ارسلان او را ببخشید و نزد خود بنشاند و نهایت احترام کرد و فرمود تا از امرای روم هر که اسیر شده بود رها ساختند.

۱- پرسش - الب ارسلان از چه نژادی بود؟- و در چه زمانی در ایران سلطنت میکرد؟- چه شد که الب ارسلان بدست سپاهیان روم گرفتار شد؟- چگونه نجات یافت؟- نتیجهٔ جنگ الب ارسلان با قیصر روم چه شد؟- چه گفتگوئی بین الب ارسلان و قیصر رد و بدل شد؟- الب ارسلان با قیصر چگونه رفتار کرد؟- رفتار او بنظر شما چه طور بود؟-

۲- این لغتها و جمله ها را معنی کنید = الب ارسلان عزم روم نمود - لشکر گران - آماده کارزار شدند - فتنهٔ سلطنت - راز فاش نشود - شبانگاه آوازه در انداخت - بر سم سالت - بر من دست میافتی - در حق تو چه روا باشد - خودستا

۳- این لغات را معنی کنید و هر کدام را در جمله استعمال کنید

(۱) حد - حدود - محدود

Parsbook.com

(۲)- خاص - خصوص - مخصوص

(۳)- صلح - صلاح - مصلحت - صالح

(۴)- موضوع ذیل را در کلاس ضمن چهار یا پنج سطر بنویسید:

(خواجه نظام الملک بچه تدبیر الب ارسلان را انجات داد)

سنگها (احجار)

در پوسته زمین مواد گوناگون از قبیل سنگ و خاک و شن و گچ و نفت و قیر می بینیم که هرچند در رنگ و شکل و سختی و سستی و درشتی و نرمی با هم فرق دارند همه با اسم سنگ خوانده میشوند

سنگهائی که پوسته زمین از آنها درست شده است دو قسمند سنگهای اصلی و سنگهای نه نشستی سنگهای اصلی مواد اولین را گویند که هنگام سرد شدن بر روی زمین پوسته شده است این سنگها همه سخت و صیقلی و از ذرات درخشنده و براق ترکیب شده است ذرات این سنگها نظم و ترتیبی ندارند و چنان مینماید که درهم فرو رفته و با یکدیگر آمیخته اند مرکز طبیعی این سنگها طبقه زیرین پوسته است ولی بعضی آنها در نتیجه آتشفشانها پوسته زمین را شکافته و بیرون آمده اند و در

Parsbook.com

روی زمین کوهها و سنگلاخها تشکیل داده و اند این قسمت از سنگهای اصلی را
سنگهای خروجی مینامند .

احجار ته نشستی مواد یست که با آبهای روان ممزوج بوده و در روی سنگهای
اصلی ته نشین شده و طبقه طبقه روی هم قرار گرفته است در این سنگها علامات
و نشانه های گیاه و جانوران قدیم که مبدل بسنگ شده اند دیده میشود

حکایت

یکی از ملوک[1] فارس بر وزیر خود خشم گرفت او را معزول[2] و دیگری ابرای
وزارت نامزد کرد و آن معزول را گفت برای خویشتن جائی اختیار کن
تا بتو بدهم که تو با قوم و دارائی خویش آنجا روی و مقام[3] کنی
وزیر گفت مرا دارائی نمیباید و هیچ جای آبادان نخواهم که من و هند ملک
اگر بر من همی رحمت کند از مملکت خویش دهی ویران بمن دهد تا من آن ده
آبادان کنم و آنجای بنشینم ملک فرمود که چندان ده ویران که خواهد و یرد هند
اندر همه مملکت پادشاه بگردیدند دهی ویران نیافتند باز آمدند و خبر دادند که در
همه مملکت ده ویرانی بدست نمیآید .

۱- پادشاهان ۲- ازکار باز داشته ۳- بضم اول بمعنی اقامت جستن و ساکن شدن

وزیر ملک را گفت ای خداوند من خود میدانستم که در عمل و تصرّف من ویرانه نیست امّا این ولایت را که از من بازگرفتی بدان کس ده که اگر وقتی از او باز خواهی همچنان بتو باز سپارد که من سپردم چون این سخن معلوم ملک شد از آن وزیر معزول عذرها خواست و ویرا خلعت فرستاد و وزارت بوی بازداد .

سرخجه ـ مخملک

سرخجهٔ مرضی است واگیر که انسان غالباً در زمان کودکی بدان مبتلا میشود بروز سرخجه بدین گونه است که طفل در ابتدا تب میکند تب سه روز طول میکشد و نشان اینکه مقدّمهٔ سرخجه است آب آمدن از بینی و چشمها و عطسه کردن پی در پی و گرفتگی راه بینی است در روز چهارم دانه های بسیار ریز سرخ رنگ روی بدن ظاهر میشود و تب رو بسبکی میگذارد پس از چهار روز بکلّی قطع میشود مجموع این مدّت که هفت روز یا یک هفته میشود دورهٔ اوّل بیماری و زمان شدّت آنست و سرایت مرض هم در این دوره شدید و سریع است بعد از این هفته دانه های سرخجه بنای خشکیدن و ریختن میگذارد و در ظرف یک هفته آثارش بکلّی از میان میرود

Parsbook.com

اگرچه بیماری سرخک بخودی خود نسبة خطری ندارد و بیماران معمولاً پس از یک هفته بهبود حاصل میکنند ولی بدن بواسطه آن ضعیف میگردد باین جهت کودکانی که تازه مبتلا بسرخک شده اند باید دوا و غذاهای مقوی بآنان بدهند تا نیروی بدن بحال اول خود بازگردد .

برای جلوگیری از شیوع این بیماری مبتلایان بسرخک را باید از سایرین جدا کنند و تا مدتها بکلی برطرف نشده است از معاشرت با دیگران خودداری کنند .

محمک مرضی شبیه بسرخجه است و مقدمه اش تب سختی است که اغلب با درد گلو همراه است سه روز پس از عارض شدن تب لکه های سرخ رنگ روی بدن ظاهر میشود این لکه ها شبیه بگلهای پارچه ای مخمل است و بدین سبب آنرا محمک نامیده اند پس از ظاهر شدن لکه ها تب رو بسکی میگذارد و در روز دوم بکلی رفع میشود و در این مدت محمکها نیز میخشکد و از بدن جدا میشود و میریزد این پوستهائی که دارای مقداری میکرب مرض است سبب سرایت مرض بدیگران میگردد . محمک از سرخجه شدیدتر و احتمال خطر در آن بیشتر است و در علاجش لازم است حتماً بپزشک مراجعه و مطابق دستور او رفتار کنند

برای جلوگیری از سرایت مخملک باید کودک مریض را از وقتی که علائم مرض ظاهر میشود تا مدت چهل روز از کودکان دیگر جدا دارند و مخصوصاً از ورود بمدرسه منع کنند.

پرسش - چگونگی بروز سرخجه را شرح دهید؟ - فرق سرخجه و مخملک چیست؟ - (در پاسخ این پرسش شاگرد باید تمام قسمتهائی را که از درس استنباط میشود بیان کند) برای جلوگیری از سرایت این دو مرض چه باید کرد؟

سنگهای آتشفشانی

سنگهای آتشفشانی موادیست که یا آتشفشانهای قدیم توی زمین بیرون آمده و در روی آن قرار گرفته اند اینگونه سنگها در بیشتر جاها دیده میشود و دلیل بر آنست که آنجاها محل بروز آتشفشانی بوده است.

موادی که از دهانه آتشفشان بیرون میآید دو نوع است اول خاکستر و سنگهای کوچک و بزرگ که بهوا میجهند و در اطراف کوه میریزند و گاه چندین فرسنگ را در را میگیرند دوم موادگداخته که چون نهر آب سرازیر و پس از چیمودن مسافتی سرد و سخت میشوند.

از مواد خروجی یا آتشفشانی سنگهائی درست میشود که در رنگ و شکل و بعضی صفتها

دیگر باهم فرق دارند.

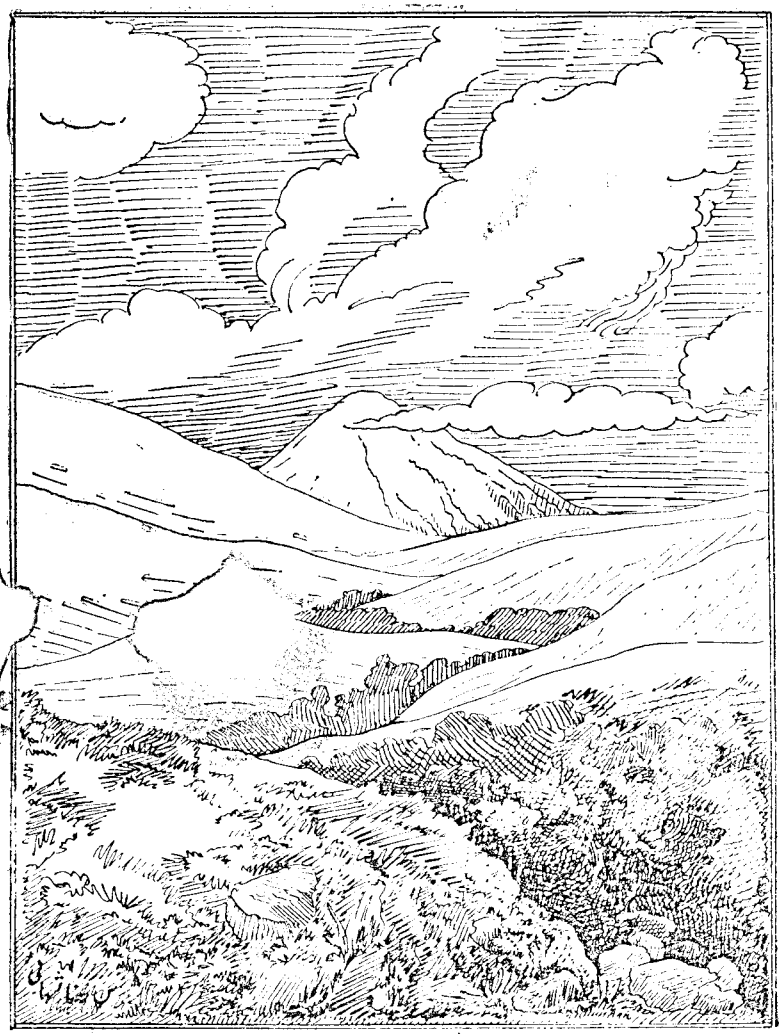

قلّه دماوند

از جملهٔ سنگ خارا است که خاکستری رنگ و سخت و دیرشکن است و در ساختن

Parsbook.com

بناها و ستونها و سنگفرش کوچه و خیابانها بکار برده میشود

دیگر سنگ سماق است که سرخ یا سبز رنگ و بسیار محکم و با دوام میباشد

و آن را در عمارات زیبا و باشکوه بکار میبرند .

پاره‌ای از سنگهای خروجی شکل نامنظّم و رنگ سیاه یا سبز بسیار تیره دارند و سنگ پا

یکی از آنها است که بواسطهٔ سوراخهای ریز که دارد سبک وزن لیکن بسیار

سخت و دیرشکن است

نقّاشی

دو برابر درازا و پهنای سرمشق های زیر گرده برداری نمائید

Parsbook.com

پیرزن و سلطان سنجر

شحنه (۱) - قرا - آزرم - گوژپشت - زبون - رطل (۲) - داوری - احرار - تباه - نامش

۱- پیرزنی راستی در گرفت — دست زد و دامن سنجر گرفت

۲- کای ملک آزرم تو کم دیده ام — وز تو همه ساله ستم دیده ام

۳- شحنهٔ مست آمد و کوی من — زد لگدی چند فرو روی من

۴- گفت فلان نیم شب ای گوژپشت — بر سر کوی تو فلان را که کشت

۵- خانهٔ من جست که خونی کجاست — ای شه از این بیش زبونی کجاست

۶- رطل زنان دخل ولایت برند — پیرزنان را بجنایت برند

۷- کوفته شد سینه مجروح من — هیچ نماند از تن و از روح من

۸- گر ندهی داد من ای شهریار — با تو رود روز شمار این شمار

۹- داوری و داد نمی بینمت — وز ستم آزاد نمی بینمت

۱۰- از ملکان قوت و یاری سزد — از تو بما بین که چه خواری رسد

۱۱- مال یتیمان ستدن کار نیست — بگذر کاین عادت احرار نیست

۱۲- بندهٔ ای دعوی شاهی کنی — شاه نئی چونکه تباهی کنی

۱- شحنه - داروغه و شبگرد (۲) رطل = پیمانه و رطل زنان یعنی پیمانه کشان شراب خواران -

Parsbook.com

۱۳- شاه که ترتیب ولایت کند حکم رعیت برعایت کند

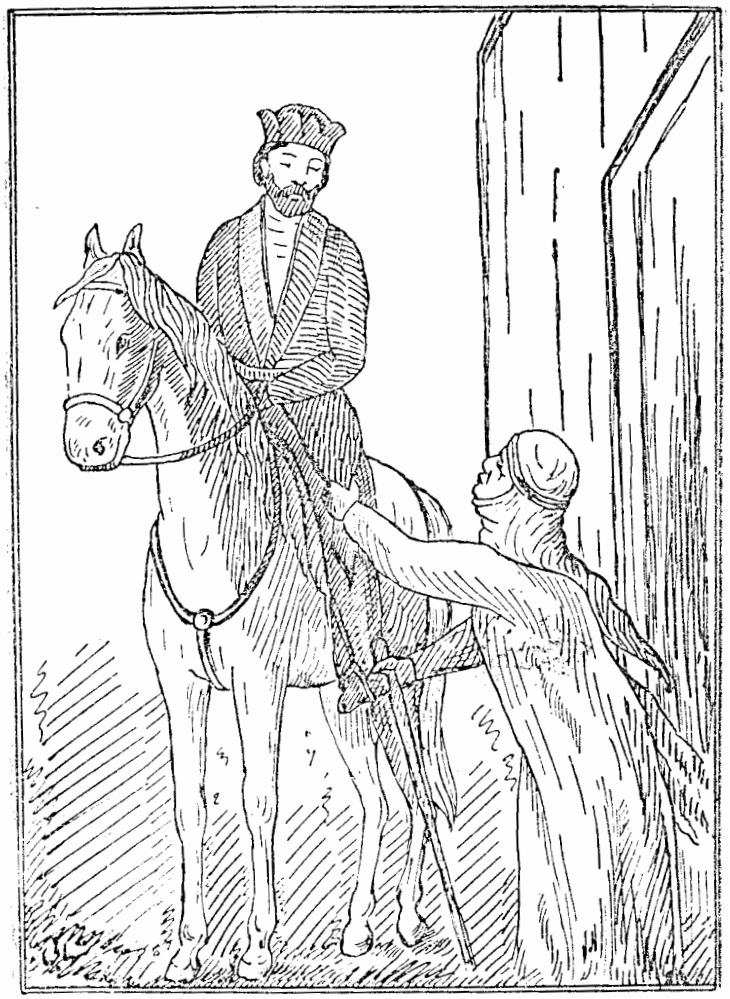

سلطان سنجر و پیرزن

۱۴- تا همه سر بر خط فرمان نهند دوستیش در دل و در جان نهند

Parsbook.com

۱۵- عالم را زیر و زبر کرده ای تا تو ئی آخر چه هنر کرده ای

۱۶- شاه بدانی که جنا کم کنی گرد گران ریش تو مرهم کنی

۱۷- رسم ضعیفان بتو نازش بود رسم تو باید که نوازش بود

(از مخزن الاسرار نظامی)

۱- پرسش - در این حکایت نام چه شخاصی آورده شده است ؟- چرا پیرزن شکایت بسنجر برد ؟- سنجر چکاره بوده است ؟- در چه زمان و در کدام قسمت ایران سلطنت میکرده است ؟- پیرزن شرح حال خود را چگونه بسنجر بیان کرد ؟- پیرزن سنجر را چگونه تهدید کرد ؟- پیرزن چه تکلیفهائی برای شاه معین کرد ؟ بنظر شما پیرزن حق داشت شکایت کند یا نه ؟- چرا ؟- چه صفت خوبی میتوانید باین پیرزن نسبت بدهید ؟ اگر کسی بشما ظلم کند و زور بگوید چه خواهید کرد ؟

۲- مقصود این حکایت چیست ؟- از چند قسمت تشکیل شده ؟ (هر قسمت را بیک یا دو عبارت بنویسید)

۳- این لغتها و جمله ها را معنی کنید . کوی - زد لگدی چند فرا روی من - خونی - بیت ششم - با تو رو در روز شمار این شمار - داوری - داد - اشعار ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۷ .

۴- این لغتها را معنی کنید و هر کدام را در دو جمله بکار برید :

(۱) ستم - ستمگر

(۲) جستن - جستجو - تجسس

(۳) جنایت - جانی

Parsbook.com

(۴) جراحت - مجروح - جرّاح

(۵) داد - دادگر - دادگستر

(۶) شاد - شادی

(۷) غم - غمخوار - غمدیده

تنفّس

زندگی انسان وحیوان بسته بتنفّس یعنی فرو بردن هوا در شش و بیرون آوردن آن از شش است

انسان سالم در هر دقیقه تقریباً پانزده مرتبه نفس میکشد هنگام فرو بردن هوا دنده ها باز و سینه فراخ و هوا وارد ششها میشود و هنگام بر آوردن سینه و دنده ها بحال اوّل برمیگردد و هوا از ششها خارج میشود و دستگاه دم زدن مشتملست بر دو سوراخ بینی و خرخره و ششها

خرخره لوله ای است کوتاه که از حلقه هائی چند درست شده است قسمت بالای این لوله را گلوگاه میگویند.

گلوگاه یا حنجره بواسطهٔ سوراخی بحلق راه دارد هنگام فرو بردن غذا دریچه ای سرپوش مانند روی سوراخ گلوگاه را میگیرد تا غذا در آن داخل نشود

Parsbook.com

در حنجره چهار تار نازک قرار دارد که بواسطهٔ برخورد با هوائی که از ششها بیرون

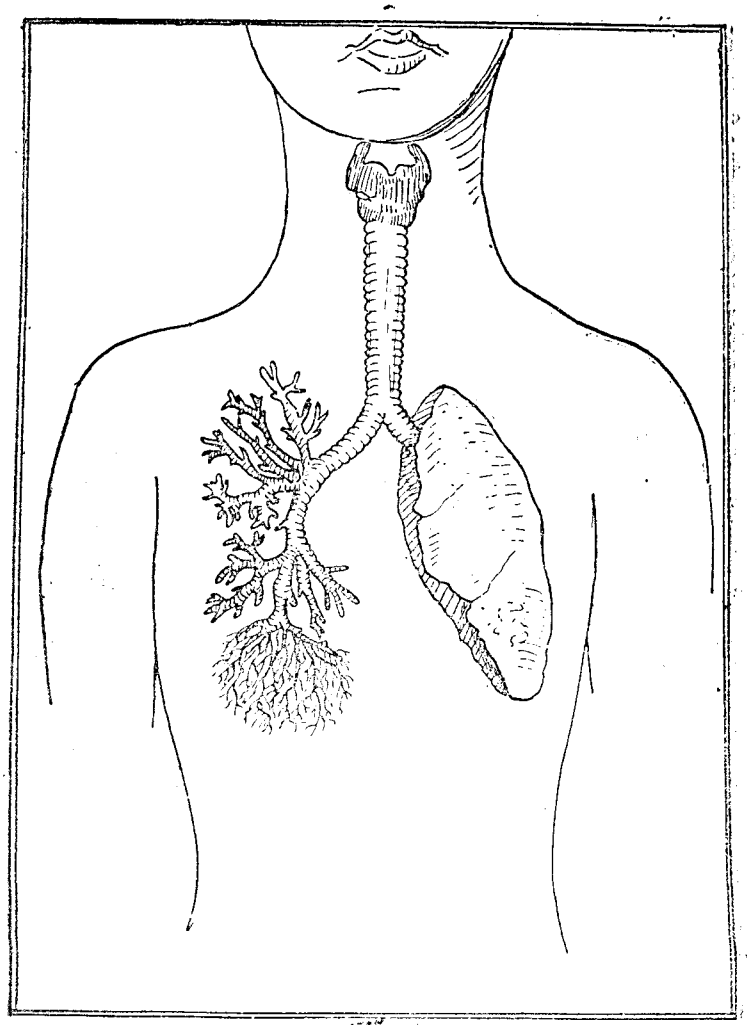

دستگاه تنفس

میآید تولید صدا میکنند.

Parsbook.com

هر خرخره دو شاخه میشود و هریک از آنها بیکی از ششها میرود و در آنجا باز شاخه شاخه میگردد هریک از این شاخه ها باز بشاخه های کوچکتر منقسم و بر قسمت بکیسه بسیار کوچک میرسد که آنرا حباب شش میگویند .

ششها در دو طرف سینه جای دارند و روی آنها در اپردهٔ نازک پوشیده است .

هنگام تنفس هوا از سوراخهای بینی و گلوگاه و خرخره و شاخه های آن میگذرد و وارد حبابها میشود و در آنجا هوا اکسیژن خود را بخونی که نزدیک حبابها رسیده است میدهد و در عوض گاز کربن و بخار آب از خون میگیرد و دوباره از راه گلوگاه بیرون میآید خون همینکه اکسیژن را گرفت رنگش تغییر میابد سرخ میشود و در تمام بدن گردش میکند تا برگهای بسیار باریک و نازک که آنها را رگهای موین می نامند میرسد در رگهای موین خون با گاز کربن ترکیب میشود و تیره رنگ میگردد .

تل

از داستانهای پهلوانی سویس

در قرن هفتم هجری خانواده سلطنتی اتریش از جانب خود پیکارانی برای اداره امور نواحی سویس میفرستاد و پیکاران بزور امپراطور بمال مردم دستدازی

میکردند و بهانه های ناچیز آنها را بزندان میافکندند عاقبت مردم از ظلم آنها
بجان آمدند و درصدد چاره افتادند سه تن از محتشمان در نقطه ای انجمن شدند
و از ظلم کارگزاران شکایت کردند و سرانجام موافقت نمودند که هریک
بمکان خویش بازگردند و در مدت دو هفته چند تن مردان دلاور و جنگ آزموده
فراهم آرند و روزی معین در همان محل حاضر شوند در تاریخ مذکور هریک با ده کس
از همراهان بوعده گاه آمدند این بار سی و سه تن همقسم شدند که تا رفع ستم نکنند
و کشور خویش را از وجود پیشکاران امپراطور پاک نسازند آرام ننشینند در
پایان کار قرار بر این شد که در نخستین روز عید میلاد مسیح در ساعتی معین
بقلعهٔ پیشکاران حمله آرند و آنان را از کشور برانند از جمله کسانیکه در این انجمن حضور
داشتند جوانی بود کمان کش، شمشیرزن، پیل زور موسوم به «تل» آوازهٔ
مردانگی و دلاوری او در سراسر کشور سویس پیچیده و هرکس داستانهای شگفت
انگیز از مهارت او در تیراندازی و شمشیربازی شنیده بود همینکه یاران متفرق
گشتند تل هم برای دیدار زن و دو پسر کوچک خویش بشهر بازگشت.

در همین موقع پیشکار شهر آلتورف فرمان داده بود که در میدان عمومی تیری نصب
نمایند و کلاهی بر نوک آن بگذارند و ندا کنند که هرکس از میدان بگذرد باید بکلاه

Parsbook.com

احترام و تعظیم کند و هر آنکه از فرمان سر پیچی نماید محکوم بمرگ یا حبس خواهد
شد مردم شهر راه خود را تغییر دادند تا مجبور نشوند کلاهی را پرستش کنند چون
پیشکار خبر یافت فرمود تا ندا کنند که رعایا دست کم روزی یکبار با جبار باید
بمیدان بروند و بپرستش و احترام کلاه مشغول گردند مردم از این فرمان
بیجا سخت رنجیده و در پی چاره برآمدند عاقبت مصلحت چنان دیدند که از کشش
شهر تقاضا کنند نزدیک تیر بایستد تا ادای مراسم احترام نسبت با و باشد
اتفاقا در یکی از همین روزها تل دست پسر کوچک خویش را گرفت و تفرج کنان
بطرف شهر آلتروف که چندان مسافتی از شهر او نداشت حرکت کرد بیچاره بیخبر
همینکه بمیدان شهر وارد شد و خواست بجانبی دیگر رود نوکران پیشکار او را
باز داشتند و کشان کشان بجانب محبس بردند و هر قدر التماس کرد و دلیل بر
بیتقصیری خود آورد باو اعتنا نکردند ناگاه گسلر پیشکار امپراطور خود سوار از
جلو و گرونی بدنبال او بمیان جمعیت میدان رسید تل خواست از بی
تقصیری خویش او را آگاه سازد گسلر بسخنانش گوش نداد اما چون بارها
داستان مهارت او را در تیراندازی و پهلوانی شنیده بود خواست بچشم
خویش ببیند تل را نزد خود طلبید و گفت خلاص تو یک شرط دارد و آن اینکه

Parsbook.com

سیبی برفرق پسرت قرار دهی و با یک تیر از صد و پنجاه قدمی آن را بزنی اگر
تیرت خطا نرفت مرخص خواهی شد وگرنه جایت در زندان خواهد بود از شنیدن
این پیشنهاد دلرزه براندام تل افتاد و متحیر ماند که در جواب او چه باید کرد و چه
باید گفت پسر اصرار کرد که شرط پیکار را بپذیرد و خود زود بدرختی که صد و
پنجاه قدم فاصله داشت بانتظار هنرنمائی پدر تکیه زد پهلوان بحکم اجبار لرز
لرزان دو تیر از ترکش بیرون آورد یکی را بچابکی زیر بغل پنهان کرد و
دیگری را بزه کمان گذاشت از آشفتگی خاطر دست او سخت سست شده
بود تیر از دستش بیفتاد و خم شد و آنرا از زمین برداشت و باز بزه نهاد و
کمان کشید و بآنی تیر را از سیب گذرانید فریاد شادی از تماشائیان برخاست
پسر سیب تیرخورده را در دست گرفت و شادی کنان بجانب پدر روان شد
همینکه تل خواست برود گسلر بازاور را پیش خواند و گفت قرار بر این بود که سیب
را بیک تیر بزنی چرا از ترکش دو تیر بیرون آوردی تل بی درنگ گفت
دو تیر برآوردم که اگر تیر اول خطا رفت تیر دوم را مستقیم در قلب تو جای
دهم گسلر از بی پروائی او بخشم برآمد اما بنا بر قولی که داده بود نمیتوانست او را
بکشد و نمیخواست پیش مردم بپیمان شکنی معروف شود فرمود تا دستهای پهلوان

را بر پشت بستند و در قایقی نشانند و بزندانی که در وسط دریاچه مجاور شهر بود
بردند از مگسلر خود با چند تن از همراهان در همان قایق نشست هنوز مسافتی
نرفته بودند که طوفان برخاست و دریاچه آشفته شد امواج بر اطراف قایق
لطمه های سخت میزد قایق رانان از مجاهده باز ماندند نزدیک بود قایق غرق
شود چون از چالاکی وزبردستی تل در قایق رانی آگاه بود بدو باجازه گسلر بند
را از دست او برداشتند و پارو را بدست او سپردند تا سالم بساحل برساند
تل قایق را بجانب ساحل برد همینکه نزدیک شد کمان را برداشت و یک
تیر از قایق بساحل جست و با پا قایق را بوسط آب برگرداند و خود بر پشت
توده ای بر سر راه گسلر بانتظار بنشست پیشکار با زحمات بسیار خود را بساحل
رساند و بر اسب سوار شد و بجانب خانه روان گشت در راه بهوار و فکر میکرد
چگونه از تل انتقام بکشد همینکه اسب گسلر بکمینگاه نزدیک شد تل تیری
بر قلب او زد گسلر از اسب بر روی زمین در غلطید و جان خود بر باد داد تل
با شتاب تمام بشهر خویش بازگشت و مژدهٔ مرگ ظالم خونخوار را بیاران
آورد جمله شاد گشتند و مرگ او را عمری تازه شمردند .

پرسش - سویس در کدام قسمت اروپا واقع است ؟ - مجاور چه ممالکی است ؟ - ساختمان

طبیعی آن چگونه است .

پیکار یعنی چه ؟- معنی محتشم چیست ؟- مردم سویس چرا از دست پیکاران اطریش تنگ آمده بودند ؟- محتشمان برای دفع آنها چه تدبیری اندیشیدند ؟- تل که بود و چه برسر او آمد ؟- تل چگونه انتقام گشید ؟-

آیا از ایرانیان کسانی را می شناسید که مانند تل در راه آزادی کوشیده و جان ؟- چه کسانی ؟- چه کارها گرده اند ؟- اگر قصه یا نی از آنها میدانید برای همکلاسان خود بگویید -

حکایت بالا را بچند قسمت میتوانید تقسیم کنید ؟- مطلب هر قسمت چیست ؟- تمام حکایت را مطابق تقسیم بندی که کرده اید در کلاس برای همکلاسان خود بگویید - حکایت بالا را مطابق تقسیم بندی که کرده اید بزبان خود از بر بنویسید .

عدالت امیر اسمعیل

از عدالت امیر اسمعیل سامانی آورده اند که در محاربه با عمر ولیث وقتی سپاهیان وی از کوچه باغهای بخارا عبور میکردند نظر امیر اسمعیل بر شاخ درختی میوه دار افتاد که از باغی بسر آورده بر دیوار افتاده بود در دل گفت اگر سواران من این شاخ میوه را بشکنند بر عمر و غالب خواهم آمد .

پس یک تن از معتمدان خویش را پیش خواند و آن شاخ را بوی نمود و گفت در اینجا

Parsbook.com

باش تا سواران همه بگذرند و اگر کسی دست بدین شاخ زند ویرا در حال بزند

سن آور آن شخص در آن محل بماند و لشگریان همه عبور کردند پس نزد امیر اسمعیل شد

وگفت سواران همه گذشتند و ما بیم عدالت امیر هیچکس جرئت نکرد بدانشاخ بنگرد یا دستی بسمت آن فرا برد

امیر اسمعیل چون این بشنید از اسب فرود آمد و سجده شکر بگذارد و گفت امروز یقین کردم که بر عمر و غلبه خواهم یافت و همچنان شد که گفت

پرسش - امیر اسمعیل که بود ؟ - در چه زمان سلطنت میکرد ؟ - در کدام قسمت ایران ؟ - چرا امیر اسمعیل مواظب بود که کسی از سوارانش دست برشاخ میوه نزند ؟ - عدالت یعنی چه ؟ - فرق آن با ظلم چیست ؟ - کدام یک بهتر است ؟ چرا ؟

هوای پاک - تنفس عمیق

هوا جسمی است لطیف و بیرنگ که بگرد زمین از هر سمت احاطه دارد و هوا از دو جزء اکسیژن و ازوت درست شده و بخاریکه تنفس آن مایهٔ زندگی انسان و حیوان میباشد اکسیژن است .

انسان سالم در هر دقیقه شانزده مرتبه نفس میکشد و در هر تنفس مقداری هوا فرو میبرد و بیرون میدهد و اگر کسی سه دقیقه تنفس نکند هلاک میشود

در هر نفس خون در شش ها اکسیژن هوا را میگیرد و گاز کربن و بخار آب را از بدن بدهان خارج میکند .

Parsbook.com

اولین شرط بهداشت آنست که هوای فاسد را از هوای سالم تشخیص دهیم و
هوائی را که تازه و سالم باشد

کسانی که در جاهای سقف دار و دربسته کار میکنند ضعیف و لاغر و زرد رنگ و
رفته رفته دچار تب و ناخوشیهای دیگر میشوند اینگونه اشخاص برای حفظ خویش
باید هوای اقامتگاه خود را در زمستان و تابستان پیوسته تازه کنند

بتجربه ثابت شده است که هر کس در هر ساعت مقدار معینی از هوا مصرف
میکند پس اگر دو یا چند تن در محلی کم وسعت که در و پنجره آن بسته باشد بخوابند
هوای آن محل در ظرف دو یا سه ساعت فاسد و مضر میشود و آن اشخاص گرفتار
سرگیجه درد سر و گاهی نیز دچار خفگی میگردند برای دفع این مضرت باید از محل
خواب منفذ یا روزنه یا پنجره ای بخارج باز گذارد تا هوای تازه از آن داخل شود و
بجای هوای فاسد را بگیرد

راههای بهداشت تنفس عمیق و طولانی است که انسان را تندرستی می بخشد و
غالب ناخوشیهای معده و علتهای عصبانی را برطرف میکند

اغلب مردم نفسهای کوتاه و پی در پی میکشند و تمام شششهای ایشان از هوا پر
نمیشود و قسمتی از شش که هوا بدان نمیرسد از کار میافتد و رفته رفته بیقوت

وفاسد میشود .

وچون شش ازکار افتاد خون بدانگونه که باید صاف نمیشود وبحال تیرگی وفساد
بدن دور میزند وبدن را مسموم میسازد وانسان بکم خونی وزردروئی وسوءهضم
ودردهای دیگر مبتلا میشود .

تنفس عمیق باید ازروی ملایمت وبطور منظم انجام یابد وفشار وزحمتی برششها وارد
نیاورد واین جز بورزش ممکن نیست .

پوست بدن انسان هزارها سوراخ ومنفذ کوچک دارد انسان ازراه این
منفذها نیز تنفس میکند .

منفذهای پوست بدن بواسطهٔ عرق وچربی وگرد وغبار که برآن می نشیند
بسته میشوند واز تنفس صحیح بازمیمانند انسان باید هر چند روز یکمرتبه بدن خودرا
باآب پاک وصابون بشوید تا راه منفذها گرفته نشده وعمل تنفس مختل
نگردد .

هوا نه تنها مایهٔ زندگی انسان وحیوان است بلکه گیاهها نیز در رشد ونمو بهوا محتاجند
وازراه منافذ کوچک که در برگ است تنفس میکنند بشیر نباتات در روزنگار کربن
هوا را میگیرند واکسیژن بیرون میدهند ودرشب برعکس اکسیژن میگیرند و

Parsbook.com

کربن بیرون میدهند پس در شب باید از نشستن و خواندن در زیر درختان
و در جاهائی که نبات بسیار روئیده است پرهیز کنیم زیرا هوای دور و بر
اینگونه جاها پر از گاز کربن و بخار آب میباشد و برای تنفس خوب نیست.

رسم

مطابق شکلهای پائین روی کاغذ شطرنجی بکشید.

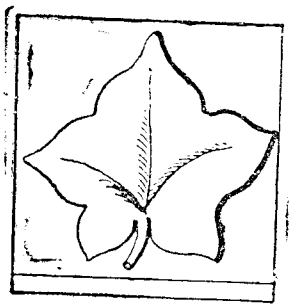

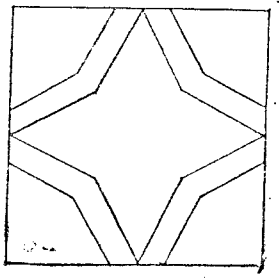

Parsbook.com

قاضی دغل

دغل - قاضی - ودیعت[1] - تیمارستان[2] - سرداب - برایگان - منصب معزول

در زمان عضدالدوله دیلمی جوانی دو کیسهٔ زر پیش قاضی ری بودیعت گذارد و خود بسفر رفت غیبتش بطول انجامید . چون پس از چند سال باز آمد نزد قاضی رفت و امانت خویش را خواست قاضی بوی پاسخی نداد چون اصرار کرد قاضی گفت مگر دیوانه شده ای که چنین دعوی میکنی اگر بار دیگر از این سخنان گوئی ترا بتیمارستان میفرستم جوان ترسید و نومید از پیش قاضی نالان و گریان بیرون رفت یکی از خاصان عضدالدوله او را دید و از حالش پرسید جوان قصهٔ خویش باز گفت آن شخص وی را بخدمت عضدالدوله برد و گرفتاری او را گفت عضدالدوله باو گفت روزی چند مهمان این مرد باش تا زر ترا از قاضی بستانم و بتو برسانم .

آنگاه کسی را بطلب قاضی فرستاد و او را در خلوت بحضور خواند و با خود بخزانه برد و چندان زر و سیم و جواهر بوی نمود که خیره گشت پس بقاضی گفت میخواهم

---

(۱) ودیعت = امانت (۲) تیمارستان = محلی است برای پرستاری و درمان دیوانگان

Parsbook.com

این مال را بتو بسپارم که پنهان نگاهداری و سر آن با هیچکس نگوئی و
بعد از مرگ من جملهٔ آن اموال را به دختران من دهی چه میترسم پسران
من چیزی از مال من بدیشان ندهند اکنون برود در سرای خود سردابی
محکم بسازکه گنجایش این اموال داشته باشد و چون ساخته شد آنرا بمن
بنمای. قاضی قبول کرد و باشعف و مسرت تمام برفت. در راه با خود میاندیشید
که بختم یاری کرد و گنجی بزرگ بدستم افتاد. عضد الدوله علیل است و بزودی
خواهد مرد و من این اموال را برایگان خواهم برد چون بخانه رسید فوراً
معماری خواست و فرمود تا سردابی محکم در سرای وی ساختند و چون
ساخته شد امیر را آگاهی داد امیر شبانه بسرای وی رفت و آن سرداب
را دید و پسندید و گفت منتظر باش که همین دو روزه اموال را بخانهٔ تو
خواهم فرستاد.

آنگاه بسرای خود بازگشت و آن جوان را احضار کرد و باو گفت فردا پیش
قاضی برو و زر خود را از وی بخواه و بگو که اگر زر مرا ندهی شکایت بعضد الدوله
میبرم آن چنان کرد قاضی با خود اندیشید که اگر این جوان شکایت بامیر
برد امیر در امانت من شک و تردید پیدا میکند و اموال خویش را بمن نمی سپرد

آن گنج از دست من بیرون میرود بهتر آنستکه این اندک زر را پس بدهم و در عوض گنجی ببرم پس زر آن جوانرا بی کم و کاست بوی تسلیم کرد و از وی معذرت بسیار خواست که نخست ترا نشناختم .

جوان زر را برداشت و بیدرنگ بخدمت عضد الدوله شتافت و حال را گفت گوزر بنمود عضد الدوله قاضی را احضار کرد و بوی گفت ای قاضی این جوانرا میشناسی قاضی که چشمش بر آن جوان و کیسه های زر افتاد دانست که عضد الدوله آنهمه تدبیر برای کشف خیانت وی و باز گرفتن امانت جوان بکار برده است رنگ از رویش پرید عضد الدوله فرمود عمامه از سرش برگرفتند و از منصب خویش معزولش کردند

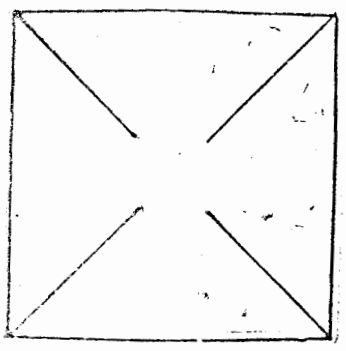

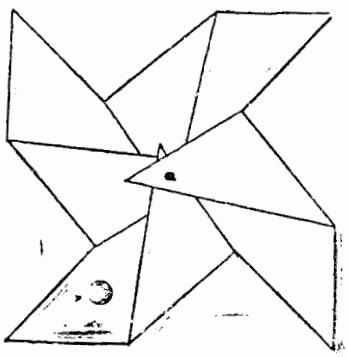

Parsbook.com

۱- پرسش - عضدالدوله در چه زمان و در چه قسمت ایران سلطنت میکرد ؟- حکایت جوان از قاضی ری چه بود ؟- عضدالدوله بجوان چه دستور داد ؟- و با قاضی چه تدبیر بکار برد ؟- آیا تدبیرش مؤثر افتاد ؟

۲- این لغتها را در جمله های گوناگون بکار برید : امانت - ودیعت - پاسخ - تیمارستان - حمله - شک - تردید - بی کم و کاست - خیانت - معزول - وغل

۳- انشاء - مانند بالا حکایتی درست کنید و در آن عواقب خیانت را نشان دهید .

خفگی

خفگی حالتی است که از توقف در جاهای بسیار گرم یا پر جمعیت و تنفس هوای نا سالم بانسان دست میدهد در حال خفگی نفس قطع میشود و انسان مانند مرده بیحس و حرکت میافتد .

بعض مردم در زمستان در اطاقهای کوچک که در و پنجره آن بسته است در منقلها زغال چوب میسوزانند و یا نیمسوخته آنرا زیر کرسی میریزند و هوای اطاق بواسطه آمیخته شدن با دود و گاز زغال مسموم میشود و بکسانی که در چنین اطاق زندگانی میکنند خفگی دست میدهد در اینگونه مواقع مریض را باید فوراً از اطاق بیرون برد و در هوای آزاد خوابانید و سر و سینه او را برهنه و بندها و دکمه های لباس او را باز کرد و بر سر و روی او آب سرد پاشید و دوا هائی که بوی تند

دارو از قبیل نوشادر و سرکه نزدیک بینی او نگاهداشت و شربت آب لیمو

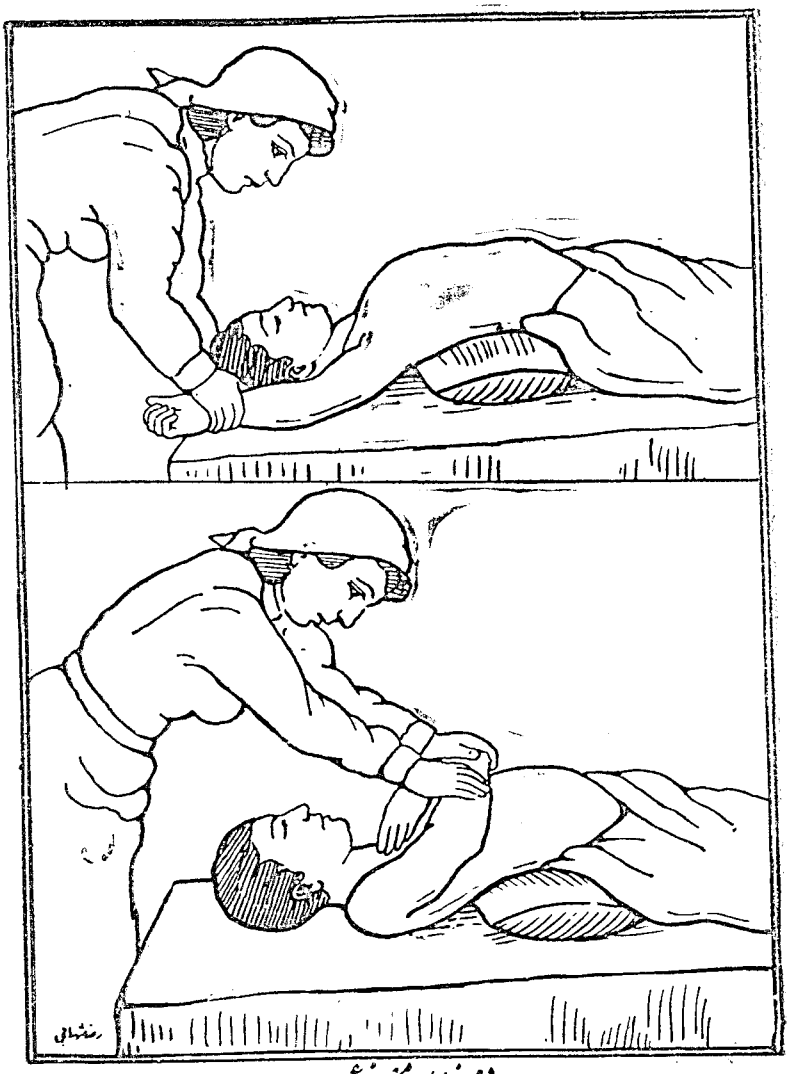

دم زدن مصنوعی

اندک اندک بحلق او ریخت و هرگاه از این معالجات در مریض آثار بهبود ظاهر

Parsbook.com

نشود باید فوراً بطبیب مراجعه کرد .

اشخاصیکه در آب غرق میشوند و دچار خفگی میگردند پاره‌ای از مردم وقتی که غرق شده‌ای را از آب بیرون میآورند بگمان اینکه آب بسیار بحلقش فرو رفته است او را سرنگون نگاه میدارند تا آبی که در شکم اوست بیرون آید خطر این عمل برای غریق کمتر از خطر خفگی نیست و اگر شخص سالمی را بدین شکل نگاهدارند هلاک خواهد شد در شکم غریق آب بسیار داخل نمیشود و نفس نکشیدن او بواسطه خفگی است نه خوردن آب پس باید او را مانند دیگر مبتلایان بخفگی معالجه نمود .

بهترین علاج غریق و دیگر خفه شدگان تنفس ساختگی و آن چنانست که غریق را پشت بخوابانند و سر او را بطرف شانه چپ کج کنند و آنگاه دو بازوی او را بگیرند و با آهستگی تا مقابل سر بالا برند و پائین آورند و این عمل را منظماً در هر دقیقه هفده مرتبه تکرار کنند و همچنان ادامه دهند تا غریق شروع بنفس کشیدن کند .

در دفن غریق عجله نباید کرد چه بسیار دیده شده است که پس از ده ساعت معالجه و تنفس ساختگی غریق بنفس و حرکت آمده و از مرگ رهائی یافته است

Parsbook.com

پاره‌ای از اطفال که بسیار ضعیف و کم خون میباشند بحال خفگی بدنیا میآیند اشخاص بی تجربه و نادان چنین تصور میکنند که طفل مرده است و در دفن او عجله میکنند و گاه طفلی را که باید سالها در دنیا زندگی کند از روی نادانی زنده بخاک میسپرند در چنین موقع باید بیدرنگ بطبیب یا قابلهٔ مجرب مراجعه کنند تا او طفل را معاینه کند و زنده و مرده بودن او را تشخیص دهد و اگر زنده است بعلاج او بپردازد

خفگی حالتی است بسیار خطرناک و انسان باید خود را از این خطر بزرگ محفوظ بدارد راه جلوگیری از بروز این حالت آنستکه در زمستان هوای اطاق را پی در پی تازه کنند تا از دود و زغال سنگ و بخار زغال چوب و یا حرارت بسیار فاسد نشود از خوابیدن زیر کرسی و توقف در حمام بسیار گرم و جاهای پر جمعیت نیز باید پرهیز کرد اطفال را باید از رفتن بر لب حوض و آب انبار و بازی کردن در کنار نهرها کاملا منع نمود

Parsbook.com

حضرت محمد ﷺ از ولادت تا هجرت

اراضی - معاش - بت پرست - تعدی - مرتکب - کفالت - میراث - بلندآوازه (۱)

عربستان شبه جزیره ایست در آسیا که مسکن اصلی قبیله های عرب است

اراضی عربستان اغلب خشک و بی آب و آب جاری آن منحصر است

بنهرهای کوچک که از بعضی کوهها سرازیر میگردد و در شنزار فرو میرود . در

قدیم بیشتر عربستان مسکن مردمان چادرنشین بود معاش این مردم از زیست

چهارپایان خاصه شتر و اسب میگذشت و شغل عمدهٔ ایشان جنگ و غارت

بود بیشتر این طوایف بت پرست بودند و از تعدی بمال و جان یکدیگر پروا نداشتند

و باندک بهانه مرتکب قتل میگشتند و از چنین سرزمین وحشتناک پیغمبر اسلام

محمد بن عبدالله ﷺ در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول پنجاه و سه سال قبل از هجرت

در مکه بدنیا آمد عبدالله پدر آن حضرت پیش از ولادت آن حضرت وفات یافته بود

چون محمد ﷺ بچهار سالگی رسید مادر او وفات یافت و عبدالمطلب که جد او بود

کفالت و نگاهداری فرزندزاده را برعهده گرفت و چون آثار بزرگی در وی

مشاهده میکرد در محافظت وی کوشش بی اندازه مینمود چون پیغمبر ﷺ هشت ساله

شد جدش وفات یافت ابوطالب که عم آن حضرت بود برادرزاده را بخانهٔ

---

(۱) بلندآوازه = مشهور -

Parsbook.com

خویش برد و حفظ و حمایت او را عهده دار شد چهار سال بعد برای تجارت بشام
رفت و آن حضرت را نیز با خود برد .

پیغمبر از پدر مالی بمیراث نبرد و طفلی یتیم و بی بضاعت بود در کودکی گوسفندان
جد و عم خود را بصحرا میبرد و میچرانید همینکه بسن جوانی رسید بشرکت مردی
بتجارت مشغول شد و در این وقت نام آن حضرت بحسن اخلاق و نجابت و
راستگوئی و امانت بلند آوازه گردید و او را محمد امین لقب دادند خدیجه که
زنی دولتمند بود آن حضرت را از طرف خود برای تجارت بشام فرستاد و حضرت
پس از مراجعت از شام خدیجه را تزویج نمود

پیغمبر بیشتر اوقات از مردم کناره میگرفت و بکوهی که نزدیک مکه است میرفت
و گاهی چندین شبانه روز در غاری بتنهائی بسر میبرد و بعبادت میپرداخت
چون بچهل سالگی رسید از جانب خداوند برسالت مبعوث شد . تا سه سال
مردم را پنهان باسلام دعوت کرد نخستین کسی که بدان حضرت ایمان آورد از
زنان خدیجه و از مردان علی ابن ابیطالب ع بود و بعد از ایشان گروهی زن و مرد
داخل اسلام شدند .

پس از سه سال پیغمبر بامر خداوند دعوت خویش را آشکار کرد و مردم را تبرک

پرستی و ایمان بخدای یگانه خواند . کافران دعوت را نپذیرفتند و او را آزار و اذیت و آزار کردند ولی ابوطالب و اکثر بنی هاشم که قوم پیغمبر بودند از او حمایت میکردند .

دعوت پیغمبر در قبایل عرب انتشار یافت و روز بروز بر عدهٔ مسلمانان افزوده شد بزرگان قریش چندین بار نزد ابوطالب رفتند و با و تکلیف کردند که دست از حمایت برادرزاده خود بردارد و او نپذیرفت .

در سال دهم بعثت خدیجه و پس از وی ابوطالب وفات یافتند و پیغمبر تنها ماند چندی بعد جمعی از اهل مدینه که بزیارت مکه آمده بودند مسلمان شدند و در مراجعت مردم مدینه را باسلام دعوت کردند و اهل مدینه جز نیهود همه اسلام آوردند .

پیغمبر، مسلمانان مکه را که از کافران در رنج و عذاب بودند فرمود مدینه روند تا از شکنجه و آزار در امان باشند و خود نیز بمدینه هجرت فرمود .

۱- پرسش - مردمان عربستان در قدیم چگونه زندگی میکردند ؟- عادات و اخلاق آنها چه بود ؟- اصل و نسب حضرت پیغمبر چیست ؟- در چه سالی به پیغمبری مبعوث گردید ؟- مردم با او چگونه

رفتار کردند؟- پیغمبر مسلمانان چه امر فرمود؟-

۲- این لغات را معنی کنید و هرکدام را در دو جمله بکار برید. قبیله - هجرت - میثاق - بلندآوازه - اسلام آوردن - مبعوث - بعثت

حضرت محمّد (ص) رسول خدا
از هجرت تا وفات

نشر - همداستان - پیرامون - نصرت - رحلت

کافران قریش چون از اسلام اهل مدینه آگاه شدند و نشر دعوت پیغمبر را در قبایل عرب دیدند از عاقبت کار ترسیدند و همداستان شدند که پیغمبر را بالقتل برسانند. یکی از شبها دور خانه آن حضرت را گرفتند و منتظر بودند که بامداد شود و قصد خود را انجام دهند. در آن شب علی (ع) بجای پیغمبر (ص) خوابید و پیغمبر محرمانه از خانه بیرون رفت و شبانه با ابوبکر از مکّه خارج گردیدند و روی بمدینه نهادند.

هجرت پیغمبر سیزده سال پس از بعثت (۱) بود و سال مهاجرت وی ابتدای تاریخ هجری است.

---

(۱) ۶۲۲ سال پس از میلاد مسیح (ع).

Parsbook.com

پیغمبر در آغاز اولین سال هجری وارد مدینه شد پیغمبر در مدینه مسجدی بنا کرد و حجره‌ای خود را متصل بمسجد ساخت و بهدایت خلق مشغول شد و کار اسلام بالا گرفت طایفه‌ای عرب از هر جانب بخدمت آنحضرت شتافتند و قبول اسلام کردند. در سال دوم هجرت مسلمانان مأمور بجنگ شدند و بابت پرستان جنگهای بسیار کردند.

در سال نهم هجرت مکه بدست مسلمانان فتح شد و قریش قبول اسلام کردند.

پیغمبر از ورود بمدینه تا زمان وفات بیش از هفتاد مرتبه لشکر بجنگ مخالفان کشید و در اغلب جنگها علی (ع) حاضر بود و در نصرت پیغمبر شجاعتها نمود. پیغمبر در سال دهم هجرت با گروهی انبوه بمکه رفت و حج بگذارد - و در این سفر آداب حج را بمسلمانان آموخت پس از مراجعت بمدینه در اوائل سال یازدهم رحلت نمود

قبر آن حضرت در مدینه طیبه زیارتگاه عموم مسلمانان است

۱- پرسش - بچه مناسبت کافران قریش خواستند پیغمبر (ص) را بکشند ؟ - پیغمبر در چه سالی پس از بعثت از مکه بمدینه رفت ؟ - بعثت و هجرت را معنی کنید - مبدء تاریخ اسلام را از چه زمان حساب میکنیم ؟ - امسال چندمین سال هجرت است پیغمبر در مدینه چه کرد ؟ - چه وقت مکه بدست مسلمانان فتح شد ؟ - وفات پیغمبر در چه سالی واقع شد ؟ -

Parsbook.com

سنگهای ته نشستی

از آب برف و باران چشمه ها و کوهها پدیدار و از اطراف مسرازیر میگردد چشمه ها
و جویها بتدریج بیکدیگر میپیوندند و تشکیل نهری بزرگ میدهند نهرها نیز بهم می پیوندند
و از پیوستن آنها رودهای پهناور بزرگ بوجود میآید و رودها بیشتر بدریاها و
دریاچه ها میریزند .

آب که از کوه سرازیر میشود سنگهای سخت را که در راه اوست از جای میکند و
با خود میبرد سنگها بجریان آب روی هم میغلطند و بشدت بهم میخورند و سائیده
میشوند و هرچه بیشتر بروند سائیدگی آنها بیشتر و حجم آنها کوچکتر میشود همینکه آب بزمین
هموار و صاف رسید سنگپاره ها بنای فرو نشستن میگذارند اما آنهائی که بزرگتر و
سنگین تر ند زودتر و آنهائی که کوچکتر و سبکترند دیرتر فرو می نشینند .

ذرات کوچک که از سنگها جدا میشوند بشکل ماسه و شن در میآیند و با آب مخلوط
میگردند و همچنان بهمراه آب میروند تا داخل دریاچه و یا دریا شوند و در ته آن می نشینند
این ذرات کم کم طبقه طبقه روی یکدیگر قرار میگیرند و بواسطه فشار بهم می چسبند و
جوش میخورند و سنگهای سخت مبدل میشوند مقداری از آنها نیز در مصب رودها
[illegible]

همه موادّی که بترتیب مذکور بر سطح زمین قرار میگیرند سنگهای ته نشستی نامیده میشوند
سنگهای ته نشستی در شکل و ترتیب ذرّات متفاوت و بسه طبقه منقسمند: سنگهای شنی
سنگهای آبکی و سنگهای رُستی

دخانیّات

پیش از آنکه امریکا کشف شود مردم دنیای قدیم از وجود توتون و تنباکو و
طریق کاشتن و بعمل آوردن و استعمال آن اطلاّعی نداشتند ملاّحان اروپا
این گیاه و تخم را از امریکا باروپا آوردند و طرز کشیدن دود را که بومیان
امریکا آموخته بودند بمردمان اروپا آموختند از آن وقت زراعت توتون
و تنباکو و کشیدن سیگار و چپق و غلیون در دنیای قدیم متداول
و معمول گردید

توتون یا تنباکو مادهٔ سمّی دارد بنام نیکوتین که اگر قدری از آنرا داخل
دهان گربه کنند گربه پس از چند لحظه تلف خواهد شد

کسانیکه دخانیات استعمال میکنند نیکوتین را کم کم در بدن وارد و خود را مسموم
میسازند اثر نیکوتین در مزاج بتدریج ظاهر میشود و انسان ابتدا ملتفت مسموم
شدن خود نمیشود و در صدد علاج بر نمیآید و وقتی بفکر چاره میافتد که کار از کار

گذشته و زهر کشنده تاثیر خود را کرده است

کشیدن توتون و تنباکو عادتی مضر و خطرناک است که اغلب مردم خود را بدان مبتلا میکنند و تنباکو و توتون در بیشتر قوای بدنی تاثیر و هریک را بنوعی ضعیف و مختل میسازد لبها را تیره رنگ و زشت و دندانها را فاسد و دهان و گلو را خشن و حس ذائقه و شامه را ضعیف و چشم را کم نور میکند، آلات تنفس و هاضمه را ناتوان و شخص را بتنگی سینه و کمی اشتها و بدی هضم مبتلا میسازد.

بوته توتون

پس بر همه کس خاصه محصلین واجب است که از کشیدن سیگار و قلیان و غیره پرهیز کنند و کسانی که بغفلت و نادانی خود را باستعمال دخانیات مبتلا کرده اند باید در ترک آن بکوشند تا از زندگانی بسعادت و تندرستی کامیاب و برخوردار گردند.

پرسش - دخانیات بچه موادی گفته میشود؟ - عادت استعمال دخانیات از کجا بر وز کرد

است ؟- نیکوتین چیست ؟- واثر آن کدام است ؟- چرا اشخاصی که سیگار و چپق و قلیان میکشند در ابتدا ملتفت مضرات آن نمیشوند ؟- بعضی از ضررهای استعمال دخانیات را بیان کنید

اندوه فقیر

قامت - شتا - برگ (۱) اندود - روزن - پرویزن - مشام

۱- با دوک خویش پیرزنی گفت وقت کار — کاوخ ز پنبه ریشتنم موی شد سفید

۲- از بس که بر تو خم شدم و چشم دوختم — کم نور گشت دیده ام و قامتم خمید

۳- ابر آمد و گرفت سر کلبهٔ مرا — بر من گریست زار که فصل شتا رسید

۴- جز من که دستم از همه چیز جهان تهیست — هر کس که بود برگ زمستان خود خرید

۵- بربست هر پرنده در آشیان خویش — بگریخت هر خزنده و در گوشه ای خزید

۶- نور از کجا بروزن بیچارگان فتد — چون گشت آفتاب جهانتاب ناپدید

۷- از رنج پاره دوختن و زحمت رفو — خونابهٔ دلم ز سر انگشتها چکید

۸- دیروز خواستم چو بسوزن کنم نخی — لرزید بند دستم و چشمم دگر ندید

۹- من بس گرسنه خفتم و شبها مشام من — بوی طعام خانهٔ همسایگان شنید

۱- برگ = ساز و نوا - سامان و سرانجام - ورق درختان ۲- پرویزن (بفتح پ و ز بمعنی آلتی است که با آن آرد و شکر و مانند آن بپزند)

Parsbook.com

۱۰- ز اندوه دیر گشتن اندود بام خویش — هر گه که ابر دیدم و باران دلم طپید

۱۱- پر و نرنست سقف من از بس شکستی — در برف و گل چگونه تواند کس آرمید

۱۲- هنگام صبح در عوض پرده عنکبوت — بر بام و سقف ریخته ام تارها تنید

(پروین اعتصامی)

۱- پرسش - عنوان این حکایت چیست ؟- آیا این عنوان با مطالب حکایت مناسبت دارد؟ میتوانید عنوان بهتری انتخاب کنید ؟- علل اندوه پیرزن را بشمارید - بنظر شما حق شکایت داشته یا نه ؟ چرا ؟- کسب پیرزن چه بود ؟- بنظر شما درآمد پیرزن با مخارجش برابری میکرد یا نه ؟ چرا؟ اگر بنا میشد که شما او را راهنمائی و کومک کنید چه میکردید که زحمت و اندوه او تخفیف بیابد ؟- اگر فقط پول باو میدادید او را گدا طبع و بیکاره نمیکردید ؟ چرا ؟

۲- لغتها و جمله های ذیل را معنی کنید :

کاوخ - شعر ۳ - شعر ۵ - برگ (در این درس چه معنی دارد ؟) - اندود

۳- انشاء - با توصیف بیچارگی پیرزن فقیر اگر بنا شود که شما او را راهنمائی یا کومک کنید چه میکنید که زحمت و اندوه او تخفیف یابد ؟

سل

میکرب مرض سل از راه تنفس و گاهی بوسیلهٔ دستگاه هاضمه داخل بدن میشود و اگر مزاج ضعیف باشد در ریه پرورش مییابد و انسان را مبتلا بسل میکند . علائم

این مرض تب و سرفه وضعف وکم خونی است

غالبا اشخاص ضعیف وکم خون وکسانیکه پای بند حفظ صحت وتقویت بدن ومزاج نیستند باین مرض مبتلا میشوند بهترین راه جلوگیری از شیوع این مرض آنست که هرکس بوسیله ورزشهای مناسب وبکار بردن دستورهای صحی از قبیل گردش درهوای آزاد وسالم وزندگانی درجاهای آفتاب رو خود را قوی ونیرومند وازمبتلا شدن برکنار دارند .

تنفس هوای فاسد واستعمال دخانیات ومسکرات ودم زدن درهوای گرد وغبار دار وزندگی درجاهای نمناک وبی آفتاب مزاج را برای گرفتن سل آماده میسازد .

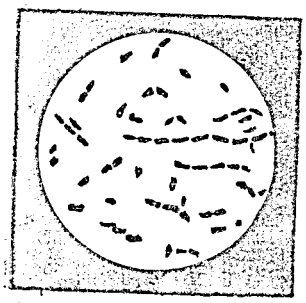

میکروب سل

میکروب سل با اخلاط از سینه اشخاص مسلول بیرون میآید وچون چندی درهوا بماند میخشکد وجزو غبار وذرات هوا میشود واز راه تنفس وارد درتین مردمان سالم میگردد وآنها را مبتلا میسازد .

Parsbook.com

برخی از قواعد که در جلوگیری از سرایت مرض سل باید رعایت شود بدین قرار است .

۱- هیچکس آب دهن خود را بر مین نیندازد اگرچه خود را سالم پندارد .

۲- اشخاص سالم از استعمال ظرف و لباس مسلول پرهیز کنند

۳- از خوردن گوشت حیوان مسلول بپرهیزند و شیر گاو را پیش از خوردن بجوشانند زیرا ممکن است گاو سل داشته باشد و خوردن شیرش انسانرا مسلول سازد .

۴- زنانیکه مبتلا بسل است از شیر دادن اطفال خود داری کنند .

۵- ظرف خوراک مسلول جدا و مخصوص خود او باشد و هر روز در آب جوشانیده شود

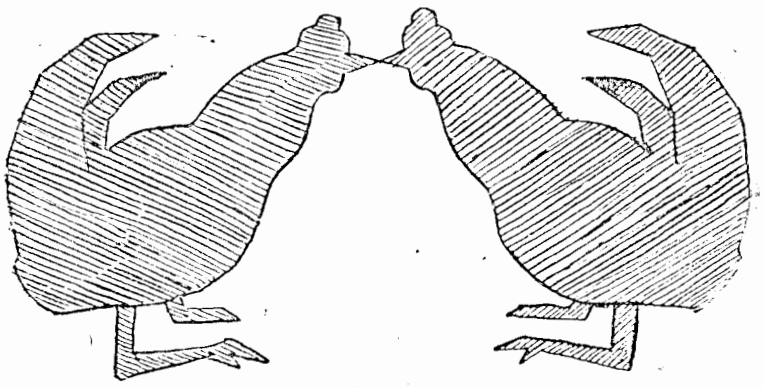

Parsbook.com

برای اشخاص مسلول بهترین راه علاج اینست که بدهکده ها و نقاط خوش آب و هوا بروند تا از گردش در آفتاب و تنفس هوای سالم و پاکیزه مرضشان رفع و یا لااقل سبک و بی خطر شود .

پرسش - سل چگونه مرضی است ؟- میکرب این مرض از چه راه وارد بدن میشود ؟- علامات مرض سل چیست ؟- چه اشخاصی بیشتر مبتلا بسل میشوند ؟- چه باید بکنند تا مبتلا نشوند ؟- چه عاداتی مزاج را آلوده سل میکند ؟- میکرب سل چگونه جزو ذرات هوا و غبار میشود ؟- کشنده ترین میکرب سل چیست ؟- بعضی از دستورهای صحی را که در جلوگیری از نشر سل لازم است بگوئید ؟- بهترین راه علاج برای مسلولین چیست ؟ چرا آب دهان را بزمین نباید انداخت ؟-

سنگهای شنی

سنگهای شنی از دانه های ریز و خشن درست شده اند

سنگهای شنی را بچند علامت میتوان شناخت یکی آنکه اگر سطح آنها را با کارد یا چیز دیگر بخراشند دانه های شن از آنها جدا میشود و دیگر آنکه تیزاب در آنها اثر نمیکند و دیگر آنکه بزدن قطعه فولادی آتش از آنها جستن میکند و دیگر آنکه ذرات آنها در آب خمیر نمی شود .

سنگهای شنی انواع بسیار دارد و معروف آنها شن و سنگ آتش زنه و سنگ ...

شن

شن عبارت از ذرات یا دانه های خشن است که در ته آب یا سطح خشکی روی هم قرار گرفته و قسمتی از زمین را پوشانیده است ..

آن شن که در ته آب جاری دارد ذراتی است که رود یا سیل از زمین جدا کرده و با خود برده است این ذرات است که در ته اوقیانوس و دریا و دریاچه نشسته و سنگهای طبقه طبقه درست کرده است

شن در مصب رود یعنی در آنجا که رود وارد دریا میشود فرو می نشیند و گاه زمینهای پهناور تشکیل میدهد قسمتی از مملکت مصر در زمینی واقع شده که از ته نشستهای نیل بوجود آمده است در گذرگاه های رود خانه که سرعت جریان آب کم است نیز شن ته نشین و سبب پیدایش برآمدگیها میشود .

و اما آن شن که در سطح خشکی میباشد جای اصلیش ساحلها و یا ته دریا و دریاچه ها بوده و باد آنها را بسمت خشکی رانده و در بیابانها و دشتها گسترده است و یا آنکه پس از خشکیدن دریا همچنان برجای مانده است

شن خشکیرا که بواسطهٔ باد تغییر مکان می دهد ریگ روان می گویند

۱- نامیست از روزبر ۲- یکسان و برابر ۳- کنارهای دریا

Parsbook.com

در بعضی از بیابانهای افریقا و عربستان و سوریه تپه های کوچک و بزرگ شن
چون حلقه های زنجیر دیار شته کوه ها بهم پیوسته اند از این شنزارها بی رهنما
و دلیل گذر نمیتوان کرد چه در آنجا خط و اثری که نماینده راه باشد وجود
ندارد .

درین بیابانها هنگام وزش بادهای سخت توده های عظیم شن از جای خود
بلند میشوند و مانند موج دریا بجنبش میآیند ذرات شن که بشدت و سرعتی عجیب
بهم میخورند فضا را تیره و تار میکنند مسافرین در همه نقطه دوچار این طوفان
بیابانی بشوند در همان نقطه توقف مینمایند و برای اینکه از باد و ضربت ذرات
شن آسیب نبینند سر و صورت خود را در لباس می پیچند و بعضی بر زمین
میخوابند و بهمان حال میمانند تا باد بایستد و طوفان آرام گیرد
بانسان از شن استفاده بسیار میکند . شن در قالب ریزی و ساروج
سازی و شیشه گری یکی از مواد اصلی و مهم است بعض ادوات و
ظروف فلزی را هم با شن پاک و صیقلی میکنند .

Parsbook.com

خناق

یکی از مرضهای سرایت کننده خناق است پس از بروز هرچه زودتر باید پزشک رجوع کنند که بچاره آن بپردازد و اگر تاخیر کند مریض میمیرد.

سبب خناق نوعی میکرب است که در گلو و بیخ زبان جای میگیرد و بسرعت تو میکند و بسیار میشود نشان آن پرده سفید رنگی است که در گلو و حلق می بندد و باندک زمان بزرگ میشود تا بجائیکه راه گلو را میبندد و مریض را خفه میکند

میکرب خناق

راه علاج این مرض این است که مایع مخصوصی از خود میکرب میگیرند و آن مایع را که مادهٔ ضد خناق نامیده میشود در لوله کوچکی از شیشه جای میدهند و سر آن لوله را میبندند و در موقع لزوم مقدار معینی از آنرا با آب در زیر پوست بدن مریض وارد میکنند

خناق بیشتر عارض کودکان میشود و اشخاص بزرگ کمتر بدان مبتلا میشوند

بیماری هم مانند سرخجه و مخملک زود بدیگران سرایت میکند .

برای جلوگیری از سرایت این مرض باید کودکی را که بدان مبتلاست از کودکان دیگر دور دارند و پس از بهبود یافتن حلق و گلوی او را با آب روئی که پزشک دستور میدهد بشویند مدت پرهیز این مرض که مریض را از دیگران جدا باید داشت چهل روز است و تا چهل روز از ابتدای مرض کودک باید از معاشرت با کودکان سالم ممنوع باشد

پرسش - خناق چه مرضی است ؟- سبب چیست ؟- میکرب خناق از کجا جای میگیرد و چگونه تأثیر میکند ؟- چه اشخاصی بیشتر دچار ناخوشی خناق میشوند ؟- برای جلوگیری از سرایت آن چه باید کرد ؟-

علی بن ابیطالب ع

زهد - فضایل (فضیلت) - معترف -

علی بن ابیطالب پسرعم و داماد و جانشین پیغمبر ص بیست و پنج سال قبل از هجرت در مکه تولد یافت از مردان نخستین کسی که به پیغمبر ایمان آورد با آن حضرت نماز گذاردا وبود .

علی در همه جا همراه پیغمبر بود و آن حضرت را معاونت میکرد . در سال

سیزدهم بعثت کفار قریش بر قتل پیغمبر متفق شدند و شبی را برای این کار معلوم کردند در آن شب پیغمبر از مکه خارج گردید تا بمدینه رود و علی در بستر آن حضرت خوابید کفار تا بامداد از رفتن پیغمبر آگاه نشدند.

علی بعد از پیغمبر دو سه روز در مکه ماند و اماناتی که از مردمان نزد پیغمبر بود بصاحبانش رد کرد و آنگاه بمدینه رفت

در مدینه همچنان نصرت پیغمبر میکرد و در جنگهای اسلامی با شجاعتی بی نظیر میجنگید پیغمبر در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه را بعلی داد و او را در وقتی که بین مسلمانان برادری انداخت برادر خویش خواند و جانشینی خود را نیز باو واگذار کرد.

در سال سی و پنج هجری مردم مدینه با علی بخلافت بیعت کردند آن حضرت چهار سال و نه ماه خلافت کرد در سال چهلم هجری در مسجد کوفه بدست ابن ملجم شهید گردید.

علی از همه مسلمانان عالمتر و شجاع تر و در زهد و عبادت بپایه ای بود که از طاقت بشر خارج است پیغمبر درباره علی سخنان بسیار گفته و مسلمانان را بدوستی و اطاعت او امر کرده است و مسلمانان عموماً بفضایل علی معترفند.

Parsbook.com

۱- پرسش - حضرت امیرالمؤمنین با پیغمبر چه نسبت داشت ؟ - رفتار او نسبت به پیغمبر چگونه بود؟ عقیدهٔ پیغمبر نسبت با و چه بود ؟ - فضایل و صفات پسندیدهٔ علی را بشمارید ؟ - مردم مدینه چه وقت با او بیعت کردند ؟ -

از وقایع جنگهای علی با اشخاص معروف عرب اگر چیزی میدانید برای همکلاسان خود بگوئید ؟ -

۲- این لغتها را معنی کنید و هرکدام را در دو جمله بکار برید ؟

نصرت - معاونت - بستر - طاقت - فضیلت - معترف

سنگ آتش زنه (بقیهٔ سنگهای شیمی)

سنگ آتش زنه برنگهای مختلف قهوه‌ای و سبز و زرد و خاکستری دیده میشود پیش از اختراع کبریت مردم با این سنگ آتش روشن میکردند بدین طریق که قطعهٔ فولادی لبه داررا بر آن میزدند تا آتش از آن جستن کند و در پنبه یا فتیله که متصل بدان قرار داده بودند افتد و آنرا شعله ور سازد تفنگهای فتیله‌ای را که سابقاً معمول و متداول بوده است نیز با آتش زنه آتش میدادند انسان قدیم سلاحها و بعض ظرفهای خود را از سنگ آتش زنه میساخت در این دوره سنگ آتش زنه را آرد میکنند و آنرا در ساختن چینی و لعاب کاشی و امثال آن بکار میبرند .

Parsbook.com

سنگ آسیا

سنگ آسیا سنگی است سخت که جو و گندم و دیگر مواد را با آن نرم میکنند و بهترین اقسام آن سنگی است که دندانه دندانه و بسیار سخت باشد سنگ آسیا پس از مدتی استعمال صاف میشود و مواد را چنانکه باید نرم نمیکند و سنگتراشان میتوانند آنرا اصلاح و سطحش را با رد یگر دندانه دار کنند .

عبادت و خدمت

محنت - رواداشتن - مهم

آورده اند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در زمان خلافت روزها بانجام دادن امور مردم مشغول بود و شبها بعبادت و اطاعت . گفتند یا امیرالمؤمنین چرا این همه رنج و محنت بر خود روا میداری نه بروز آسایش داری و نه بشب آرامشی فرمود اگر در روز بیاسایم کار رعیت ضایع و اگر در شب بیارامم خود در قیامت ضایع میمانم پس روز مهم مردم میسازم و شب کار حق میپردازم .

۱- پرسش - امیرالمؤمنین شب و روز را چگونه بسر میبرد ؟ - مردم بغمخواری بعلی چه گفتند ؟ حضرت چه جواب فرمودند ؟ - کار دنیوی برای چیست ؟ - عبادت برای چه ؟ - چرا خود

غیست که انسان فقط بیکی ازاین دو بپردازد ؟ - شما چگونه عبادت میکنید تا خدا را از خود خشنود سازید ؟ - برای اینکه دیندار پاک باشید چه باید بکنید ؟ -

۲ - لغات ذیل را معنی کنید و هرکدام را در یک جمله بکار برید :

عبادت - عبد - عابد - آسایش - آسودگی - آسودن

آرام - آرامش - آرامیدن

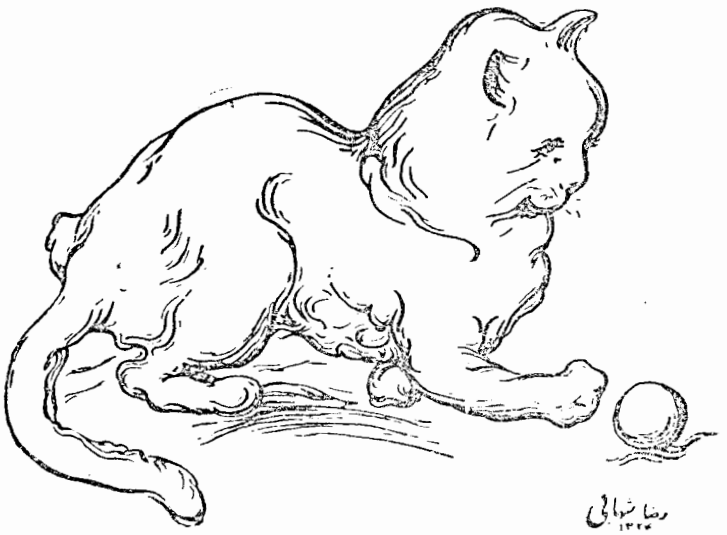

رضا عباسی ۱۳۲۲

سنگهای آهکی

سنگهای آهکی را بچند علامت میتوان شناخت یکی آنکه با کارد و امثال آن بآسانی خراشیده میشود و خط برمیدارد دیگر آنکه هرگاه تیزاب بر آن بریزند میجوشد و بخار کربن از آن خارج میگردد و دیگر آنکه اگر آنرا در هوای آزاد حرارت دهند آهک میشود.

سنگهای آهکی چندین قسم و معروفتر آنها سنگ آهک و سنگ مرمر و سنگ پشت سنگ آهک را بیشتر بمصرف آهک پزی میرسانند باین ترتیب که سنگها را در کوره بی سقف میچینند و زیر آن آتش میکنند چنانکه حرارت بتمام سنگها یکسان برسد سنگ پس از آنکه بمقدار کافی گرم شد آهک میشود

آهک تا از آب و هوا تغییر نیافته است آهک زنده مینامند آهک مرده آهکی است که مدتی نزدیک هوا بماند و رطوبت ببیند آهک زنده را چون آب بر آن بریزند از هم میپاشد و بخاری گرم از آن بلند میشود و آن پس از سرد شدن آهک کشته مینامند.

آهک یکی از مواد و مصالح بنائی است در صابون پزی و چرم سازی نیز آهک بکار میخورد از مخلوط آهک و خاکستر و شن و خاک و مواد دیگر ساروج و سیمنت

بعمل میآید .

سنگ مرمر بزنگهای مختلف یافت میشود . مرمر سفید را در مجسمه سازی و مرمرهای رنگین را در بنائی برای آرایش عمارات بکار میبرند

سنگ چاپ قسمی از مرمر است که رنگ آن خاکستری است و بر روی آن کتاب چاپ میکنند .

وبا

وبا مرض عمومی و خطرناک است که اگر از آن جلوگیری نکنند زود انتشار مییابد و بسیاری از مردم را هلاک میکند .

میکرب وبا مانند میکرب حصبه بوسیله آب وارد معده انسان میشود و اگر معده ضعیف و ناسالم باشد میکرب از راه معده داخل روده ها میگردد و در آنجا نمو میکند و آنگاه داخل خون میشود و انسان را مسموم میسازد .

بیماری وبا بقی و اسهال بسیار سخت شروع میشود و پس از آن بیمار تب میکند و سخت ضعیف میشود و باندک زمان میمیرد برای انتشار وبا کافی است که یک نفر بدان مبتلا شود و پرستار انش لباس یا ظرف خوراکش را که آلوده بمیکرب مرض است در آبی جاری بشویند زیرا میکربهای ظرف و لباس بوسیله آن

آب جاری داخل منازل میشوند و در زمانی قلیل زیاد میشوند و تمام آب انبارها را آلوده میسازند و هرکس از آن آب بخورد مبتلا بوبا میشود .

عامل دیگر برای انتشار وبا مگس است که بر ظرف غذا و بدن شخص وبائی مینشیند و میکرب وبا آلوده میشود و میکرب را همه جا میبرد عامل دیگر مردمانی هستند که هنگام بروز وبا از شهر خود فرار میکنند و میکرب را با خود بنقاط دیگر میبرند و از اینجا میتوان بعلت سرایت وبا از شهری بشهر دیگر پی برد .

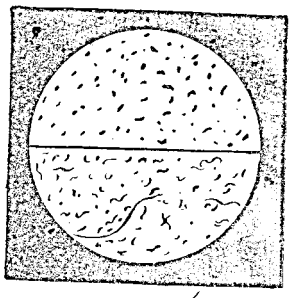

میکرب وبا

هرکس باید هنگام بروز وبا قواعد حفظ صحت را بخوبی رعایت کند .

قواعد صحی که باید در وقت وبا رعایت شود از این قرار است

۱- آب را بجوشانند و آنگاه بمصرف آشامیدن بگذارند و بجوش برسانند .

۲- غذائی را که خوب نپخته است نخورند و میوه را بیش از خوردن بجوشانند و

تان را روی آتش برشته کنند و آنگاه بخورند .

۳- ظروف و البسه مورد استعمال مریض را هر روز در آب بجوشانند .

۴- پیش از غذا دستهارا با صابونی که کشندهٔ میکرب امراض است از قبیل صابون سولفوریک بشویند .

۵- مدفوعات مریض وبائی را در محلی دور از آبادی و آب روان دفن کنند و پس از دفن مقداری آهک روی آن بریزند و ظرفهای دوا و غذای مریض را در آب بجوشانند و لباسهایش را بسوزانند .

۶- از ورود و مکس با طاقهای منزل و نشستن او بر اغذیه و میوه صورت جلوگیری کنند .

بهترین وسیله برای جلوگیری از شر مرض اینست که چون در شهری آثار وبا ظاهر شود عموم سکنه بشهر وبا کوبی کنند

پرسش - وبا چه مرضی است ؟ - میکرب وبا چگونه وارد بدن میشود و چه اثر میکند ؟ بیماری وبا چگونه شروع میشود ؟ - عوامل انتشار وبا چیست ؟ - برای احتراز از وبا چه باید کرد ؟ - دلیل هر یک از قواعد صحی را که در وقت وبا باید رعایت کرد بگوید

شیراز

اشتهار - دارالعلم

یکی از شهرهای معروف ایران شیراز است که بخوشی هوا و زیبائی منظر اشتهار تمام دارد . اطراف این شهر را چمنزارهای باصفا و باغهای دلگشا و گردشگاههای فرح افزا و کوههای خوشنما احاطه کرده و از اینجهت بر بسیاری از شهرهای جنوب ایران امتیاز دارد . این شهر یک هزار و دویست و ده متر از سطح دریا بلندتر و هوایش حد وسط میان گرمسیر و سردسیر است در تابستان گرمی هوا تا چهل درجه بالای صفر میرسد و در زمستان در شب کم سردتر از روز است از درجه صفر پائین تر نمیرود .

از نزدیکی این شهر دو رود خانه میگذرد و مهمتر آن رودی است که در زمان قدیم سدهای محکم بر آن بسته اند و از آن جمله سد و پلی است که بامر امیر عضدالدوله دیلمی بر آن بنا کرده اند و بنام بند امیر معروف شده است . شیراز را دارالعلم لقب داده اند و یکوقت بنا گفته مورخان صد و هفتاد مدرسه

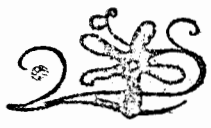

Parsbook.com

در این شهر وجود داشته در این مدرسه ها انواع علوم ادبی و دینی و ریاضیات و پزشکی تدریس میشده است . یکی از سیاحان عرب که در اوائل سده هشتم بشیراز آمده است میگوید دین و دنیا در این شهر جمع است و میگوید شهری بزیبائی شیراز ندیده ام . سعدی و حافظ که در آسمان ادبیات فارسی دو ستاره درخشانند از این شهر برخاسته و در این شهر جهان را وداع گفته و مدفون شده اند .

پرسش - اشتهار شیراز در چه چیز است ؟ - در اطراف شهر چه چیزها هست ؟ - رودخانه کجاست ؟ بند امیر را که بنا کرده ؟ -

دارالعلم ، سیاح ، فرح افزا ، مدفون را معنی کنید

سعدی

سابقه معرفت - قید - خانقاه (۱) - اصناف (صنف) - مصاحبت (۲)

سعدی بزرگترین شاعر و نویسنده ایران در اواخر قرن ششم هجری در شیراز

---

(۱) خانقاه = جای درویشان ، اقامتگاه درویشان

(۲) مصاحبت = همصحبتی و دوستی

Parsbook.com

بدنیا آمد و رکودکی چنانکه خود گوید از پدر یتیم ماند.

مرا با شد از درد طفلان خبر که در خردی از سر برفتم پدر

سعد بن زنگی اتابک فارس ببربیتش همت گماشت و پس از چندی برای تحصیل
ببغدادش فرستاد .

سعدی قریب سی سال در اطراف جهان گردش کرد و همه جا با علما و دانشمندان
مصاحبت و معاشرت نمود .

در حوالی بیت المقدس گروهی از سپاهیان فرنگ او را دستگیر و اسیر کردند و
بطرابلس بردند و بکار گل بداشتند تا یکی از رؤسای حلب که با وی سابقه معرفتی
داشت او را دید و بر احوالش رحم آورد و بده دینارش باز خرید و از قید فرنگ
آزاد ساخت و او را با خود بحلب برد سعدی پس از چندی از حلب بیرون
رفت و باز بسیر و سیاحت مشغول گردید تا بالاخره بوطن اصلی خود
شیراز باز گشت .

در سال دوم ورود بشیراز کتاب بوستان را بنظم آورد و سال بعد گلستان را
تألیف کرد .

سعدی پس از وفات در خانقاه خود که اکنون بیرون شهر شیراز واقع و بسعدیه
موسوم است مدفون گردید .

سعدی در مسافرت و سیاحت لباس درویشان میپوشید و بهر شهر که میرسید با

Parsbook.com

گنبد شاه چراغ شیراز

پل خواجو اصفهان

Parsbook.com

اصناف مردم آن شهر خاصه علما معاشرت میکرد و از هر مسافرت تجربه ای و
از هر مصاحبت نکته ای میآموخت .

گلستان و بوستان او نزد ما ایرانیان مطبوع و مطلوب میباشد .

پرسش - سعدی در چه قرنی زندگی میکرده است؟ - در آن زمان چه سلسله ای بر شیراز حکومت داشت
کدام پادشاه این سلسله از او حمایت مینمود ؟ - آیا سعدی بخارج شیراز هم مسافرت کرد ؟ - بچه دلیل؟
کدام کتابهای دیگر ما ایرانیان بسیار معروف است ؟ - شما از آنها تا بحال چیزی خوانده اید؟
بوستان را ترجمه کرده اید یا گلستان را ؟ -

قحط سالی در دمشق

نخیل (۱) - روزن (روزنه) - راغ (۲) - شیخ - شفقت - عنایت - مشقت - نهایت -
تریاک (۳) ، فقیه (۴) ، نیاساید (آسودن) - ریش - نیم (نیستم) - درد (۵)

۱- چنان قحط سالی شد اندر دمشق — که یاران فراموش کردند عشق
۲- چنان آسمان بر زمین شد بخیل — که لب تر نکردند زرع و نخیل
۳- بخشید سرچشمه های قدیم — نماند آب جز آب چشم یتیم
۴- نبودی بجز آه بیوه زنی — اگر بر شدی دودی از روزنی

(۱) نخیل = درخت خرما (۲) راغ = مرغزار (۳) تریاک = دوای ضد زهر (۴) فقیه = دانا (۵) درد = رنج

Parsbook.com

۵- نه در راغ سبزی نه در باغ شخ — ملخ بوستان خورد و مردم ملخ

۶- در آنحال پیش آمدم دوستی — کزو مانده بر استخوان پوستی

۷- وگرچه بمکنت قویحال بود — خداوند جاه و زر و مال بود

۸- بدو گفتم ای یار پاکیزه خوی — چه درماندگی پیشت آمد بگوی

۹- بغرّید بر من که عقلت کجاست — چو دانی و پرسی سؤالت خطاست

۱۰- نبینی که سختی بغایت رسید — مشقّت بحدّ نهایت رسید

۱۱- بدو گفتم آخر ترا باک نیست — کشد زهر جائی که تریاک نیست

۱۲- گر از نیستی دیگری شد هلاک — ترا هست - بطّ را ز طوفان چه باک

۱۳- نگه کرد رنجیده در من فقیه — نگه کردن عاقل اندر سفیه

۱۴- که مرد ار چه بر ساحل است ای رفیق — نیاساید و دوستانش غریق

۱۵- من از بینوائی نیم روی زرد — غم بینوایان رخم زرد کرد

۱۶- نخواهد که بیند خردمند ریش — نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش

۱۷- چو بینم که درویش مسکین نخورد — بکام اندرم لقمه زهر است و درد

(سعدی)

۱- پرسش - دمشق کجاست ؟ - آنرا در روی کره جغرافیا نشان دهید ؟ - سبب قحط سالی دمشق چه بود ؟ - سعدی از دوست خود چه سؤال کرد ؟ - چه جواب شنید ؟ - سعدی چگونه او را دلداری داد

۱ - دست سعدی چرا از جواب باز متغیر شد ؟

۲ - مقصود از این حکایت چیست ؟ - حکایت را بچند قسمت میتوانیم تقسیم کنیم ؟ - قسمتها را بگوئید - مطلب قسمت را بیان کنید - اشعار ۲ و ۳ و ۴ و ۱۵ را معنی کنید .

۳ - معنی این کلمات را بگوئید و هر کدام را در جمله ای استعمال کنید .

بخل - بخیل - بیوه زن - شگفت - جاه - غایت - تریاک - سفیه - غرق - غریق - ریش

۴ - **انشاء** - حکایت را مطابق تقسیماتی که کرده اید بصورت مکالمه بنویسید .

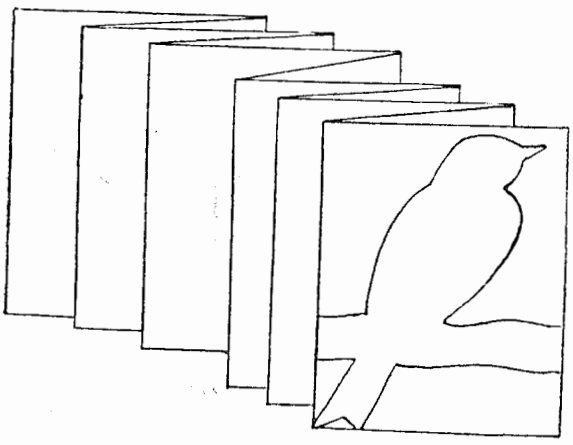

Parsbook.com

گردش خون

خون مایعی است سرخ رنگ که در هر نقطه از رگهای بدن انسان یافت میشود و در هر قطره خون میلیونها ذرات جاندار عدسی شکل شناورند

بدن انسان سالم و معتدل تقریبا چهار کیلوگرم و نیم تا شش کیلوگرم خون دارد خون بتوسط قلب در رگهای سرخ و سیاه نازک بدن گردش میکند و در این گردش مواد غذائی را تمام بدن میرساند و چیزهای فاسد و مضر را میگیرد و میبرد .

قلب در رگهای سرخ و سیاه نازک را دستگاه گردش خون مینامند قلب عضله ایست توخالی و کلابی شکل که در طرف چپ سینه قرار دارد و وسط قلب پرده ایست که آنرا از درازا بدو قسمت راست و چپ تقسیم میکند .

هر یک از این دو قسمت دو حجره پائین و بالا دارد که بتوسط سوراخی بهم راه دارند .

رگهای سرخ و سیاه رگهائی هستند که از قلب برآمده و در تمام بدن پخش شده اند رگهای نازک رگهای سرخ و سیاه را بهم مربوط میکنند و در تمام بدن

Parsbook.com

پراکنده میباشند . خون گهای سرخ مواد غذائی واکسیژن دارد و رنگ آن روشن است

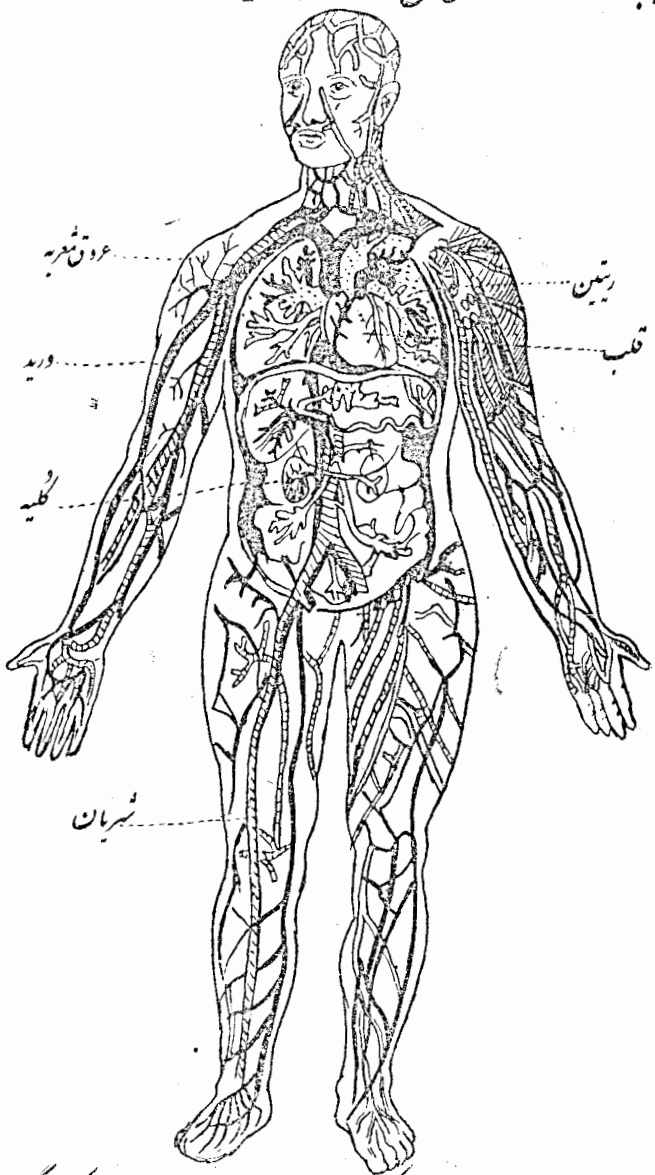

هنگامی داخل سیاه گها میشود که مواد غذائی واکسیژن را بیدن داده و در عوض بخار آب گاز کربن گرفته باشد

چگونه میتوان نیرومند شد

بیشتر شما مردمانی را که در کوهستانها و جنگلها زندگی می کنند دیده و ملتفت شده اید که اغلب تندرست و نیرومند و دارای ماهیچه های برجسته و سینه پهن و پیش آمده اند

آیا سبب این تندرستی و نیرومندی را میدانید که چیست ؟

سبب دو چیز است یکی اینکه در هوای خوب و پاکیزه زندگی می کنند دیگر اینکه تمام روز را بکارهای سخت کشاورزی و درخت بریدن مشغولند و ماهیچه های آنان بسبب ورزش و کار قوی و نیرومند میشود .

آیا میل دارید که مانند آنها قوی و سالم باشید و استخوانهای محکم و ماهیچه های شفت و سینه پهن و فراخ داشته باشید؟

اگر میل دارید راهش اینست که هر روز مرتب در هوای آزاد ورزش کنید و بحرکتهای گوناگون از قبیل راه رفتن و دویدن و جست و خیز کردن و پریدن و بار برداشتن (۱) تمام ماهیچه های خود را بکار اندازید و بدانید که هر ماهیچه که کار نکند لاغر و ضعیف خواهد ماند .

(۱) . برای احتراز از خطر فتق مراقب باشند که بار سنگین بلند نکنند

Parsbook.com

از ورزش هنگامی دست بکشید که قدری خسته شده باشید و در زمستان و هوای سرد

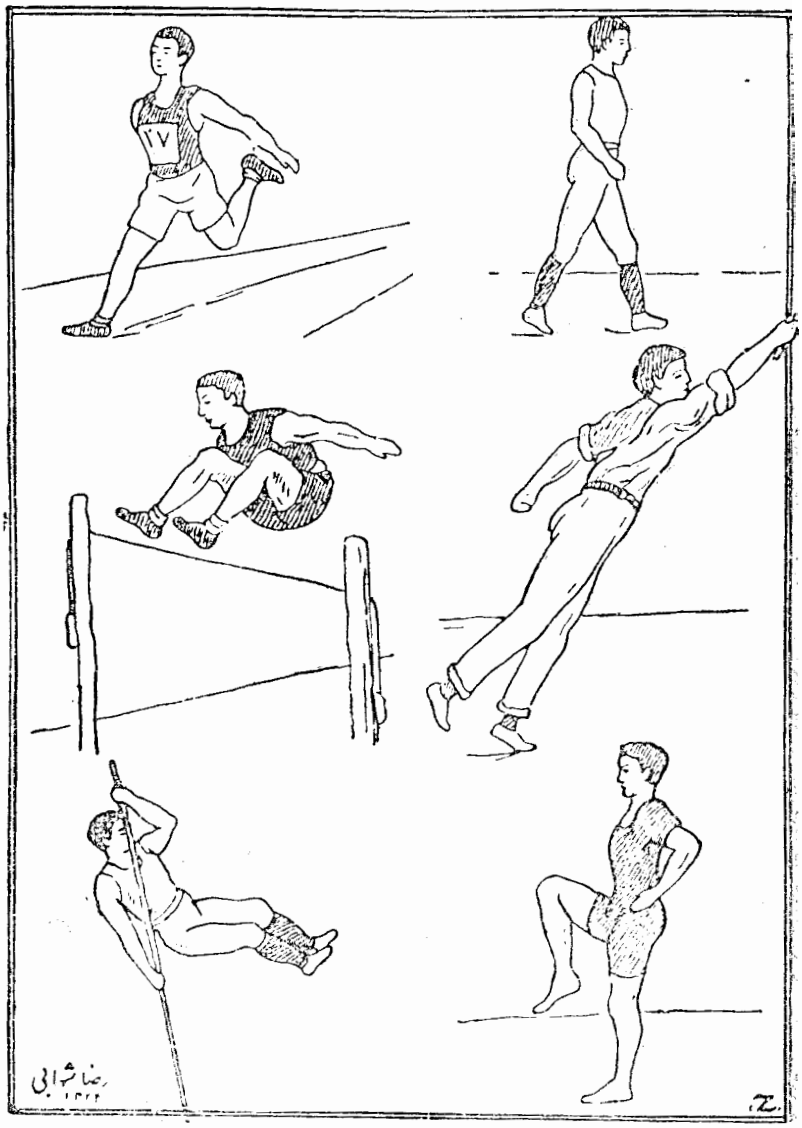

هنگامی که بدنتان گرم شده باشد .

Parsbook.com

پس از ورزش نفسهای عمیق بکشید زیرا تنفس خون بدن را پاک می کند و هرچه عمیق تر باشد تأثیرش بیشتر است در هر نفس کشیدن سینه مانند دم آهنگری بالا و پائین می آید بالا آمدن سینه موقعی است که هوای صاف و پاکیزه داخل شش ها میشود و اگر نفس عمیق باشد تمام شش را پر میکند فرود آمدن سینه موقعی است که هوا از شش ها خارج میشود و کثافت های خون را با خود بیرون میبرد .

در حال ورزش زدن دل سخت تر و تندتر میشود اگر گوش خود را طرف چپ سینه کسی که دویده است بگذارید تندی و سختی زدن دل را ملتفت می شوید برای اینکه حرکت دل بحال عادی برگردد باید پس از هر ورزش قدری استراحت بکنید .

هر مرتبه که دل میزند مقداری خون داخل شریان (شرخرگ) میشود خون در تمام بدن بسرعت گردش میکند و دوباره بدل برمیگردد خون در گردش خود بتمام بدن غذا میرساند حرکت خون را از زدن نبض و دیگر شرخرگها میتوان فهمید .

ایمنی و تندرستی را آدمی شکر کرد نتواند
در جهان این دو نعمتی است بزرگ داند آنکس که نیک بد داند

اشعار از مسعود سعد سلمان

حافظ

بیمثال (۱) - زوال (۲) - توحش الله (۳) - خضر - زلال - عبیر (۴) - شمال (۵) - فیض (۶) - روح قدسی (۷) - بحر - منبع

حافظ یکی از شعرای نامی ایران است و تولد او مانند سعدی در شیراز بوده است اما برخلاف سعدی بمسافرت و سیاحت میل نداشت و از وطن خود شیراز دل نمیکند.

گویند وقتی یکی از پادشاهان هند مبلغی زر و سیم نزد وی فرستاد تا خرج راه سازد و بهندوستان رود حافظ بعزم هندوستان از شیراز حرکت کرد و چون بخلیج فارس رسید در کشتی نشست و تا جزیرهٔ هرمز رفت از قضا بادی مخالف وزیدن گرفت و دریا آشفته گردید حافظ چون اینحال دید از سفر پشیمان شد و بهانه ای از کشتی بساحل بازگشت و غزلی برای شاه فرستاد و خود بشیراز مراجعت کرد.

۱- بیمثال = بیمانند ۲- زوال - نیستی و نابودی (۳) توحش الله = خدا آزاد ویران و بی آبادی نسازد (یا وحشتناک بخدای او را) ۴- عبیر = نام مادهٔ خوشبوست - ۵- شمال = نسیم ۶- فیض = عطا و بخشش ۷- روح قدسی جان پاک

عالی قاپو اصفهان

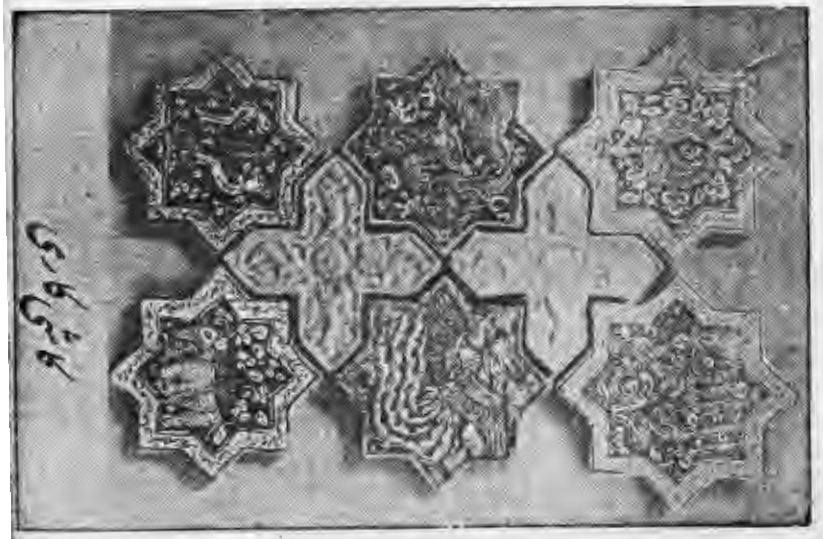

Parsbook.com

در شیراز وفات یافت و او را در محلی موسوم بحافظیه بخاک سپردند و اکنون

یار نگاه مردم آن دیار است.

دیوان اشعار حافظ از معروفترین کتب فارسی است و در ایران کمتر خانه است که دیوان مزبور در آن یافت نشود .

مردم بخواندن غزلیات حافظ بسیار مایل و راغبند و حتی گاهی از دیوان او فال میگیرند و خود را بدین وسیله دلخوش میسازند . حافظ درباره شیراز گفته است

خوشا شیراز و وضع بیمثالش — خدا وندا نگه دار از زوالش
زرکنابادِ (۱) ما صد لوح الله — که عمر خضر می بخشد زلالش
میان جعفرآباد و مصلی — عبیر آمیز می آید شمالش
بشیراز آی و فیض روح قدسی — بجوی از مردم صاحب کمالش
که نام قند مصری بردِ آنجا — که شیرینان نداد ند انفعالش
چرا حافظ چو میترسیدی از هجر — نکردی شکر ایام وصالش

و نیز گفته است .

شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم — عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است
فرق است از آب خضر که ظلمات جای او — تا آب ما که منبعش الله اکبر است

(۱) آب رکنابادِ نهر معروفی است از انهار شیراز که از تنگ « الله اکبر » عبور و صحرای مصلی و نگیه خواجه حافظ را مشروب میکند .

Parsbook.com

پرسش - حافظ در کدام شهر ایران بدنیا آمد؟ - غیر از او چه شاعر مشهور دیگری در شیراز بدنیا آمده؟ - آیا حافظ از شیراز بخارج مسافرت کرد؟ - چرا دیوان اشعار حافظ را مردم دوست میدارند؟ - آیا هیچوقت خود شما از دیوان او فال گرفته اید؟ هرگز دیده اید که دیگری فال بگیرد؟ - مقصود از فال گرفتن چیست؟ - آیا بفال عقیده دارید؟ - چرا؟

Parsbook.com

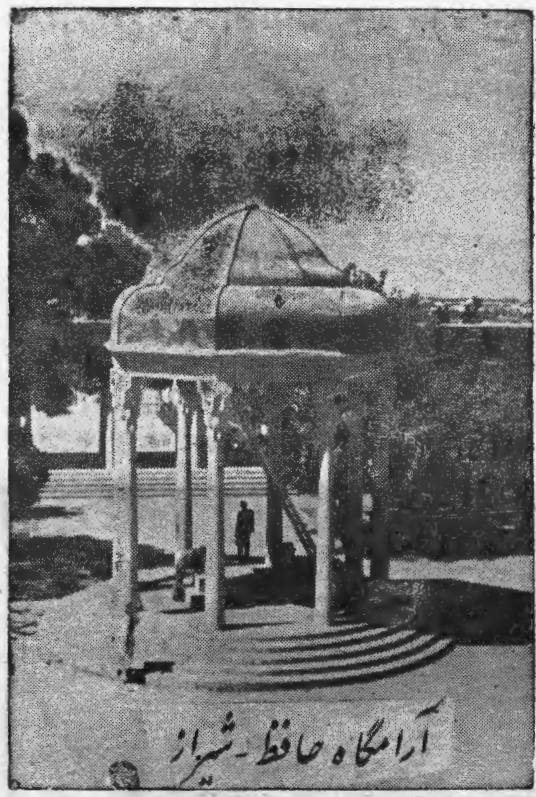

آرامگاه حافظ - شیراز

Parsbook.com

سنگهای رستی

سنگهای رستی مرکب از ذرات بسیار نرم میباشند و ذرات آنها در آب خمیر میشود و خمیر آنرا هرگاه حرارت دهند سفال یا آجر میگردد .

معروفترسنگهای رستی خاک رست و خاک چینی و خاک بوته و سنگ لوح است .

خاک رست خاکی است زرد یا سرخ رنگ که در بنای عمارات و آجرپزی و کوزه گری بکار میرود در بیشتر جاهای ایران مخصوصاً در جنوب خاک رست بسیار است کوره های آجرپزی را معمولاً در محلی میسازند که بخاک رست نزدیک باشد

خاک چینی خاکی است لطیف که ظروف چینی از آن ساخته میشود .

خاک بوته بیش از دیگر خاکها تاب حرارت آتش دارد و بدینجهت بوته زرگری و امثال آنرا از این خاک میسازند .

سنگ لوح نوعی از گل کوزه گری است که در معدن بحرارت طبیعی پخته میشود این سنگ آبی یا ارغوانی رنگست و آسان ورقه ورقه میشود هوا در این سنگ تأثیر نمیکند و بدینجهت است که بعض از روپائیان بام خانه های خود را با آن فرش

میکنند از سنگ لوح میز و پشقاب و سینی و امثال آن نیز میسازند و آن را

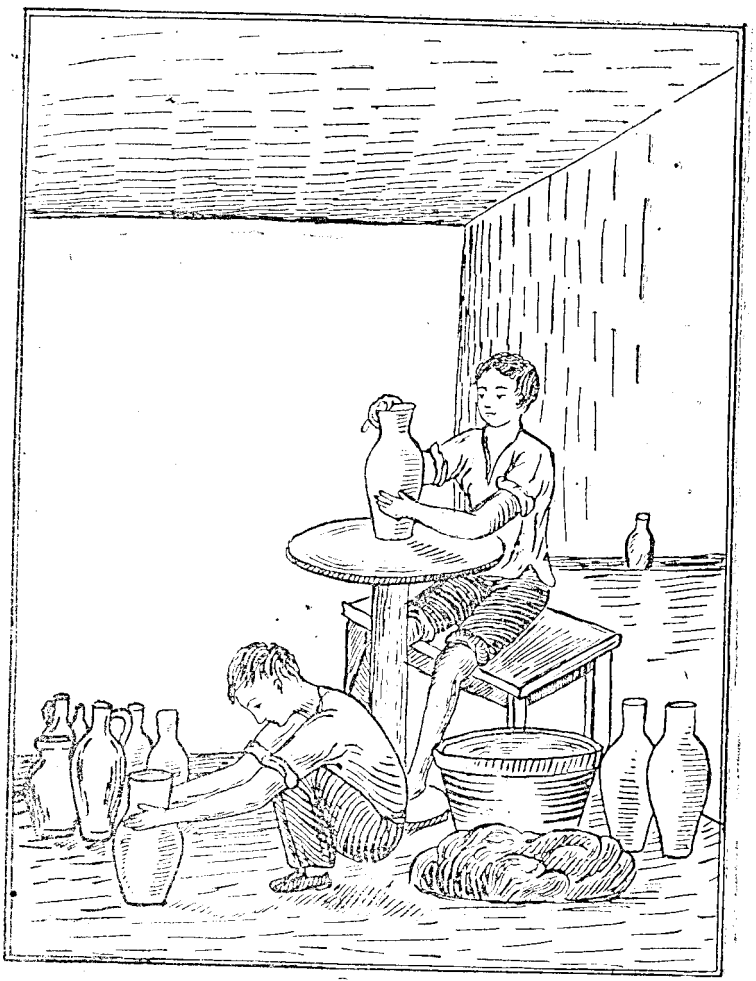

ساختن حوض آب نیز متصرف میرساند صفحات کوچک این سنگ را سابقاً در مدارس

Parsbook.com

بجای لوح مشق و تخته حساب بکار میبردند

خاک سرخ که معدن مهم آن در جزیره قشم میباشد نوعی از خاک رست است که آهن بسیار دارد و بدینجهت سرخ رنگ شده است با این خاک آهن را رنگ میکنند تا از زنگ محفوظ بماند .

اصفهان

وفور - مزایا - بارو - آراستگی - شرکت - شهرت - شاهکار - معماری - مهندسی لطف صنعت - صادرات

اصفهان از شهرهای نامی و تاریخی ایران و باعتدال هوا و وفور نعمت و دیگر مزایای طبیعی معروف است . این شهر در عصر اسلامی در زمان پادشاهان آل بویه آبادی و رونقی بسزا یافت و رکن الدوله دیلمی آنرا مقر حکمرانی ساخت و گرد آن بارو ئی کشید . در زمان سلجوقیان هم مدتی پایتخت بود و پادشاهان سلجوقی در آبادی و تزیین آن کوشش داشتند اما کمال ترقی و آبادی و آراستگی و شهرت این شهر در زمان صفویه بوده است . شاه عباس صفوی این شهر را پایتخت ساخت

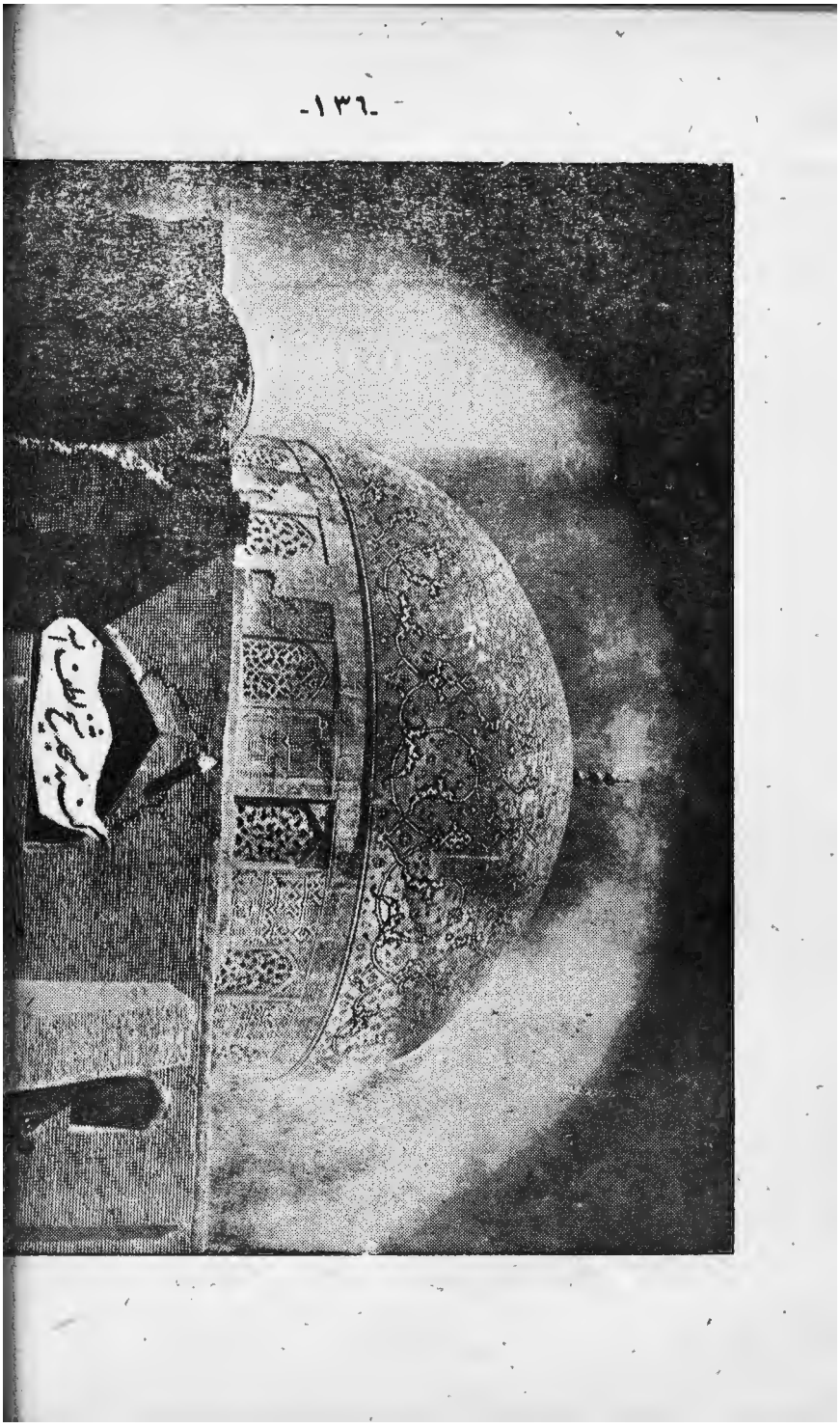

Parsbook.com

و در آباد ساختن و آراستن آن همّتی شاهانه بکار برد و عظمت و شوکت و شهرت این شهر در زمان این شهریار و جانشینانش بحدّی رسید که آنرا نیمهٔ جهان خواندند و سیّاحان فرنگی پاریس مشرق زمینش نامیدند در این شهر بسعی و توجّه پادشاهان صفوی باغها و مسجد و مدرسه ها و دیگر بناهای عالی باشکوه مانند هشت بهشت نقش جهان - هفت دست - مسجد شاه - مسجد شیخ لطف الله - مدرسه چهار باغ عالی قاپو - چهل ستون و غیره ساخته شد و هر یک از این بناها در حدّ خود یکی از شاهکارهای معماری و مهندسی و لطف صنعت و هنرمندی ایرانی بشمار میرود .

مردم اصفهان بهنرمندی و صنعتگری معروفند و در نسّاجی و فلزکاری و قلّابدوزی و خاتم سازی و کاشی پزی (۱) کمال مهارت دارند و زری و اطلس و چیت و قلمکار اصفهان بخوبی و زیبائی ممتاز و از صادرات مهمّ این شهر است در سالهای اخیر هم کارخانه های جدید بافندگی و ریسندگی در آنجا دائر شده و اصفهان امروز یکی از مراکز مهمّ صنعتی ایران است .

---

(۱) راجع بهر یک از این صنایع توضیح [illegible] شود

پیشه‌ور اصفهان

ملک - پیشه‌ور - سرمه (۱) - کیمیا (۲)

پیشه‌ور باهنر اصفهان — ای بهنر سرمهٔ چشم جهان

ملک پر از صنعت زیبای تست — چشم جهان مست تماشای تست

خیز و پر از پرده کن و پارچه — تیمچه و حجره و بازارچه

جنس ترا خلق بجان میخرند — بیش ز جنس دگران میخرند

بافته‌های تو که نامش زیست — داغ دل بافنده شش‌تریست

اطلس گلدار تو باشد بسی — صافتر از برگ گل اطلسی

بر در و دیوار جهان کاشیت — شاهد زیبائی نقاشیت

چیست بگیتی بها ز این کیمیا — خاک دهی سیم ستانی بها

(حسین سرور)

(۱) - سرمه = سود دودگی است سیاه که در چشم کنند (۲) کیمیا = گویند اکسیری است که مس را طلا کند - مکر و حیله

Parsbook.com

حرکت ایل (در جستجوی مرتع)

مرکب راندن - سرداون (حیوان) - پایاب (۱) - طپانچه - منعم -

ایل قبیله و طایفه ای را گویند که در چادرها زندگی میکنند و آنرا بر زندگی در شهرها و دهای گلین ترجیح میدهند شغل مهم ایلها گله داری و تربیت گوسفند و گاو و اسب و الاغ و دیگر حیوانات اهلی است و بدین سبب جز در محلی که علف حیوانات فراوان باشد اقامت نمیکنند و وقتیکه علف یک محل را چریدند بمحل دیگر که مرتعهایش سبز و پر علف است میروند و حرکتشان در این موقع دیدنی و تماشائی است یکی از ایلهای معتبر و پرجمعیت ایران ایل بختیاری است که سرزمین اصلیش کوهستان جنوب اصفهان است و در اواسط پائیز بنواحی دزفول و شوشتر که در زمستان هوایش گرم و اراضیش سبز و خرم است میروند .

در وقت حرکت چادرهای خود را میخوابانند و جمع میکنند لیکن بسبب سنگین بودن در همان محل میگذارند و تنها اسباب و لوازم زندگی را که خیلی مورد احتیاج است با خود میبرند .

---

(۱) محلی از رودخانه که عمق آب کم است و از آن عبور میتوان کرد .

روز حرکت بامدادان پیش از سر زدن آفتاب از خواب برمیخیزند و لوازم زندگی را از فرش و ظرف و کیسه های گندم و برنج و مشک آب و گهواره اطفال و مانند آن بر استرها بار میکنند بچه های شیرخواره را با گهواره بر پشت استر و مادرها بی بضاعت بدون گهواره بر پشت خود می بندند . دختر های سه چهار ساله و بره و بزغاله ها را هم که راه بسیار نمیتوانند بروند بر استر یا گاو یا حیوان دیگر حمل میکنند . از مردان و زنان آنهاکه اسب یا استر یا الاغ دارند سوار و آنها که ندارند پیاده براه میافتند و پیادگان زودتر و پیشتر از سوارگان حرکت میکنند . رؤسا و بزرگان قبیله با جبه های بلند و کلاههای نمد در حالیکه تفنگ بدوش انداخته و طپانچه بکمر آویخته اند بر اسبهای عربی خوش هیکل سوار میشوند و آهسته آهسته میرانند . زنهای آنها هم با جبه های ابریشمین و جلیقه های قرمز و کلاههای ارغوانی سوار اسبهای بی افسار میشوند و بی ترس و بیم در راههای سخت مرکب میرانند و گاهی همچنانکه بر اسب نشسته اند با یکدست هم بچه خود را نگاه میدارند گاهی هم پیرزنی اسب سوار که چیزی در دست دارد از پشت سر شان اسب میرانند و چتر را بالای سر آنها نگاه میدارد . در میان اسب سواران اطفال پنج ساله هم دیده میشوند که با مهارت تمام اسب تازی میکنند .

Parsbook.com

پیاده ها اغلب سرگرم سخن گفتن با یکدیگرند بعضی هم آواز میخوانند بعضی شرنا و طبل و دهل میزنند و برخی از زنها حتی آنهائی که بچه بر پشت دارند در حال راه رفتن میرقصند و پای میکوبند . گاو و گوسفند و مادیان و استر و دیگر حیوانات قبیله که عدد شان گاهی بپانصد هزار میرسد در عقب جمعیت و بعضی هم داخل جمعیت در حرکتند گرد و الاغها برای پیدا کردن مادرهایشان باین طرف و آن طرف میدوند و برههای کوچک بع بع کنان مادر خود را صدا میزنند و مختصر اینکه همگامه دهیاهوی عجیبی که تماشا دارد راه میاندازند .

این کاروان که شمارهٔ افرادش گاهی به پنجاه هزار نفر میرسد بترتیبی که گفته شد تا نزدیک ظهر راه می پیماید و پیش میرود نزدیک ظهر که گرمی هوا رو بشدت دارد در محلی مناسب منزل میکنند و چون چادر همراه ندارند بعضی اسباب را قبل از اینکه اسب و کیسه ها و خرجینها را روی هم بچینند و چهار دیواری برای محفوظ ماندن از باد و آفتاب بسازند و کف آنرا با قالی یا گلیم یا چیز دیگر فرش میکنند و حیوانات شان را در دشت سر میدهند تا بآزادی بچرند و خستگیشان رفع شود زنها بتهیهٔ ناهار مشغول میشوند و اغلب شیر بز که همان وقت دوشیده اند با ماست و نان جو میاورند و بعد از صرف آن چند استکان چای میخورند و بخواب و استراحت

یا انجام کارهای لازم از قبیل سرکشی بحیوانات میپردازند ساعت نه بعد از ظهر ناهار
شام میخورند و میخوابند و شام مشترشان نان و پلو و ماست و کباب گوسفند
است .

صبح دیگر پیش از آفتاب برمیخیزند و بترتیب روز پیش حرکت میکنند و بهمین منوال
روز بروز راهی پیمایند تا بمقصد برسند .

روز چهارم حرکت برود خانه بزرگی که کوههای بلند از دو طرف بدان احاطه
کرده است میرسند جریان این رود خانه بقدری تند و پرزور است که آب در
بسیاری جاها گل و خاک زمین را کنده و با خود برده و بجایش گرداب عمیق تشکیل
داده است این رود خانه پل هم ندارد قایقی هم در آنجا نیست که مسافر بوسیله آن
از رود بگذرد ولی قبیله که هر سال از آن عبور میکند وسیله اش را هم در دست
دارد سوارانی که اسب بهتر مند دارند سوار بر آب میزنند و از راهی که پایاب است
و محلش را خوب میشناسند خود را بآن طرف رود میرسانند آنگاه پیادگان و سوارانی که
باهتر ندارند خود را روی مشکهائی که پر باد کرده اند میاندازند و بوسیله آن از آب میگذرند
بیشترشان شنا عبور میکنند زنها و بچه های کوچک حیوانات را هم بوسیله کلک[1] از آب میگذرانند

(۱) کلک (بفتح کاف و تل و لام)

و آن چندین تخته چوب است که بهم متصل میکنند و زیر آن مشکهای پر باد می بندند و
رویش فرش میاندازند و زنها و بچه ها بر آن می نشینند و بز غاله ها و دیگر حیوانات
کوچک را هم روی آن جای میدهند و سواران این کلک را با چوبی که در دست دارند
بآن طرف رود می رانند .

پس از عبور از رود خانه چون راهی سخت در پیش دارند چند روزی توقف میکنند و پس از
آنکه خستگی خودشان و حیواناتشان برطرف شد براه میافتند و از چندین رود و
کوه میگذرند و بسبب سختی راه روزی بیش از چند کیلو متر نمیتوانند بروند پس از عبور
از کوهها بجنگلهای سبز و خرمی که در دامنه آنها واقع است میرسند در اینجا هم چند روز
برای چرانیدن حیوانات و چیدن و خشکانیدن و دسته بندی کردن علف توقف
میکنند و باز براه میافتند و همچنان منزل بمنزل میروند تا بیک رشته کوههای بسیار بلند
تند شیب پر برف که عبور از آن سخت و دشوار است میرسند شب را در همین نقطه که
بسیار سرد است میمانند و آتش بسیار می افروزند و پس از شام خوردن بسر نا و دهل زدن
و افسانه گفتن و شعر رزمی خواندن مشغول میشوند تا بخواب روند .

صبح دیگر پیش از آفتاب رو بالا حرکت میکنند و عبورشان از راههای باریک است
که مردان قبیله پیش از وقت در وسط برفها شکافته و باز کرده اند این راه در بعضی نقاط

مشرف بر دره عمیق است و انسان یا حیوانی که از آن نقاط میگذرد اگر پایش
بلغزد یکسره بقعر دره میافتد و بلاک میشود اما افراد قبیله از مرد و زن و بچه
و پیاده با کمال دلیری و بی اندیشه لغزیدن و افتادن عبور میکنند و خود را
باقامتگاهی که مقصد اصلی بوده است میرسانند . زنها چادرها را که سال پیش در آنجا
نهاده اند برپا میکنند و بترتیب و تنظیف منزل و پختن غذا مشغول میشوند و آنها
که منعم و نازپرورده اند چندین روز بخواب و استراحت میگذرانند . قبیله تا
زمستان را در این سرزمین بسر میبرد و برای بهار بسرزمین اصلی خود برمیگردد
این حرکت و آمد و رفت قبیله را ایلاق و ییلاق کردن میگویند .

این درس نمونه ای از حرکت ییلاقی و قشلاقی یکی از ایلات ایران است اگر ایل دیگری در حدود شهر
باده شما هست از چگونگی زندگانی آن آگاه هستید در کلاس برای همشاگردان خود بگوئید

سنگهای نمک

علامت سنگهای نمک اینست که در آب آسان حل میشوند سنگهای نمک بیشتر از بخار
شدن آب شور بعمل میآیند و بدینجهت است که هر کجا نمکزاری دیده شود گویند وقتی
دریاچه یا دریا بوده است و آب آن از حرارت خورشید خشکیده و نمک آن
بجای مانده است اطراف دریاچه حوض سلطان نمکزاری است که از بخار شدن آب

بوجود آمده است .

کوره آهک پزی

سنگ گچ و نمک طعام از سنگهای نمک میباشند .

Parsbook.com

سنگ گچ سنگی است سفید و نرم که با ناخن خط برمیدارد و پاره از سنگهای گچ بسیار سفید و براق و پارچه‌ای شبیه بکف صابونی است که سخت و سفت شده باشد سنگ گچ بیشتر جاها در ایران مخصوصاً در جنوب فراوان است این سنگ را که بکوره ببرند و صد درجه حرارت بدهند گچ میشود گچ را در سفید کردن منزلها و در قالبگیری بکار میبرند و مجسمه سازان آنرا با سریشم مخلوط میکنند و از آن مجسمه‌های مرمر میسازند در جنوب ایران نوعی از سنگ گچ یافت میشود که با شن مخلوط است و با پذک حرارتی پخته و تبدیل بگچ میشود گچی که از این نوع سنگ بعمل میآید موسوم بگچ شوره است گچ شوره مانند گچ سفید چون در آب خمیر شود هجمش بسیار زود و سخت میگردد لیکن رنگ آن سفید نیست .

نمک نیز در بسیاری از جاها در ایران وجود دارد و آنرا از زمین یا کوه بیرون میآورند .

کوه نمک تودهٔ بزرگی است از نمک سخت و سفت که در زمانهای پیش زمین آنگاه با سنگهای آتش فشانی بالا آمده است .

نمک را از آب دریا نیز میگیرند .

Parsbook.com

سنگهای سوختنی

سنگهای سوختنی از نباتاتی است که هزاران سال زیر زمین بوده و سخت و سفت شده است علامت سنگ سوختنی آنست که نزدیک آتش شعله ور میگردد .

از سنگهای سوختنی مهم زغال سنگ و نفت و قیر و الماس است

زغال سنگ

در روزگاران پیش اغلب نقاط زمین از جنگلها و نباتات پوشیده بود بعض این جنگلها در دشتهای وسیع باتلاقی و بعض دیگر در ساحلهای مردابی دریاها و دریاچه ها بوجود آمده بودند این جنگلها کم کم در زیر آب فرو رفته و طبقه طبقه روی یکدیگر قرار گرفتند و بعض آنها را آب از جای کنده با خود برد و در خلال آنها را در دره های تنگ روی هم انباشت شن و خاک و دیگر مواد هم روی این نباتات را پوشانید فشاری سخت بر آنها وارد آورد نباتات مزبور بواسطه فشار طبقات بالا و بواسطه حرارت توی زمین درهم فشرده و سوخته و رفته رفته مبدل بزغال سنگ شدند .

پس هر معدن زغال سنگ که زیر زمین میباشد از جنگلهای بزرگ بوجود

Parsbook.com

آمده است .

نفت وقیر

از جمله سنگهای سوختنی نفت است و آن جسمی است مایع که از زیر زمین بیرون میآورند . از بقایای نبات وحیوان که در زیر زمین مانده اند بوجود میآید .

برای بیرون آوردن نفت در زمین چاههای عمیق میکنند تا بنفت میرسند و آنگاه نفت را بوسیلهٔ تلمبه بیرون میآورند و گاه نفت خود از دهانهٔ چاه جستن میکند .

نفت در وقتی که بیرون میآید تیره رنگ و بوئی بسیار تند و زننده دارد و آنرا در این حال نفت خام میگویند نفت خام را بوسیلهٔ ماشینهای مخصوص تصفیه میکنند . از نفت خام در وقت تصفیه مواد مختلفه از قبیل بنزین و نفت و روغنهای غلیظ از قبیل وازلین میگیرند . نفت را برای روشنائی و سوزانیدن در ماشینها و کشتی بخار و اتومبیل و هواپیما بکار میبرند و از این جهت مصرف آن در دنیا روز بروز بیشتر میشود و هر مملکت که دارای معادن نفت باشد اهالی آن از بیرون آوردن نفت و فروش آن ثروت گزاف بدست میآورند .

Parsbook.com

در ایران در چند نقطه معدن نفت وجود دارد از جمله معادن نفت جنوبست که در ساحل

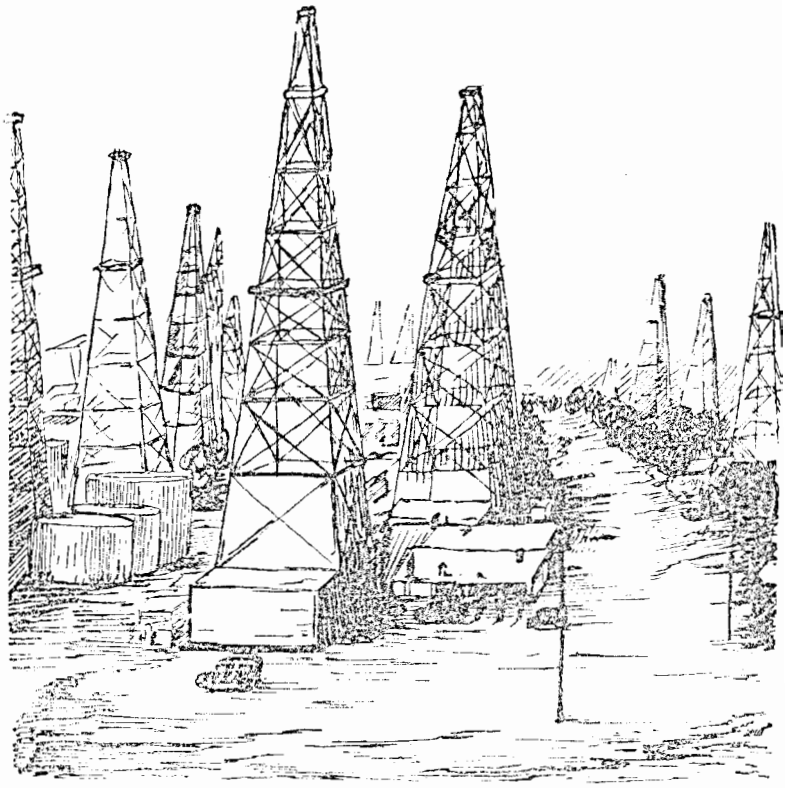

خلیج فارس واقع میباشد و از حیث اهمیت سومین معدن نفت دنیاست .

Parsbook.com

قیر از مجاورت نفت با هوا بعمل میآید و در نزدیکیهای آتشفشانهای خاموش شده فراوان یافته میشود قیر را با آهک و شن مخلوط میکنند و آنرا در فرش خیابانها و گوچه ها بکار میبرند.

الماس

الماس که یکی از سنگهای پربها میباشد نوعی از زغال سنگست و آن کربنی است خالص و صاف و شفاف که نور را بر میگرداند و منتشر میسازد و بهمین جهت است که مردم آن را بقیمت گزاف میخرند و برای زینت بکار میبرند

الماس بالوان مختلف سفید و زرد و آبی و گلی وجود دارد رنگین شدن الماس بسبب مواد دیگر است که با آن مخلوط میباشد و بنابراین بهترین و گرانبهاترین اقسام آن الماس بیرنگ است که الماس سفید نامیده میشود الماس از غالب اجسام سخت تر است و فولاد و آهن و امثال آنرا خط میاندازد و شیشه بران شیشه را با آلات میبرند چون خواهند الماس را صیقلی و مسطح سازند آن را با سودهٔ خودش بساپند.

Parsbook.com

طبیب وظیفه‌شناس

اشاره - گزیدن (۱) کید (۲)

در عهد یکی از خلفای عباسی پزشکی بود که خلیفه مهارت او اعتماد کامل داشت لکن بیمناک بود که مبادا او را با پادشاهان دیگر رابطه باشد و بتحریک آنها در پی هلاک وی برآید برای اینکه از چنین اندیشهٔ فارغ شود خواست او را امتحان کند روزی او را در خلوت نزد خود خواند و گفت مرا دشمنی است که میخواهم آشکارا بقتلش برسانم دارویی کشنده بساز و بیاور طبیب گفت این از من برنیاید روزی که من

(۱) گزیدن - اختیار کردن (۲) کید - مکر

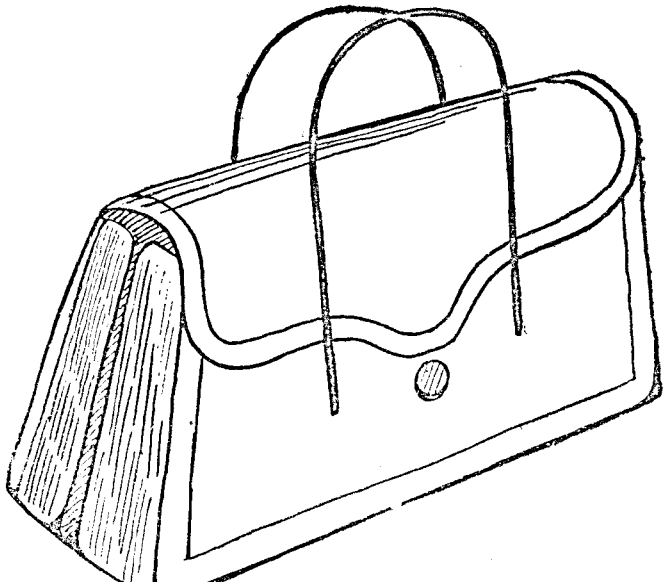

Parsbook.com

خدمت خلیفه را گزیدم تصور نمیکردم چیزی جز دوای سودمند از من بخواهد و بدیده
دواهای مضر نیاموخته ام اگر خلیفه جز آن خواهد اجازه دهد که بروم و بیاموزم خلیفه
گفت این بطول میانجامد خلاصه هر قدر خلیفه اصرار کرد از طبیب همان پاسخ
نخستین شنید ناچار بحبس او فرمان داد طبیب یک سال در زندان ماند و در آن مدت
بمطالعه کتب خود را مشغول میداشت و از حبس شکایت نمیکرد پس از یک سال خلیفه گفت او را
حاضر ساختند و مال بسیار با شمشیر مقابل او نهادند آنگاه گفت آنچه از تو خواسته ام امر است
که صلاح مملکت در آنست و مرا از آن چاره نیست اگر فرمان مرا اطاعت کنی این مال و
چندین برابر آن از تو خواهد بود وگرنه میفرمایم با این تیغ گردنت را بزنند طبیب
بر آنچه نخست پاسخ داده بود کلمه ای نیفزود خلیفه گفت ترا خواهم کشت گفت آنچه خدا
خواسته باشد راضیم و او داد مرا از تو خواهد گرفت خلیفه در این حال متبسم گردید و با و گفت دل
خوش دار که آنچه تاکنون کردم برای آزمایش تو بود من از کید پادشاهان بیگانه نیستم
بر تو اعتماد داشته باشم و از دانش تو با خاطری آسوده بهره مند شوم طبیب خلیفه را سپاس
گفت خلیفه گفت اکنون بمن بگوی چه چیز ترا بر آن داشت که از خشم و تهدید من نترسیدی
و فرمان مرا اطاعت نکردی طبیب گفت دو چیز یکی دین من که حکم میکند با دشمنان نکوئی
کنم تا چه رسد بدوستان و دیگر صنعت من که برای نفع مردم و حفظ جان آنها بوجود

Parsbook.com

آمده است وطبیبان را قانونیست چون خواهیم بکسی اجازه معالجه امراض دهیم
نخست از او پیمان میگیریم که صنعت خود را در آزار مردم بکار نبرد و داروی کشنده
نسازد، بکس نیاموزد و من نتوانستم برخلاف دین و پیمان خود رفتار کنم خلیفه چون
این بشنید او را بنواخت و محل اعتماد خود قرار داد .

۱- پرسش - خلیفه چگونه پزشک مخصوص خود را آزمود ؟- چرا طبیب از خلیفه اطاعت نکرد ؟-
وظیفه طبیب چیست ؟-

۲- این حکایت چند قسمت دارد ؟- هر قسمت را در دو یا سه سطر بنویسید بدین طریق :
قسمت اول - خلیفه بیمناک بود از اینکه طبیب مبادا با پادشاهان دیگر رابطه داشته باشد .
قسمت دوم - خلیفه بپزشک اصرار کرد که دوائی کشنده تهیه کند .
قسمت سوم- .....
قسمت چهارم- .....

۳- این لغتها و عبارتها را معنی کنید و هر کدام را در جمله ای بکار برید =
عهد (چند معنی دارد ؟) - بیمناک - رابطه - از من برنمیآید
او - دین - صنعت .

Parsbook.com

غذا

انسان همچنانکه در زندگی تنفس محتاج میباشد بغذا نیز احتیاج دارد و اگر چند روز غذا نخورد هلاک میشود همچنانکه هوای تنفس باید سالم و پاکیزه باشد غذا نیز باید با مزاج انسان بسازد .

غذا در بدن انسان دو تاثیر میکند یکی آنکه اعضای بدن را که بواسطه کار فرسوده و گاهی میشوند تازه میکند و دیگر آنکه حرارت بدن را که تقریباً همیشه ۳۷ درجه است بر یک حال نگاه میدارد پس انسان باید برای غذای خود موادی انتخاب کند که این دو خاصیت را داشته باشد

مناسبترین غذاها برای بدن انسان از مواد نباتی گندم و جو و برنج و سیب زمینی و باقلا و لوبیا و عدس و انجیر و گردو و بادام و انواع میوه‌ها و از مواد حیوانی شیر و تخم مرغ و ماست و کره و پنیر و مانند آنست

بعضی گمان میکنند که گوشت و غذاهای بسیار چرب برای بدن بهتر از غذاهای نباتی است درصورتیکه چنین نیست و خوردن گوشت و چربی زیاد بسیار ضرر دارد .

برای آشامیدن چیزی بهتر از آب صاف و گوارا نیست و مشروبات دیگر حتی

Parsbook.com

قهوه و چای هم در صورتیکه زیاد خورده شود چندان مفید نیست

کسی که گوشت بسیار نخورد و آشامیدنیها با آب صاف و پاک قناعت کند و بیکار و دو

دیگر نکشد عمری طولانی خواهد یافت .

انسان باید غالبا غذائی بخورد که محتاج بجویدن باشد و در خوردن آش و امثال

آن که محتاج بجویدن نیست افراط نکند زیرا غذائی که جویده نشود با آب دهان که از

واد ها ضمه است بخوبی آمیخته نمیشود و دندان نیز که برای نرم کردن غذا است

از کار میافتد و رفته رفته فاسد میشود .

از خوردن غذای بسیار گرم باید پرهیز کرد زیرا غذای بسیار گرم دهان و حلق را میسوزاند

و بمعده نیز آسیب میرساند

غذای سرد و گرم در پی یکدیگر نباید خورد زیرا مینای دندان بواسطه گرم و سرد شدن

میریزد و اگر دندان فاسد گردد عمل تغذی بطور کلی مختل میماند

غذا را در شبانروز باید در اوقات معین خورد و در وسط دو غذا از خوردن آجیل

و شیرینی و دیگر تنقلات که عمل هضم را بهم میزند تا ممکن است باید پرهیز کرد

بیشتر مردم دو یا سه برابر آنچه برای بدن لازم است غذا میخورند و در نتیجه بناخوشیهای

گوناگون دچار میشوند بعضی مردم نادان گمان میکنند که بسیار غذا خوردن نشان

زورمندی وسبب فربهی است و بدینجهت درخوردن غذاهای رنگارنگ مخصوصاً شیرینی وچربی زیاده روی مینمایند این اشخاص بعوض فربهی روزبروز لاغر وضعیف میشوند و اگرچندروزی فربه نمایند آن فربهی امری ظاهری و خود موجب ناخوشیهای بسیار است .

خرس وشناگر

مضطر (۱) پخت (۲) - آکنده (۳) - تخیر - خیره - کناره - مخلص (۴)

۱- خرسی از حرص لقمه برلب بود — بهر ماهی گرفتن آمده بود

۲- ناگه از آب ماهیی برجست — برو حالی (x) بصید ماهی شست

۳- پایش از جای شد در آب افتاد — پوستین از خطا در آب (xx) افتاد

۴- آب بس تیز بود و پهنا ور — خرس مسکین در آب شد مضطر

۵- دست و پا زد بسی و سود نداشت — عاقبت خویش را در آب گذاشت

---

(۱) مضطر = ناچار، فرومانده (۲) پخت (بفتح پ) در اینجا بمعنی اسباب و اشیاء است یعنی دیگر آن = چیزی که در زیر پا بماند و پهن و پخش شود (۳) آکنده = پر (۴) مخلص (بفتح میم) = چاره

(x) حالی = فوراً

(xx) پوستین در آب نهادن کنایه از کاری مضر کردن است مراد از این بیت اینست که خرس تن خود را که پوستین مانند باشد در

۸- دو شناور زد دو بر لب آب — بهر کاری همی شد مشتاب

۹- چشمشان ناگهی فتاد بر آن — از تحیر شد مذ خیره در آن

۱۰- کاین چه چیز است مرده یا زنده است — پوستی از قماش آکنده است

۱۱- آن یکی بر کنار منزل ساخت — وان دگر خویش را در آب انداخت

۱۲- آشنا کرد تا بآن برسید — خرس خود مخلصی همی طلبید

۱۳- در شناور دو دست زد محکم — باز ماند از شنا شناور هم

۱۴- اندر آن موج گشته از جان سیر — گاه بالا همی شد و گه زیر

۱۵- یار چون دید حال او زکنار — بانگ برداشت کای گرامی یار

۱۶- گر گران است پوست بگذارش — هم بدان موج آب بسپارش

۱۷- گفت من پوست را گذاشته ام — دست از پوست باز داشته ام

۱۸- پوست از من همی ندارد دست — بلکه پشتم بزور پنجه شکست

(جامی)

۱- پرسش - خرس چرا در آب افتاد؟ - آیا توانست خود را نجات دهد؟ - شناوران چه کردند؟ شناوری که خود را به آب انداخت چه برسرش آمد؟ - رفیق او با وی چه نصیحت کرد؟ - وی چه جواب شنید؟ آیا شنیده اید که غریق غالبا نجات دهنده خود را نیز غرق مینماید؟ - چرا؟ - اگر میدانید از آموزگار علت را بپرسید.

Parsbook.com

۲- این لغتها و جمله ها را معنی کنید = حرص لقمه - پایش از جای شد - بر سر آب چرخ زن میرفت - بهر گدا همی شدند - کناره - آشنا گر (در شعر ۱۲) - گران (شعر ۱۶) - بیستهای ۶ و ۷ را معنی کنید - گشته از جان سیر -

۳- این حکایت بدینگونه بچهار قسمت منقسم میشود :

اوّل - افتادن خرس در آب

دوّم - دیدن دوشنا و خرس را

سوّم - شنا کردن یکی از آنها و گرفتاری او بدست خرس

چهارم - گفتگوی دو نفر شنا و با یکدیگر این قسمتها را پیدا کنید و ببینید هر کدام شامل چه بیت است

۴- انشاء - حکایت بالا را بنثر بنویسید .

اقسام خوردنی

خوردنیها پنج قسم است :

اوّل خوردنیهای لعابی یا سفیده ای که دارای مادّه ای شبیه لعاب یا سفیده تخم مرغ است که برای رشد و نمو بدن مفید است مانند گوشت و سفیده تخم مرغ

دوّم غذاهای قندی از قبیل چغندر و خرما و قند و شکر که دارای مادّه قندی است

سوّم خوراکهای نشاسته دار از قبیل برنج و گندم و سیب زمینی که بدن حرارت و نیرو میدهد

چهارم غذاهای چربی دار از قبیل چربی گوشت و روغن کنجد و روغن زیتون که آنها نیز مانند خوراکهای نشاسته دار حرارت و نیرو میدهد

پنجم غذاهای معدنی از قبیل آب و نمک طعام و نمکهای دیگر

بعضی از غذاها دو یا چند ماده دارد مثلاً آرد گندم نشاسته، نمک، ماده سفیده دارد گوشت سفیده و مقداری چربی دارد شیر مواد سفیده و قندی و چربی و معدنی دارد.

از خوردنیهای نباتی گندم و برنج و ذرت و جو ماده مهمش نشاسته است لوبیا و عدس و نخود و ماش و باقلا نشاسته و ماده ای شبیه بسفیده دارد اسفناج و تره و جعفری و نعناع و ریحان و کلم و کاهو خاصیت غذائیش کم لیکن دارای بعضی نمکها است که برای لیسنت مزاج و زیاد کردن عرق و ادرار مفید است

سیب و گلابی و زردالو و هلو و انجیر و انگور و گیلاس و بادام و گردو و پسته فندق و خرما و خربوزه و هندوانه و چغندر مواد قندیش بیشتر است

Parsbook.com

از کنجد و زیتون و بعض دیگر از گیاهها روغن خوردنی گرفته میشود

شیر و تخم مرغ و ماست و کره و روغن و انواع گوشت از غذاهای حیوانی است

کودکان و جوانان که بدنشان در حال رشد و نمو است باید بیشتر غذایشان از

خوردنیهای سفیده ای باشد برخلاف پیران که باید غذاهای نشاسته دار و

قندی و چرب که ایجاد حرارت و نیرو میکند بیشتر بخورند

بعضی خوردنیها از قبیل برنج و سیب زمینی اگر خام خورده شود بر

معده سنگینی میکند و برخی مزه خوشی هم ندارد و آنها را باید

پخت و خورد .

غذائی که میخوریم باید کامل باشد یعنی مواد نشاسته ای و قندی و

چربی و سفیده ای و معدنی داشته باشد تنها خوراکی که همه این مواد را

دارد شیر است و از باقی اگر غذای کامل بخواهیم باید دو یا چند تا را

با هم مخلوط کنیم .

پرسش - اقسام خوردنیها را شرح دهید - از خوردنیهای سفیده دار چند تا را

بشمرید - از خوردنیهای قندوار - از خوردنیهای نشاسته دار - سبزی چگونه خوردنی است

هریک از کودکان و پیران و جوانان چه نوع غذا باید بخورند ؟ - غذای کامل کدام است ؟

Parsbook.com

شیر چگونه غذائی است ؟-

اسکیموها

در منطقه منجمد شمالی جزیره ایست موسوم بگرونلند که زمینش همیشه پوشیده از برف
ویخ و هوایش در بیشتر ایام سال در نهایت سردی و تنها در تابستان که مدتش
بسیار کوتاه است اندکی گرم میشود . در این سرزمین از معادن جز نقره
و زغال سنگ و از رستنی ها جز خزه و بعض گیاهی که در تابستان کوتاه آنجا

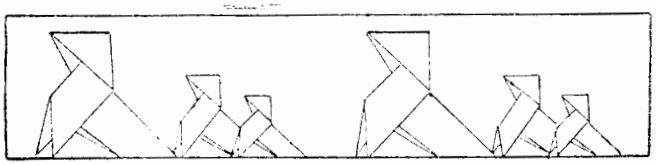

Parsbook.com

میروید و از جانوران خشکی جز یک نوع سگ پرورش نمی یابد . سگ گرینلندی بزرگ جثه و زورمند و دارای پوزه باریک و دمی رو بالا پیچ خورده و بسیار حریص و پرخوار است و هرچه را که دندانش در آن کارگر باشد میخورد .

سکنه گرینلندی یکی از طوایف نوعی از بشرند که بفرانسه (اسکیمو) نامیده میشوند و اصل این کلمه بمعنی خورنده گوشت خام است . اسکیموها دارای قد بسیار کوتاه و سر درشت و صورت پهن و چشمهای کج چون چشم مغولان و دست و پاهای کوچک و زندگی آنها از شکار جانوران دریائی میگذرد بدین گونه که خوراکشان از گوشت آن جانوران و پوشاکشان از پوست و سوخت و روشنائیشان از پیه و چربی آنهاست و مهمترین خوراکشان گوشت بالن (۱) و سگ آبی است که همیشه بدان دسترس دارند .

---

(۱) بالن بزرگترین حیوانات این عصر و از پستانداران است و بچه خود را شیر میدهد . درازی تنش به ۲۵ الی ۳۰ متر میرسد دُم این جانور بزرگ و پیوسته متحرک و صدمه اش بحدی است که یک ضربت انسانی را بهیجان و قایقی را متلاشی میسازد در زیر پوست بالن یک طبقه چربی بضخامت ۲۰ الی ۴۰ سانتیمتر وجود دارد و از آن روغن میگیرند سکنه نواحی قطبی گوشت و روغن و حتی پوست بالن را میخورند و از استخوانهایش قایقها ترتیب میدهند . در اروپا تنها روغن آنرا جهت تهیه صابون بکار میبرند .

Parsbook.com

لباس اسکیموهای گرینلند از پوست بالن و سگ آبی و دیگر جانوران دریائی
و پوست سگ ارا به کش و دوخت و پرش آن بسیار ساده و تهیه اش کار زنهاست
در تابستان که هوا کمتر سرد است یک دست و در زمستان که سرما بنهایت شدت
میرسد دو دست لباس وحتی دو جفت کفش و دو جفت دستکش روی هم میپوشند
ولباس را طوری تهیه میکنند که کرک جامه زیرین چسبید و پوست بدن و کرک
جامه زبرین مانند پوستینی که وارونه پوشند در روی باشد .

تابستان را در چادری که از پوست جانوران دریائی است و زمستانرا در خانه
یا اطاقی از قطعات بزرگ یخ که روی آنرا با پوست و چوب پوشانیده دانسبر
میبرند و چوب بدین وسیله بدستشان میآید که آب دریا پاره های کشتی و دیگر قطعات
چوب را بطرف ساحل میآورد و اسکیموها آنهارا از آب میگیرند و بمصرف میرسانند
و بدینجهت برخی خانه خودرا در نقطه ای از ساحل که آب بیشتر چوب میآورد قرار میدهند
راه هر خانه یا اطاقشان دالان تنگ و درازی نقب مانند و بحدی کوتاه است
که اسکیمو با وجود کوتاهی قد باید بچهار دست و پای از آن عبور و مرور کند . پنجره
اطاقشان از پوست و گاهی از یک قطعه یخ است که حکم شیشه دارد . محل نشستن و
غذا خوردن و خوابیدنشان قطعه سنگ بزرگی است که در داخل اطاق در کنار

دیوار میگذارند و روی آن پوست میاندازند اسباب خانه ساختمان منحصر

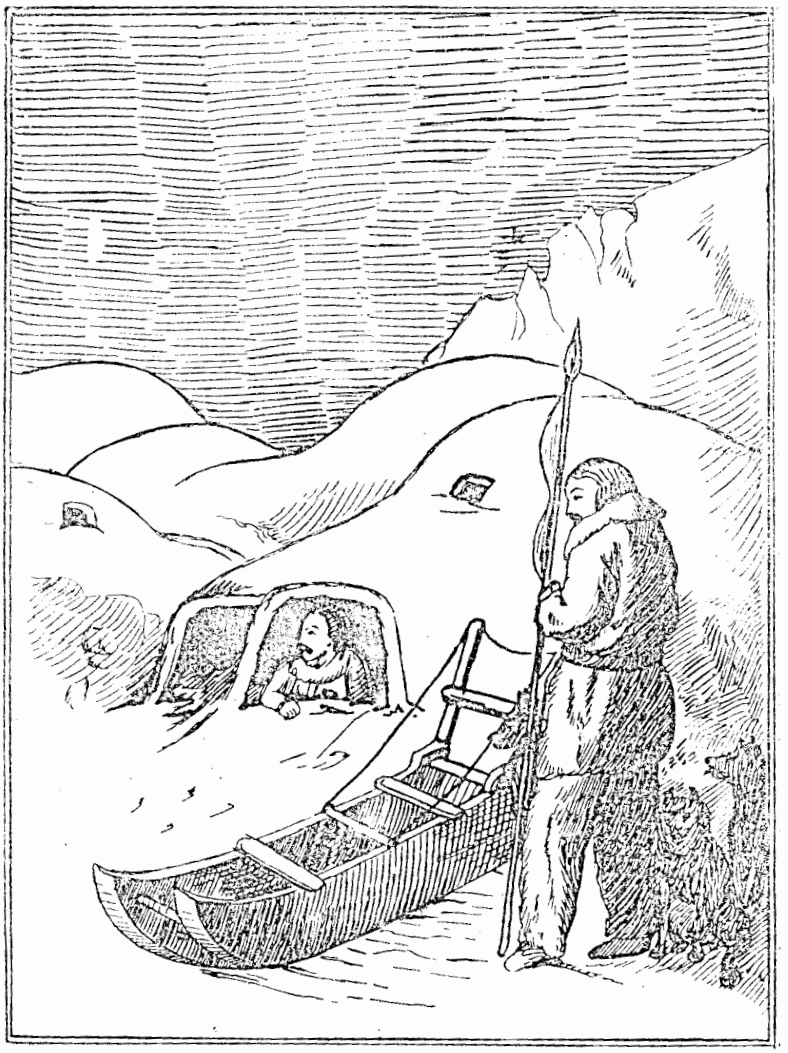

بیک نوع حاقو است که از سنگ ماستخوان بالن یا شاخ گوزن میسازند .

Parsbook.com

سوختنشان از نوعی زغال سنگ موسوم بتورب است که در تابستان تهیه و انبار میکنند .

چراغشان سنگ کوچکی است که وسطش را گود کرده اند و پیه گداخته بالن در آن میریزند و فتیله ای که در تابستان از خزه ساخته اند در آن میگذارند و روشن میکنند و گرمی و شعله اش بحدی است که نزدیکش نمیتوانند بایستند

اسکیموها چون هوای مسکنشان همیشه سرد و آب در غالب ایام سال بسته است کمتر خود را شستشو میکنند و زنهایشان کودکان خود را مانند گربه با زبان میلیسند و باطن دهان پاک و پاکیزه میکنند .

وسیلهٔ مسافرت و حمل و نقلشان ارابه کوچک بیچرخی است که بسگ می بندند و سگ را با سرعت مطلوب میکشد و بهرجا بخواهند میبرد .

اسکیموهای گرینلند عموماً راستگو و امین و زحمتکش و در کار کردن چست و چالاکند و پیوسته برای تحصیل قوت در پی شکارند و یکی اگر تنبلی کند گرسنه و بیچراغ و بی روغن خواهد ماند .

در شکار جانوران دریائی مهارت دارند و حیله های مخصوص بکار میبرند . شکار چیان کلهٔ خود را در برف میسازند و سلاحشان نیزه مانندی است که یک سرش تند و تیز و

Parsbook.com

بسر دیگرش طنابی بسته است . سر تند و تیز را که نوکش از سنگ یا استخوان
ماهی است در بدن شکار فرو میبرند و آنگاه طناب را میکشند و جانور را از آب
بیرون کشیده میشود . در زمستان که آب دریا یخ بسته و شکار در زیر یخ پنهان
است نقطه ای از یخ را سوراخ میکنند و نزدیک آن در از میکشند تا وقتی که
نهنگ آبی یا بالن سر خود را از آن سوراخ بیرون آورد . در این وقت با
سرعت و چابکی مخصوص نیزه خود را در سر حیوان فرو میبرند و او را با طناب
از آب بیرون میکشند و میکشند . در تابستان که یخها آب شده است در قایق
مینشینند و برای شکار بوسط دریا میروند قایقشان قطعه چوبی است که رویش را
پوست کشیده و در وسطش سوراخی گذارده اند که یک نفر بزحمت در آن میگنجد .
راندن این قایق مهارت مخصوص میخواهد و اگر یکی از ما در آن بنشیند بی گمان قایق
را وارونه و خود را غرق خواهد کرد اما اسکیموها که از کوچکی راندن آنرا مشق کرده
اند با کمال استادی و زبردستی آنرا بهر طرف که خواهند میرانند .

در تابستان چون گرمی هوا شدید نیست جزئی قسمت از یخهای دریا آب نمیشود و
قسمت دیگرش قطعه قطعه میشود و آب آنها را باین طرف و آن طرف میبرد . اسکیموها
ماهی برای شکار بر یکی از این یخپاره ها سوار میشوند و یخپاره آنها را بوسط دریا میبرد و

Parsbook.com

معروف است که وقتی دو نفر اسکیمو بر قطعه یخی نشستند و مدت یک ماه در روی آب بسر بردند و در این مدت غذایشان از گوشت حیواناتی بود که شکار میکردند .

از وقتی که اروپائیان بنای آمد و شد بنواحی قطبی را گذارده اند زندگی اسکیموها در نتیجه معاشرت با آنها رو بتغییر نهاده و اکنون با آهن و فولاد آشنا شده اند و در خانه هایشان بخاری آهنین و ساعت و حتی گرامافون دیده میشود اسباب خانه ساختن و شکار کردنشان از آهن و فولاد است و برخی برای شکار تفنگ بکار میبرند خانه های خود را هم بعضی از چوب و تخته درست میکنند و روز بروز از زندگی ساده خود دورتر و بزندگی ساکنان منطقه معتدله نزدیکتر و آشناتر میشوند و امروز شمار کسانی که بروش قدیم مانده باشند بسیار کم است .

۱- پرسش - گرینلند کجاست ؟ (از روی نقشه پیدا کنید) اسکیموها غذای خود را چگونه تهیه میکنند ؟ - اسکیموها چه میپوشند ؟ - خانه خود را از چه میسازند ؟ - چرا ؟ - روشنائی و سوخت خود را از چه تهیه میکنند ؟ - در زمستان و تابستان حیوانات دریائی را چگونه شکار میکنند ؟ - قایق آنها چه شکل است ؟ - ارابهٔ آنها چه شکل است (و چرا چرخ ندارد ؟) -

Parsbook.com

دستگاه گوارش (هضم)

خون از مواد غذائی بعمل میآید غذائیکه انسان میخورد وقتی سبب قوت خون زیاد میشود که خوب هضم گردد .

دهان و دندانها و حلق و مری و معده و روده کوچک و روده بزرگ دستگاه هضم غذا است

دندان ماده ایست از جنس عاج شبیه باستخوان لیکن سخت تر و محکمتر از استخوان است .

هر دندانی را یک تاج و یک ریشه است تاج آن قسمت دندانرا گویند که از لثه بیرون است و روی آنرا ماده سخت موسوم بمینا گرفته است

ریشه آن قسمت دندانرا میگویند که در آرواره فرو رفته و ناپیدا است و روی آنرا ماده ایست شبیه بسار وج پوشانیده است

انسان بالغ و سالم در هر آرواره شانزده دندان دارد چهار دندان جلو که در وسط واقعشده و کار آنها بریدن غذا است دو نیش که در دو طرف دندانهای جلو قرار یافته و دارای ریشه بلند و تاجی باریک و تیز میباشند و خاصیت آنها پاره کردن غذا است .

Parsbook.com

بعد از نیشها در هر طرف آرواره پنج دندان سر پهن و محکم ریشه است که بدندان

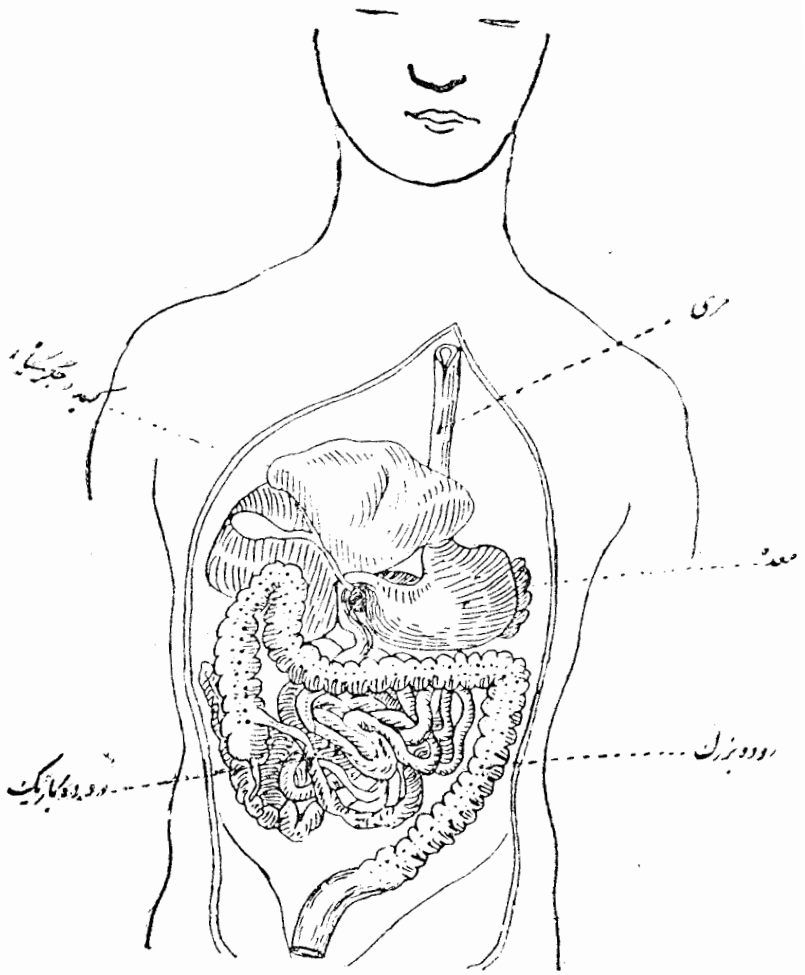

آسیا موسومند و کار آنها نرم کردن غذاست .

Parsbook.com

برآمدن دندان در اطفال از ماه ششم ولادت شروع و در اواخر سال سوم تقریبا موقوف میشود .

این دندانها که بدندان شیری معروفست از سال هفتم و هشتم تا سال بیستم بتدریج میافتد و بجای آنها دندان اصلی میروید آخرین دندان که میروید چهار دندان بزرگ آسیاست که در انتهای فکین واقع میباشد .

غذا در دهان با دندان خرد و با آب دهان خمیر میشود آب دهان از غدههائی که زیر زبان و آرواره و گوش واقع است بیرون میآید آب دهان جویدن و فرو بردن غذا را آسان میسازد و نشاسته ای را که در بعض خوردنیها از قبیل سیب زمینی و لوبیا و نان موجود است بمادهٔ قندی تبدیل میکند مزه غذائی که مایع نباشد وقتی معلوم میشود که با آب دهان ممزوج گردد

عمل خوردن بدین ترتیب انجام میابد که غذا اولا در دهان با دندانها نرم و با آب دهن مخلوط و بتوسط زبان جمع میشود و از راه حلق و مری بمعده میرود و در آنجا بواسطه جمع شدن پی در پی معده با شیرهٔ معدی سرشته و آنگاه وارد دوازدهٔ کوچک میشود در دوازدهٔ کوچک با شیره های دیگر آمیخته و بمادهٔ سفید رنگ تبدیل میشود این مادهٔ از دیوار روده کوچک میگذرد و داخل خون میشود و قسمت بیمصرف غذا که قابل جذب

در خون نیست داخل روده بزرگ میگردد و بیرون میرود

تأثیر هوا در زمین

هوا که دور کره زمین را گرفته مایه زندگانی نبات و حیوان و انسان است اگر هوا نبود روشنی خورشید و ماه و اجسام تابنده دیگر بر زمین نمیتابید و در عالم صدائی شنیده نمیشد .

هوا بیک حال و در یک محل قرار ندارد و دائم در حرکت است و چون حرکت آن شدت بیابد باد ایجاد میشود .

هوا پیوسته سطح زمین را از شکلی بشکلی دیگر میگرداند

بخار آب که در هوا است هنگام زمستان بصورت آب در میآید و در شکاف سنگها داخل میشود و یخ می بندد و سنگها را میترکاند و خرد و نرم میکند

گاز کربن سنگ مرمر و دیگر مواد آهکی را از هم میپاشد

اکسیژن در بیشتر مواد زمین مانند سنگ و آجر و فلز اثر میکند سطح مواد زمینی از ترکیب با اکسیژن نرم میشود و فرو میریزد از خرد شدن و فرو ریختن مواد زمینی خاک نرم بوجود میآید باد آنرا باطراف میبرد و در روی زمین میگستراند

بادشنهای صحرا و ساحلهای دریا را نیز پیوسته از محلی بمحلی میبرد و شکل زمین را تغییر میدهد

Parsbook.com

طبقه خاک نرم که در سطح زمین دیده میشود و در آن زراعت میکنند بتأثیر هوا بوجود آمده

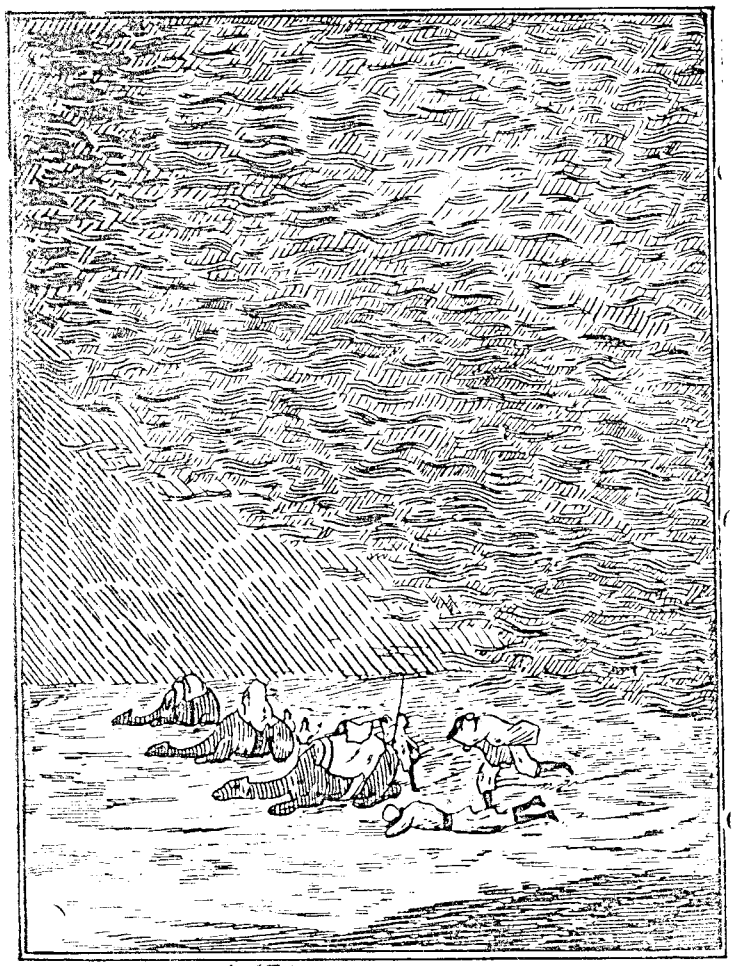

است و اگر مشتی از این خاک را برداریم و بدقت تماشا کنیم می بینیم که بیشتر آن

Parsbook.com

رآتی است که بواسطهٔ هوا از مواد زمینی جدا شده و باد آنرا باطراف برده است

سبب پیدایش باد اینست که نقطه‌ای از زمین بتابش خورشید گرمتر از نقطه دیگر میشود

و هوای آن نقطه بواسطهٔ گرمی سبک و منبسط میگردد و بالا میرود و جای آن

در زیر خالی میماند و فوراً هوای جاهای دیگر بسمت آن محل خالی رانده میشود و از این

تغییر و تبدیل و حرکت موجهائی پیدا میشود که آنرا باد گویند .

در کرهٔ زمین سه گونه باد دائم در وزش است - اول دو باد منظم که یکی از نقطه‌های

سمت و بسمت خط استوا و دیگری از خط استوا بسمت دو قطب جاریست .

دوم بادیست که در تابستان از دریا بطرف خشکی و در زمستان از خشکی بطرف

دریا میوزد - سوم بادهای نامنظم که بسببی نامعلوم بوزش درمیآید و سیر بادهای

منظم را بهم میزند یا از میان میبرد

باد هر قدر سخت تر باشد سرعت حرکت آن بیشتر است نسیم بسیار ملایم در ساعتی

تقریباً یک فرسنگ طی میکند و سرعت سیر تند باد تا بساعتی سی فرسنگ میرسد

نسیم ملایم فقط برگ درختانرا حرکت میدهد ولی تند باد در بعض اوقات درختان

تناور را از ریشه میکند .

باد تگه در هر ساعت سی فرسنگ میرود آفتی است عظیم و در هر کجا بوزد بناهای

Parsbook.com

بسیار بزرگ را میلرزاند و غارات را از پای میاندازد و کشتیها را در دریا سرنگون و قطارهای راه آهن را از خط بیرون و مردم و حیوانات را هلاک میکند .

موی در لقمه

دقی صاحب بن عباد با مدیران و کاتبان خویش طعام همی خورد مردی لقمه ای از کاسه برداشت موئی در لقمه او بود و او آنرا نمی دید صاحب او را گفت ای فلان موی از لقمه بردار مرد لقمه از دست فرو نهاد و برخاست و برفت صاحب فرمود که بازآریدش بازآورد و پرسید ای فلان چرا طعام نمیخوردی از خوان برخاستی آن مرد گفت نان آن کس که موی اندر لقمه بیند نتوان خورد .

پرسش - چرا مرد از سر سفره برخاست ؟ - علت آنرا چه بیان کرد ؟ - آیا بخش او بجا بود ؟ چرا ؟

تأثیر آب در سطح زمین

خورشید بر اوقیانوسها و دریاها و دریاچه ها میتابد و قسمتی از آبها را بخار میکند بخار آب اگر هوا گرم باشد از هم باز میشود و اگر هوا سرد باشد بهم جمع میگردد

بشکل ابر درمیآید باد ابر را باطراف میبرد و ابر چون بهوای بسیار سرد برسد
بحالت اول برمیگردد و بصورت باران و برف و تگرگ بر زمین میبارد
آب اگر بهمان حال که هست فرود بیاید باران و اگر پس از جدا شدن از ابر
در راه ببندد تگرگ و اگر همچنانکه در ابر است ببندد برف میشود
آب باران و برف و تگرگ پس از آنکه بزمین رسید یک قسمت آن بخار میشود
و بهوا میرود و قسمتی از آن بزمین فرو میرود و باقیمانده در زمین جاری میگردد
و بیشتر آبها آخر بدریا بر میگردند .

چشمه و کاریز و چاه

آبی که بزمین فرو میرود یک قسمت آن در منافذ زمین جای میگیرد و این آبرا
مردم بکندن چاه و کاریز بیرون میآورند و بمصرف آشامیدن و زراعت
میرسانند .

قسمت دیگر از آن آب در جاهائی که نمیتواند بگذرد رویهم میایستد و آب
انبارهای کوچک و بزرگ در زیر زمین تشکیل میدهد این آب هرگاه بسطح زمین
پیدا کند از آن راه بحال جستن یا جوشیدن بیرون میآید و بر زمین روان
میشود اینگونه منفذ و راه‌ها در زمینهای کوهستانی و بلند زیاد است و آنها را

Parsbook.com

چشمه میماند بعض چشمه ها دائم و بعضی در وقت و فصل معین آب میدهند آب
قسمتی از نمکها و مواد زمینرا در خود حل میکند و بدیهیست است که آب بعض چاهها
و کاریزها تلخ و شور و سبک یا سنگین میباشد آب چشمه که نمکهای بسیار در آن
حل شده است آب معدنی خوانده میشود اغلب آبهای معدنی در حال
جوشیدن از زمین گرمند و حرارت بعض آنها بحدی است که دست را میسوزاند
پاره از آبهای گرم یا معدنی خاصیت طبی دارند برای اینکه آب چشمه آلوده
و کثیف نشود باید از سر چشمه آبرا بوسیله مجراهای سرپوشیده با نبارهای پاکیزه
آورد و اطراف چشمه را پاک نگاه داشت و چیزهای آلوده در آن نریخت

حاتم طائی و درویش

تحیت (۱) - لطیفه (۲)

گویند روزی حاتم طائی از صحرائی میگذشت درویشی اورا دید نزدوی شتافت
و تحیت بگفت و ده هزار دینار بخواست حاتم گفت ده هزار دینار بسیار است
کمتر بخواه درویش گفت نه هزار و نهصد و نود و نه دینار تو بخشیدم یکدینار بده
حاتم در عجب شد و گفت آن خواستن چه بود و این بخشیدن چیست

۱- تحیت = درود ۲- لطیفه = سخن نیکو و نغز

Parsbook.com

درویش گفت از جوانمردان کمتر از ده هزار نباید خواست و جوانمردان را کمتر از ده هزار نتوان بخشید حاتم را این لطیفه خوش آمد و درویش را هزار دینار عطا کرد .

آب آشامیدنی

بهترین آشامیدنیها برای بدن انسان آب خالص است آب برای زندگی و بهداشت شخص ضروری است آب برای شست و شوی و پاکیزه نگاه داشتن خانه و شهر هم لازمست

آب خوردنی باید دارای صفات زیر باشد :

۱- صاف و بیرنگ باشد یعنی اگر آنرا در یک تنگ بلوری بریزند از پشت آن اشیاء بخوبی دیده میشود

۲- بی بو باشد

۳- خنک باشد حرارت آب نباید کمتر از ۴ و بیشتر از ۱۵ درجه باشد و چه حرارت آب اگر زیادتر از ۱۵ درجه باشد رفع تشنگی نمی کند اگر کمتر از ۴ درجه باشد هضم را آشفته میسازد آشامیدن آب یخ مضر است .

Parsbook.com

۴- گوارا باشد - گوارا بودن آب بواسطهٔ وجود نمکهای معدنی و گازهائی است که در آن حل شده است آب جوشیده چون گاز ندارد[۱] بی مزه است برای اینکه هوا دوباره داخل آن شود باید آب جوشیده را در ظرف دهان گشادی دو بار گرد و خاک بگذارند و یا در ظرف پاکی بریزند و خوب تکان بدهند اگر نمکهای محلول در آب (گچ، گل سفید، نمک طعام) در آب زیاد باشد (بیش از نیم گرم در هر لیتر آب) آب سنگین است و آشامیدنش خوب نیست در چنین آبی صابون خوب کف نمیکند و سبزی پخته نمی شود و بدین سبب برای شست و شوی و پخت و

(۱) موقعی که آب میجوشد تمام هوای محلول در آن با بخار آب خارج میشود.

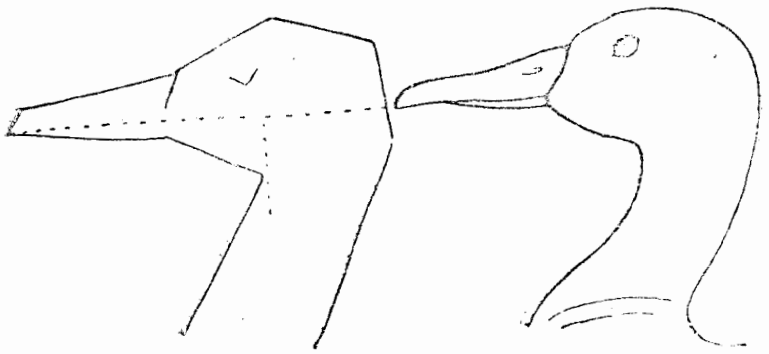

Parsbook.com

بزهم مناسب نیست .

۵- آب آشامیدنی نباید میکرب داشته باشد وگرنه سبب بیماریهای خطرناک از قبیل حصبه و وبا و اسهال خونی میشود هنگام انتشار این بیماریها آب را باید جوشاند و آشامید زیرا بواسطه جوشاندن میکرب نابود میگردد

حصبه

حصبه مرضی خطرناک است که هر سال عده ای از مردم را هلاک میکند این مرض در تمام سال هست و غالبا در بهار و تابستان شدت میکند .

علامت مهم حصبه تب شدیدی است که قطع نمیشود و اغلب دو تا سه هفته طول میکشد و در هفته دوم بیماری دانه های کوچک که اندکی سرخ رنگ است در روی سینه و شکم و پهلو ظاهر میشود

حصبه از امراض سماری است و سبب بروز و سرایتش میکربی مخصوص است که اغلب با آب یا سبزی خوردنی داخل بدن میشود و در معده و روده پرورش میابد و روده ها را مجروح میسازد آب هنگامی میکرب حصبه آلوده میشود که با فاضل یا ظرف مریض مبتلا بحصبه را در آن بشویند و سبزی خوردنی هنگامی آلوده میشود که با آب آلوده بمیکرب حصبه آبیاری و یا با خاک ناپاک کود داده شود

مگس هم که غالباً در نقاط ناپاک و بر چیزهای پلید می نشیند و میکرب حصبه را از نقطه ای بنقطه دیگر میبرد سبب انتشار مرض میشود .

در هنگام بروز حصبه برای اینکه از گرفتاری بمرض محفوظ بمانیم باید آب پاکیزه بیاشامیم و از خوردن سبزی خام و میوه ناشسته بپرهیزیم و غذاها و مواد خوردنی را در محلی نگاه داریم که مگس بدان راه نباشد بهترین وسیله محفوظ ماندن کوبیدن ماده ضد حصبه است حصبه کوبی شخص را تا مدت دو یا سه سال از ناخوشی حصبه محفوظ میدارد پس از آن اگر بار دیگر حصبه شیوع یابد باید بار دیگر حصبه کوبی کنند .

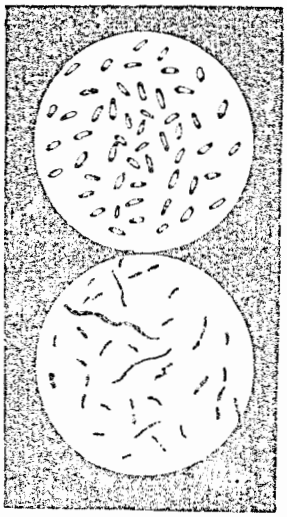

پرسش - حصبه چه مرضی است ؟ - علامت مهمش چیست ؟ - سبب بروز و سرایتش چیست ؟ - آب چگونه آلوده بمیکرب حصبه میشود ؟ - سبزی خوردنی چگونه ؟ - مگس چگونه سبب انتشار حصبه میشود ؟ - برای محفوظ ماندن از ابتلای بحصبه چه باید کرد ؟ - بهترین وسیله این امر کدام است ؟

Parsbook.com

آب چاه - آب قنات

آب چاه - آبی که بزمین فرو میرود و بخارج راه ندارد مخزنهای زیرزمینی درست میکند و فقط بوسیله کندن چاه میتوان از آن استفاده کرد و آب چاه چون از طبقات خاک گذشته و صاف و بی میکرب شده پاک و سالم است و چاه هرقدر گودتر باشد آب آن پاک تر است ولی چون بحرکت است هوای محلول در آن کمتر از آبهای جاری است برای اینکه آب چاه همیشه پاک باشد و آلوده نشود باید نکات زیر را رعایت نمود :

۱- آب را با تلمبه باید از چاه بیرون آورد تا چیزهای آلوده بچاه نیفتد و آبرا آلوده کند .

۲- بدنه چاه را باید دست کم تا عمق شش متر با سنگ و آهک و سارو ج یا سیمان بپوشانند تا آبهای آلوده سطح زمین در آن نفوذ نکند و از بدنه چاه در آب داخل نگردد .

۳- چاه مستراح و چاههای کثیف دیگر تزدیک چاه آب نباشد زیرا ممکن است آبهای کثیف و میکرب دار بآن نفوذ کند .

آب قنات - آب قنات مانند آب چشمه است و چون جریان دارد هوا

Parsbook.com

بیشتر در آن حل میشود برای استفاده از آب قنات همان دستورهائی که درباره آب چشمه و چاه داده شد رعایت کنند .

آب باران - آب باران خالص ترین آبهای طبیعی است قطرات نخستین باران چون شامل ذرات گرد و غبار و میکربهای هوا است برای آشامیدن مناسب نیست اما پس از نیمساعت که باران منظم بارید میتوان آنرا آشامید زیرا در این حال آب باران آب خالص و مقدار کافی هوا در آن حل شده است در بعضی از نقاط آب باران با مهارا بوسیله مجراهای پاکی برای آشامیدن باب

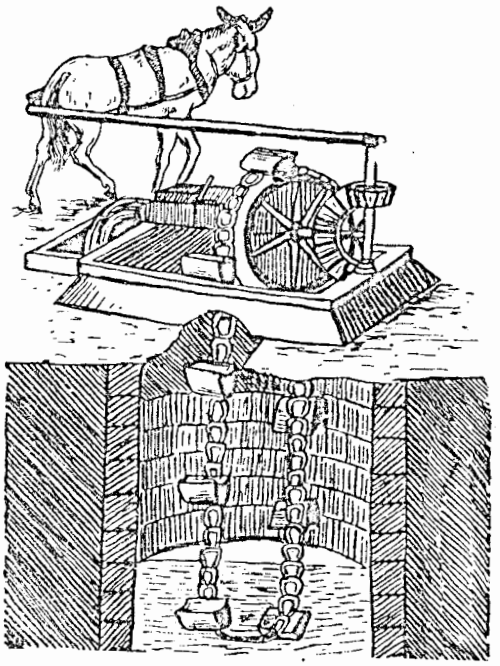

انبارهای بزرگ که دیوارههای آن غیر قابل نفوذ باشد میسازند .

آب انبار - آب آب انبار برای آشامیدن ضرری ندارد بشرط اینکه آبی

پاک مانند آب چشمه و قنات در آن بیندازند و مجرائی هم که از آن آب میآید پاک و پاکیزه و دیواره های آن غیر قابل نفوذ باشد تا آبهای کثیف خارج داخل آن نگردد .

در نقاطی که آب قنات و چشمه در مجراهای سرباز جاری است باید مراقبت کنند که خاکروبه و کثافات و لجن در آن نریزند و لباس نشویند .

یخچال و آب یخ - گاهی آبی که در یخچال ها میاندازند کثیف و میکرب دار است و در موقع خوردن یخ میکربها داخل بدن میشوند و شخص را بیمار میسازند یخ اگر از آب پاک و بی میکرب تهیه شده باشد بی خطر است اما اگر چنین نباشد برای خوردن یخ باید ظرف آب را کنار یخ بگذارند تا خنک شود و یخ را در آب نیندازند .

تلمبه

تلمبه آلتیست که برای بالا بردن آب از پستی به بلندی بکار میرود تلمبه چندین قسم و معروفترین اقسام آن تلمبه تنفسیست که در بعض خانه ها بواسطه آن آب را از چاه یا آب انبار میکشند و بهر جا که خواسته باشند میبرند .

تلمبه این قسم تشکیل یافته است :

اوّل تنهٔ تلمبه که
بشکل استوانه ساخته
شده و است و در زیر
آن لولهٔ باریکی قرار
دارد که بمخزن
آب رسیده است
دوّم پیستون است که
در تنهٔ تلمبه جا دارد
پیستون متحرک است و
آنرا بوسیلهٔ دستهٔ
که دارد در استوانه
بالا و پائین میبرند
سوّم دو دریچه است

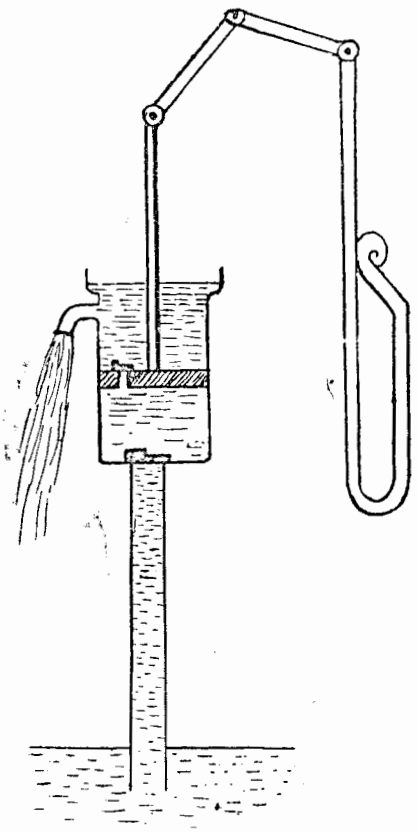

که یکی در بالا روی پیستون و دیگری در جائی که تنهٔ تلمبه بلولهٔ باریک وصل
است قرار دارد .

Parsbook.com

موقع کشیدن آب پیستون را چندین بار بالا و پائین میبرند تا هوائیکه
در تنه تلمبه است از دریچهٔ بالا خارج شود و وقتیکه تنه تلمبه از هوا خالی شد
آب مخزن بواسطه فشار هوای خارجی داخل لوله و از دریچهٔ زیر داخل تنه
میگردد و بدریچهٔ بالا فشار میآورد و آنرا باز میکند و از مجرائیکه در
در تنه است بخارج میریزد

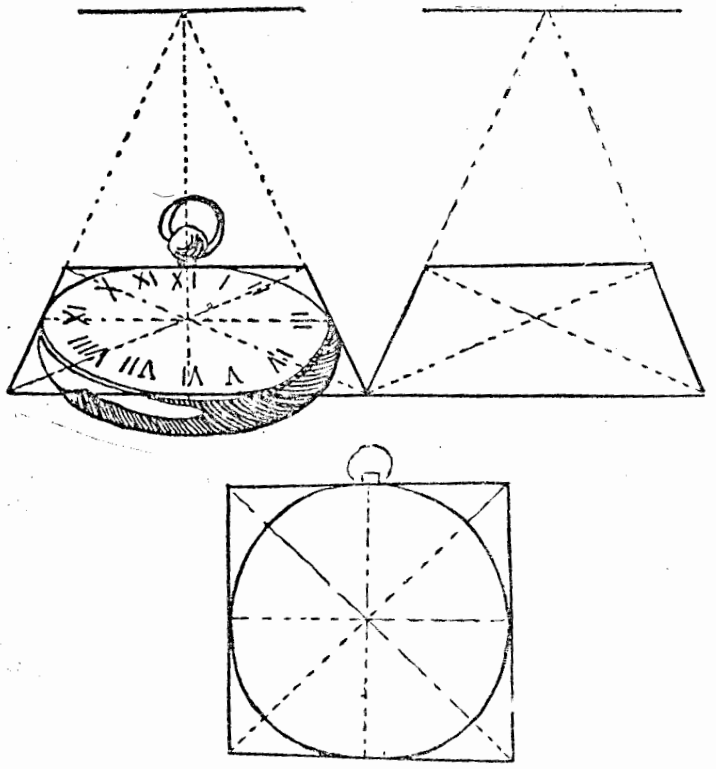

آبله

آبله مرضی است خطرناک و سرایتش شدید و سریع است پیش از آنکه آبله کوبی متداول شود هر سال هزاران کس از آبله میمردند و یا کور و آبله گون میشدند اما امروز خطر این مرض مرتفع گردیده و در نقاطی که آبله کوبی مجری است جز بطور ندرت دیده نمیشود .

بهترین وسیلهٔ محفوظ ماندن از آبله کوبیدن مادهٔ ضد آبله است هر کس باید در مدت عمر سه نوبت آبله کوبی شود (۱) یک نوبت در سال اول عمر (معمولاً از دو ماهگی ببعد)

(۱) مایهٔ آبله را در ران و یا بازو میکوبند و کوبیدن آن انسان را تا ده سال از گرفتن مرض مصون میدارد .

نوبت دیگر در دهسالگی و نوبت سوم در بیست سالگی در فاصله این سه نوبت
هم هر وقت آبله شیوع پیدا کند بهتر آنست که آبله کوبی کنند
بعد از بیست سالگی کوبیدن آبله چندان لازم نیست زیرا مزاج انسان غالباً تا
بیست سالگی مستعد گرفتن آبله است ولی در مواقع شیوع آبله کوبیدن آن ضرر
ندارد بلکه مفید هم هست .

پرسش - آبله چگونه مرضی است ؟- وسیله محفوظ ماندن آن کدام است ؟- هرکس در مدت عمر چند
دفعه باید آبله کوبی شود ؟

چشمه و سنگ

زورآزمای - ابرام - سنگ خارا - کاهی - کاویدن - گران

۱- جدا شد یکی چشمه از کوهسار — بره گشت ناگه بسنگی دچار
۲- بزرمی چنین گفت با سنگ سخت — کرم کرده راهی و ای نیکبخت
۳- گران سنگ تیره دل سخت سر — زدش سیلی و گفت و ورای پسر
۴- بخندید از سیلی زورآزمای — کنی تو که پیش تو جنبم زجای
۵- بکندن دراستاد و ابرام کرد — نشد چشمه از پای سنگ سرد
۶- [illegible] — [illegible]

Parsbook.com

۷- ز کوشش بهر چیز خواهی رسید — بهر چیز خواهی کماهی رسید

۸- برو کارگر باش و امیدوار — که از یأس جز مرگ ناید ببار

۹- گرت پایداری است در کارها — شود سهل پیش تو دشوارها

(ملک الشعراء بهار)

۱- پرسش - چشمهٔ آب در راه بچه خورد و چه تدبیری اندیشید ؟- چه نتیجه گرفت ؟- معنی بیت سوم چیست ؟- بچه مناسبت میگوید (زدش سیلی) ؟- (بکندن در استاد و ابرام کرد) یعنی چه ؟- گران چند معنی دارد ؟- و در بیت سوم بچه معنی آمده است ؟- مقصود این حکایت چیست ؟- برای موفق شدن بکاری چند چیز لازم است ؟- (برای جواب این سؤال سه بیت آخر این قطعه را باز بخوانید) - آیا این چند چیز در بیت ششم جمع است ؟-

۲- معنی لغات ذیل را بگوئید و هر کدام را در دو جمله استعمال کنید .

۱- کرم - کریم - اکرام

۲- کوشش - کوشا - کوشیدن

۳- کاوش - کاویدن

۴- یأس - مأیوس

۵- سهل - سهولت - تسهیل

Parsbook.com

بهداشت و بیماریهای ساری (واگیر)

در هر محل که یکی از بیماریهای ساری بروز کند همه ساکنان آن محل مخصوصاً کسانیکه با اشخاص مبتلا سروکار دارند باید در حفظ خود و دیگران بکوشند و برای جلوگیری از سرایت مرض دستورهای پزشکان را بکار برند:

۱- بیمار را در صورتیکه نتوانند بمریضخانه ببرند در اطاقی مخصوص جای دهند و نگذارند دیگران باطاق او رفت و آمد کنند.

۲- هروقت از اطاق بیمار بیرون میآیند دستهای خود را با صابون بشویند و پس از آن الکل بمالند اگر با صابون سوبلیمه و مانند آن که کشنده میکرب است بشویند دیگر لازم نیست الکل بمالند.

۳- لباس و دستمال و حوله و ملافه رختخواب مریض و مانند آنرا در صندوق مخصوص جای دهند که چیزهای دیگر از آنها آلوده نشود در موقع شستن نخست محلولی کشنده میکرب از قبیل محلول سیدفنیک با آنها بزنند و پس از آن با آب پاکیزه بشویند و یا آنها را در آب بجوشانند.

۴- ظرف مدفوع بیمار را با ماده‌ای که میکرب را میکشد از قبیل کرئولین و کاربولیک پاکیزه سازند و پس از آن بشویند.

Parsbook.com

۵ - از شستن البسه و ظروف مریض در آب جاری و در استخر و حوض آب و مانند آن خودداری کنند .

۶ - مردمان متفرقه اگرچه از خویشان و دوستان بیمار باشند بدون اجازه پزشک باطاق بیمار نروند و بیش از مدتی که پزشک معین میکند نزد او نمانند .

۷ - از راه یافتن پشه و کیک و دیگر حشرات بلباس یا رختخواب مریض و از راه یافتن پشه و مگس باطاق وی بوسائلی که مقتضی و مفید است جلوگیری کنند .

و اما دستوراتی که عموم باید مجری دارند بدین قرار است .

۱ - هنگام بروز هریک از امراض ساری مایهٔ ضد آن مرض را در صورتیکه وجود داشته باشد بخود تزریق کنند .

۲ - آب آشامیدنی را اگر از پاکیزه بودنش مطمئن نباشند بجوشانند و بیاشامند .

۳ - ظروف غذا را همیشه پاک و پاکیزه نگاه دارند .

۴ - غذاها و مواد خوردنی را در محلی جای دهند که مگس بدان راه نیابد .

۵ - پیش از غذا خوردن دستها را با صابون و آب بشویند .

Parsbook.com

۶- شیری که خوب جوشانده نشده و همچنین سبزی خام و میوهٔ ناشسته و کوشتی که خوب پخته نشده است نخورند .

۷- حشرات مخصوصاً مگس را باطاق راه ندهند .

۸- بدن و مزاج را بوسیلهٔ ورزش و گردش در هوای آزاد نیرومند دارند .

پرسش - در محلی که بیماری عمومی بروز کند سکنهٔ محل و اطرافیان بیمار چه باید بکنند ؟- چه دستورهائی را باید پرستاران اطراف بیمار بکار برند ؟- علت کارهای ذیل را بیان کنید ؛ جای او دن بیمار در اطاق مخصوص - شستن دستها در وقت بیرون آمدن از پیش بیمار - در صندوق مخصوص جای دادن لباس و دستمال و حوله مریض - پرهیز از نشستن لوازم مریض در آب جاری و در استخر و حوض و نهادن آن - جلوگیری از راه یافتن پشه بلباس یا رختخواب مریض - جلوگیری از ورود مگس و پشه باطاق مریض - دستورهائی را که تمام ساکنان محل باید بکار بندند بیان کنید - علت کارهای ذیل را بگوئید : جوشانیدن آب آشامیدنی - پرهیز از خوردن سبزی خام - جدیت در دفع مگس - نیرومند داشتن بدن بوسیلهٔ ورزش و گردش در هوای آزاد .

Parsbook.com

تأثیر آب در سطح زمین

جوی و نهر و رود

هنگام ریزش باران و آب شدن برف آب از کوهها سرازیر میشود و خاک نرم را میشوید و میبرد و قلّه ها و دامنه های کوه را صاف میکند.

در جاهائی که سراشیبی کوه زیاد نیست آب در حال جریان رشته رشته میشود و هر رشته مقداری ریگ و سنگریزه و دیگر مواد زمین را از جای میکند و راهی برای خود میشکافد.

رشته های متعدد آب از کوه سرازیر میشوند و چشمه ها و جویبارها درست میکنند جویها رفته رفته بهم می پیوندند و از پیوستن آنها نهرهای کوچک و بزرگ بوجود میآید.

نهر از جوی پرآب تر و پرزورتر است و گذرگاهی پهن تر لازم دارد و نه تنها سنگریزه و خاک بلکه قطعات سنگ بزرگ را از جای برمیکند و میغلطاند.

ریگها و سنگپاره های خرد و درشت که در آب نهر غلطان میباشند در راه

بیکدیگر میخورند و سائیده و صاف و کوچک میشوند و از ذراتی که از آنها جدا میشود شن بوجود میآید نهر از وسط دره های پرخم و پیچ و بلندی و پستی و سنگهای بزرگ میگذرد و چون بته دره یا زمینی که نسبتاً صاف است برسد مواد یکه با آن میباشد بنای فرونشستن میگذارد باین ترتیب که نخست قطعات سنگ بزرگ و بعد از آن سنگپاره ها و پس از آن ریگها و سنگریزه ها و بعد از همه ذرات شن و خاک در ته آب می نشیند و مقداری زیاد از ذرات شن و خاک و ریگ همچنان با آب نهر میرود و داخل رودخانه میشود .

از پیوستن نهرها رودها بوجود میآید رودها در زمینهای پرنشیب خاک و سنگ را از جای میکنند و زمین را میکاوند و راهی عمیق و فراخ که برود خانه موسوم میباشد میسازند بیشتر رودها پس از عبور از زمینهای پست و بلند آخر بدریا میرسند و در نقطه که مصب رود نامیده میشود بدریا میریزند .

آب رودخانه و نهر مقدار زیادی هوا و مواد معدنی و حیوانی و نباتی و میکروب دارد آب رودخانه ای که از شهرها میگذرد و اهالی بنادانی زباله و مدفوعات در آن میریزند و یا لباس در آن میشویند خوردنی نیست مگر آنکه تصفیه یا جوشانده شود .

Parsbook.com

مردی با لوحه برنجین

در زمان سلسله هخامنشی یونان بسیار معروف اما بشهرستانهای بسیار تقسیم شده بود هر شهرستانی حکومتی جداگانه داشت وگاهی اتفاق میافتاد که شهری با شهری بجنگ بر میخاست .

نام یکی از شهرهای یونان اسپارت بود . مردمان این شهر ساده زندگی میکردند ، بزر و سیم هیچ اعتنا نداشتند . در جنگ نیم تنه ای میپوشیدند ، سپر و شمشیر و نیزه داشتند و کلاه خود برآقی بسر میگذاردند .

جوانان خود را چنان تربیت میکردند که تند بدوند ، خوب کشتی بگیرند ، مشق سپاهیگری کنند ، از گرسنگی و تشنگی و خستگی زبان بشکایت نگشایند ، پای برهنه بر زمینهای ناهموار راه بروند ، هرگز لباسهای فاخر نپوشند و غم و شادی خود را ابراز ندارند ، عجب اینکه مردم این شهر دوشیزگان را هم برای آنکه بدنشان زیبا و محکم و رنجکش شود در دو و کشتی گرفتن میدادند .

وقتی شخصی گلینز نام بر آنها پادشاهی میکرد . روزی خادم پادشاه خبر آورد که غریبی بر در است و لوحه نوظهوری در دست دارد که شکل کوه ها

درودها بر آن کنده شده و بار میخواهد . کلمنز پس از اندک تأمل فرمود تا او را

در آورند . مرد غریب با لوحهٔ عجیب خود وارد شد تا آن زمان کسی چنین لوحه ای

Parsbook.com

ندیده بود . کلئنز روی بمرد غریب کرد و گفت چه میخواهی و این لوحهٔ برنجین چیست ؟ مرد جواب داد : ای پادشاه من مانند تو یونانی هستم و با جمعی یونانیان در آن ور دریا زندگی میکنم . دشمن ما و شما پادشاه ایران است بسیاری از همشهریان را در شوش پایتخت خویش بزندان افکنده است .

یکی دو ماه پیش قاصدی از جانب پدرزن من که بزندان پادشاه است رسید و گفت سر مرا بتراشم و آنچه بر آن نوشته است بخوانم . چه بهر طریق دیگر میخواست پیغام بیاورد گرفتار جاسوسان پادشاه میشد .

چنین کردم . نوشته بود وقت است که یاران را گرد آوری و بر پایتخت شاهنشاه ایران بتازی . اگر موفق شدی بر ثروتی بیکلفت دست خواهی یافت .

کلئنز گفت این بمن چه مربوط است ؟ مرد غریب جواب داد که ای سرور محترم ما کرده یونانیان دور از وطن ضعیف هستیم و در برابر پادشاه ایران تنها نمی توانیم ایستادگی کنیم اگر با ما یاری کنی تا بر او پیروز آئیم همه ثروت سرشارش از آن تو خواهد شد .

کلئنز پرسید این لوحهٔ برنجین چیست ؟ مرد غریب گفت اجازه بفرمائید

Parsbook.com

سخن بپایان برسد تا عرض کنم . اسلحه ایرانیان تیر و کمان است - شلوار
میپوشند و سربندی بشکل عمامه می بندند البته آوازهٔ چابک سواری و کمانکشی
و راستگوئی آنها بگوش تو رسیده است . از هرکه در دنیا تصور کنی غنی تر
طلا و نقره فراوان - گنجهای بی پایان - لباسهای زربفت - چهارپایان بسیار
و غلامان بی شمار دارد . دیری نمیگذرد که تو صاحب این همه خواهی شد .
اکنون باین لوحهٔ برنجین نظر کن که چه آسان از اسپارت بشوش میتوان رفت .
دراین هنگام مرد غریب انگشت خویش را برروی نقشه از مکانی بمکان دیگر
بشتاب لغزاند مبادا آنکه دوری راه و درازی مدت شاه را ملول سازد
تا بشهر شوش رسید . گفت این پایتخت شاهنشاه ایران است که برتپه ای
قرار گرفته است . تالارهای وسیع پرستون دارد و برسر هرستونی پیکر
گاو میشی است . دیوارهای تالارها همه بکاشیهای خوشرنگ زینت و بر
هریک صورت تیراندازی نقش شده است . سقف تالار از زر ناب است .
دو شیر یکی برنگ زرد و دیگری کبود در دو طرف درگاه قصر جلوه گری میکنند .
خلاصه قصر شوش از عجائب است از طلا و نقره و جواهر پر است گرداگرد قصر
گنجهای فراوان پنهان است . خانه های بزرگان و رعایای کشور که همه

Parsbook.com

توانگرند نزد یک قصر بنا شده است .

هرچه جنگ کرده باشی هرچه غنیمت آورده باشی در برابر جنگ و مال و دولت شاهنشاه ایران هیچ است . اگر بر او غلبه یافتی یکتا شهریار آسیا خواهی شد .

مرد غریب همه اینها را با آب و تاب بسیار بیاد پادشاه اسپارت آورد ، اما چنانکه گفتیم مردمان اسپارت بمال چندان دلبستگی نداشتند کلمنز هم از اهل اسپارت بود و همین خوی داشت . کلمنز بمرد غریب خطاب کرد که برود و سه روز دیگر باز آید تا آنچه مصلحت است بتو بگویم .

مرد غریب لوحه را برداشت و از در خارج گشت .

کلمنز در این مدت با خود اندیشید که چه کند و یونانی را چه جواب گوید روز سوم مرد غریب با همان لوحهٔ برنجین بحضور پادشاه اسپارت رسید این بار همینکه نظر کلمنز باو افتاد پرسید : لشکرکشی چند ماه طول میکشد؟ یونانی که منتظر چنین سؤالی نبود و باکمال مهارت انگشت خود را بر نقشه بسرعت تمام سیر داده بود لکانی خورد و زبانش لکنت گرفت . عاقبت بکلماتی شکسته بسته گفت این لشکرکشی سه ماه بیشتر طول نخواهد کشید .

Parsbook.com

کلمنز دیگر اجازه سخن باو نداد و گفت این چه یاوه است که میگوئی؛
چگونه سه ماه لشکری را از خشکی و دریا بجنگی برم که پایانش معلوم نیست.
زود از خانه من و شهر من دور شو و بیش از این درنگ مکن. یونانی خواه نا
خواه از حضور شاه اسپارت غایب شد اما بفکر حیله و رنگی دیگر افتاد
در آن ایام عادت مردم اسپارت براین بود که اگر غریبی با شاخی
زیتون بخانهٔ یک تن اسپارتی وارد میشد، صاحبخانه مکلف بود او را بپذیرد
و بسخنانش گوش بدهد.

چندی گذشت یونانی مکار بلباس فقیری درآمد و با شاخی زیتون بقصر
پادشاه آمد. این بار کلمنز تنها نبود. دخترکی داشت نه ساله با هوش،
زیبا مؤدب. یونانی مدتی صبر کرد بلکه دخترک از خدمت پادشاه دور شود
کلمنز دانست که چرا یونانی سخن نمیگوید. گفت بگو آنچه میخواهی - دخترک
رفتنی نیست. یونانی پس از آنکه گفته های پیشین را یاد کرد خواست او را
بپول بفریبد گفت چه لازم که بانتظار فتح و پیروزی بنشینی تا دولتمند شوی،
همینکه قول یاری دادی ده هزار تومان نقد بتو خواهم داد.
کلمنز قبول نکرد. یونانی بتندی برآشفت که بیست هزار تومان میدهم

Parsbook.com

سی هزار تومان میدهم - چهل هزار تومان میدهم نه غلط گفتم پنجاه هزار تومان میدهم . دخترک که تا این زمان ساکت بود مهر خاموشی از لب برداشت و گفت پدر جان برخیز تا از این اطاق با طاقی دیگر برویم . این مرد نابکار میخواهد ترا بتعارف بفریبد . پادشاه دست دخترک را گرفت و با طاقی دیگر رفت .

یونانی مدتی تنها ماند عاقبت لوحه برنجین را برداشت و مأیوس از دربار خارج گشت و زود شهر اسپارت را ترک گفت مدتی برآمد . یونانی شهری دیگر را بضد پادشاه ایران بشورانید . در این کشمکش خود کشته شد و یونانیان دیگر هم مغلوب شدند و از دست شاه ایران گوشمالی سخت خوردند .

پرسش - یونان را در نقشهٔ اروپا پیدا کنید . آیا کشور یونان بزرگتر است یا ایران ؟ چند طرف یونان را آب فرا گرفته است ؟ ایران را چند طرف آب گرفته است ؟ شهر اسپارت در کدام قسمت یونان است ؟ اگر بخواهید از شهر خود بشهر اسپارت بروید از کدام راه و با چه وسائلی میروید ؟ اسلحهٔ ایرانیان امروز چیست ؟ سربازان امروز ایران چگونه لباسی میپوشند ؟ اسلحهٔ آنها در قدیم چه بوده ؟ لباسشان چگونه بوده است ؟ آیا هیچ عکس یا مجسمهٔ سرباز قدیم ایران را دیده اید ؟ اگر چنین عکسی

Parsbook.com

در کتاب تاریختان است بدقت بلباس و اسلحه سربازان نگاه کنید . عکس یک سرباز قدیم ایرانی را با مداد روی کاغذ بکشید . مقابل آن عکس یک سرباز ایران کنونی را هم بکشید .

حکایت بالا را در کلاس برای همشاگردان خود نقل کنید .

حکایت بالا را شخصی یونانی در کتاب خود نوشته است و ما مختصر آنرا برای شما در اینجا بزبان فارسی در آوردیم تا ببینید دیگران درباب ما چه گفته اند . آیا این نویسنده یونانی از ایرانیان تعریف کرده است یا نه ؟ چه صفات خوبی با ایرانیان قدیم نسبت داده است ؟

کار دستی و نقاشی

از کاغذ چهار گوشه جوجه های کوچک و بزرگ درست کنید و از روی آن نقاشی کنید و رنگ آمیزی نمایید .

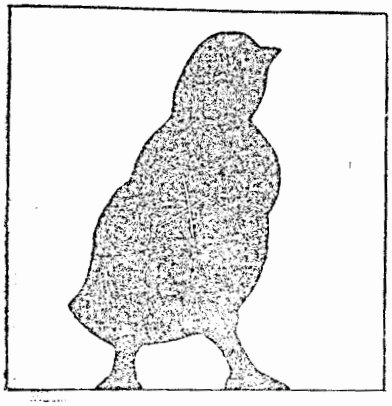

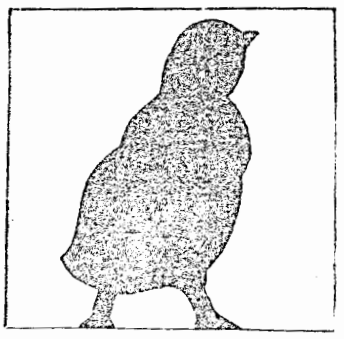

Parsbook.com

تصفیه آب

چنانکه در درسهای پیش گفته شد آبهای طبیعی غالباً آلوده است و خوردنی نیست ولی میتوان آب آلوده را بوسایلی تصفیه و قابل آشامیدن کرد .

برای تصفیهٔ آب در خانه ها باید دو تا خمره یا تغار صفحهٔ چوبی که سوراخهای ریز داشته باشد بگذارند و روی آن طبقاتی از شن و ماسه و زغال چوب بریزند تا آب از آنها عبور کند و در ته ظرف جمع شود و بوسیله شیری آنرا بردارند چون ضخامت طبقات اینگونه ظرفها خیلی کم است منفذهای آنها گرفته میشود باید زود بزود آنها را تجدید کرد .

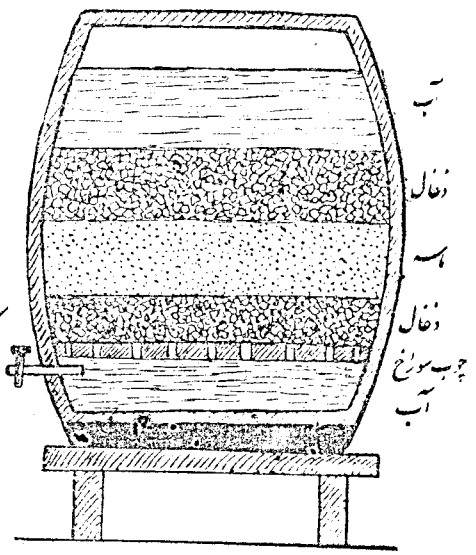

در بعضی قسمتهای ایران برای تصفیه آب ظروفی سفالین دارند موسوم بحب و حبانه آب را در حب میریزند و حبانه را در زیر آن قرار میدهند آب کم کم از سوراخهای بسیار ریز حب تراوش میکند و قطره قطره بحبانه میریزد و

Parsbook.com

قابل آشامیدن میگردد .

تصفیه آب بوسیله چاههای نافذ - درکنار رودخانه ها چاههای نسبتاً عمیقی میکنند . آب رودخانه در عبور از ضخامت طبقات بین چاه و رودخانه تصفیه میشود و کم کم داخل چاه میگردد برای اینکه آبهای آلوده سطح زمین داخل چاهها نگردد باید مراقب بود که در اطراف چاه شکافی نباشد . بدنهٔ چاه را هم تا عمق شش هفت متر باید غیرقابل نفوذ کرد تا از قسمتهای عمیق چاه آب نفوذ کند و بخوبی تصفیه گردد .

تصفیه آب بوسیله پرمنگنات دوپطاس - تکه گرم پرمنگنات دوپطاس برای تصفیه صد لیتر آب کافی است ولی آب قدری قرمز میشود ، برای برطرف کردن قرمزی آن باید آبرا از صافی زغال عبور دهند و یا اینکه قدری چای و چند حبه قند در آن بریزند .

تاثیر آب در سطح زمین (۳)

سیل

در دامنه های بسیار سر اشیب هنگام بارانهای شدید آب بجای آنکه شسته ریشه و پراکنده گردد روی یک نقطه میگذارد و از آن نقطه بسرعت و

Parsbook.com

شدت سراز یر میشود و در چنین حال آنرا سیل گویند .

سیل هرگاه شدت بیابد قطعه های بسیار بزرگ سنگ ، درختان کهن سال و تنومند را از کوه بر میکند و بطرف دره و جلگه سراز یر میشود .

سیلاب در بعض اوقات وارد رود خانه یا شط میشود و آب رود خانه بسرعتی شگفت انگیز از مجرای طبیعی و عادی خود بالا میآید بالا آمدن آب در پاره از مواقع چنان شدت مییابد که بشهر یا قصبه که در نزدیکی رود است داخل میشود و کوچه ها و خیابانها و خانه ها را فرا میگیرد و موجب خرابی عمارات و هلاک مردم و حیوانات میشود .

جلوگیری از خطر سیل کاری دشوار است ، در بعض شهرها و قصبات معمول است که سد میسازند و یا در دامنه های سیلخیز کوه درختان بسیار بزرگ محکم ریشه میکارند فایدهٔ این کار آنست سیلاب که بدرختستان انبوه برسد از هم جدا و پراکنده و زور و قوتش کاسته میشود در بعض دهات ایران برای حفظ کاریز از آفت سیل سدی از خاک در جلو کاریز میسازند .

برای محفوظ ماندن از بلای سیل بهتر آنست که در جاهای سیلگیر منزل نکنند و کسانیکه میخواهند در نزدیکی رود خانه و دامنه های سیلخیز خانه بسازند شهر و آبادی

Parsbook.com

خودرا درزمین بلند که سیلگیر نباشد بنا کنند و در اطراف شهر یا قصبه جویها وخندقهای عمیق درست کنند تا سیلاب در آنها داخل شود و بآبادی صدمه و آسیب نرساند .

اسکندر در هندوستان

در اواخر دورهٔ سلسلهٔ هخامنشی در هندوستان پادشاهی بنام پُرُس سلطنت میکرد ، پُرُس قامتی بلند و هیکلی قوی داشت . پهنای زرهٔ سینهٔ او دو برابر پهنای زرهٔ دیگران و سلاحش هم بسیم و زر گرفته بود هروقت بر پیل می نشست بلندی و بزرگی قد و هیکل او بر همراهان خوب نمایان میگشت بزور بازو و یک ضربت دشمن را از پای درمیآورد .

اتفاقاً در این ایام مردمان شمال هندوستان بمصیبتی گرفتار شدند و آن اینکه اسکندر یونانی از کوهها گذشت و بر رودخانه ها پلها بست و گرما و سرمای شدید تحمل کرد و خود را از یونان بکشور آنها رسانید تا آنرا تصرف کند پُرُس از ورود او آگاه شد . لشکری فراوان از سواره و پیاده و ارابه های بیشمار و پیلهای بسیار نزدیک ساحل راست رود خانه حاضر کرد .

Parsbook.com

هندوستان برخلاف مملکت ما دو فصل بیشتر ندارد فصلی بارانی وفصلی خشک. اسکندر در فصل باران که تابستان باشد بهندوستان رسید، رود سند از آب لبریز بود پُرس لشکریان و پیلان خود را نزدیک ساحل چپ و اسکندر هم جنگیان را در ساحل راست رود آوردند.

پُرس بپشت گرمی سپاه و رُود پهناور بی پُل و پیلان کوه پیکر از اسکندر بیم نداشت، امّا اسکندر یونانی بود و یونانیان هم با تدبیر بودند و هم دلیر.

جوان یونانی با خود اندیشید که بر پادشاه هند بحیله دست یابد و از تخته سنگی که در آب سند پیش رفته بود و رو بجزیره ای داشت بگذرد و بر لشکریان پُرس حمله کند ابتدا مشتی از یاران را بسرکردگی رئیسی بنقطه ای دور دست فرستاد و سفارش کرد که غوغا و هیاهو برپا کنند تا پرس گمان برد که حمله از آن نقطه خواهد برد، این تدبیر مؤثر شد، پرس بشتاب لشکریان انبوه بمقابل سپاهیان اسکندر فرستاد. اسکندر چند دفعه این عمل را تکرار کرد امّا از حمله خبری نشد پُرس ملول گشت پنداشت اسکندر او را بازی میدهد و خیال ندارد که بر او بتازد و باین پندار خام بیشتر لشکریان خود را در برابر مشتی یونانی معطل گذاشت، اسکندر برای آنکه پُرس بدگمان نشود لباسش را بر تن جوانی که با او شباهت

داشت پوشانید و سفارش کرد که نزدیک چادر او آهسته قدم زند و خود در بیشه ای نفرات
ساختن اسباب حمله مشغول گشت، شب در رسید تنی چند که مأمور فریفتن پرس بودند آتش بر
افروختند و سر و صدا کردند که هندیان را از نقطهٔ حمله غافل بسازند، اسکندر دستور داد
گردانه های آذوقه را چند دفعه از نزدیک چادر او بگذرانند تا پادشاه هند گمان کند که اسکندر در
فصل باران دست بکار جنگ نخواهد زد و در تمام این مدت اسکندر و یارانش بساختن قایق مشغول
بودند. عاقبت شبی قایقها را بر دوش خانه انداختند و هر یک کیسه ای از علف
خشک بستند تا بر جای بماند در دل شب در میان باران و باد اسکندر از
پیش و سواران و پیادگان از پس از روی قایقها گذشتند و بجزیره ای
رسیدند از این جزیره هم گذشتند و بخاکی دیگر رسیدند معلوم شد که این
جزیره ای دیگر است و هنوز مبلغی باید بروند. باران و تاریکی همراهان اسکندر را
سخت سست کرده بود، آهنگ گریز کردند. اسکندر بتشویق و تهدید آنها را
باخود همراه کرد اما دیگر فرصت پل بستن نبود سواره همه بر آب زدند و اسبان
تا گردن فرو رفتند مختصر پس از رنج بسیار خود را بساحل باتلاقی رسانیدند یکی
از دیدبانان هندی بشتاب رفت پرس خبر داد که اسکندر آمد. پرس فرزند را
با ارابه های جنگی بجلو او فرستاد. اسبان و پیرخهای ارابه بگل فرو رفتند

اسکندر و لشکریانش که زبده سوار و سبک اسلحه بودند بچالاکی بر هندیان
تاختند و آنها را تار و مار کردند . پُرُس هم در این بین خود را آماده جنگ کرده بود
پیلان بفاصله های معین در وسط ، پشت سر هر پیلی دو سرباز پیاده و در دو طرف
صف پیلان سواران صف کشیده بودند پادشاه خود نیز بر پیلی سوار بود . اسکندر
زود پی برد که بجنگ از عهدهٔ هندیان برنخواهد آمد ، باز حیله ای بکار برد و بجای
اینکه بهر طرف حمله کند تمام قوهٔ خویش را در یک جا بکار انداخت و عرصه را چنان
بر یک صف تنگ کرد که ناچار سربازان هندی پیلان نزدیک شدند اسکندر
فوراً بدسته ای فرمان داد تا دور زدند و پادشاه هند را که در آخر لشکر بود
محاصره کردند پیلان دست و پای خود را گم کردند و بیچاره شدند زیرا اگر عقب میرفتند
دوستان را زیر پای خرد میساختند و اگر جلو میرفتند بدیوار روئین اسکندر
برمیخوردند عاقبت خواه ناخواه عقب نشستند و دوست و دشمن را زیر پای خرد
کردند . در تمام مدت جنگ پادشاه هند با آنکه چند زخم برداشته بود میجنگید و
یاران را هم بجنگ کردن تشویق میکرد در این هنگام سربازان اسکندر که رفته
بودند پرس را گول بزنند بیاری آمدند و در راه پیلان فراوان اسیر کردند .
مدتی گذشت پُرُس عاجز شد خواست که پیل را برگرداند پیل بگمان آنکه پادشاه

Parsbook.com

میخواهد بزیر آید زانو زد پیلان دیگر همه بموافقت او زانو زدند و بجنگ یونانیان
افتادند ، پیل پادشاه بگفتهٔ یکی از نویسندگان تیرهای زخم پرس را با خرطوم
یک بیک بیرون آورد پرس دوباره بر پیل نشست و بجنگ پرداخت اسکندر
دو دفعه جمعی را مامور ساخت که پرس را اسیر کنند دفعهٔ اول پرس سخت
ایستادگی کرد بار دوم تشنگی بر او زور آورد و بناچار از پیل پیاده و اسیر شد
یونانیان باو شربتی آب دادند ، سپس بخدمت اسکندر آوردند ، اسکندر
از او پرسید میخواهی با تو چگونه معامله کنم ؟ پرس جواب داد آنچنانکه از پادشاهی
سزاوار است ، اسکندر از جواب او خوشش آمد و گفت من آنچه شایستهٔ
پادشاهی است عمل خواهم کرد اما تو از من چه توقع داری ؟ پرس جواب داد
که آنچه باید بگویم گفتم و چیزی بر آن مزید نمیکنم ، اسکندر باو فراوان مهربانی
کرد و کشور او را باو باز داد و با هم عهد دوستی بستند ، امیدواریم که در
این پیمان دوستی سهم پیل وفادار را هم فراموش نکرده باشند .

Parsbook.com

سلسلهٔ اعصاب

در بدن انسان وحیوان رشته های بزرگ وکوچک پراکنده وبیکدیگر مربوط است ودارای مرکزهائی اصلی میباشند وحس وحرکت وادراک بوسیلهٔ آنها انجام میابد .

هریک ازین رشته ها راپی وهمه آنها را باهم دستگاه پی مینامند ، مرکز این سلسله مغز ومغزتیره است .

مغز درکله جای دارد ومشتملست برسه قسمت جداگانه ومختلف که بر روی هم واقعند .

قسمت اول بزرگتر ودر بالاست وبواسطهٔ شکافی که دروسط دارد بدو قسمت تقسیم میشود .

قسمت دوم کوچکتر است ودرزیر قسمت اول پشت کله جا دارد .

قسمت سوم دنبالهٔ مغزتیره است ودرزیر مغزکوچک قرار دارد .

مغزتیره یا مغزحرام رشته ایست سفید وبلندکه دروسط مهره های پشت است یکسرآن درزیر مغزکوچک وسردیگرآن پائین مهره های پشت است .

اعصاب برحسب خاصیتی که دارند بدو دسته تقسیم میشوند اعصاب

حس و اعصاب حرکت و اعصاب مختلط .

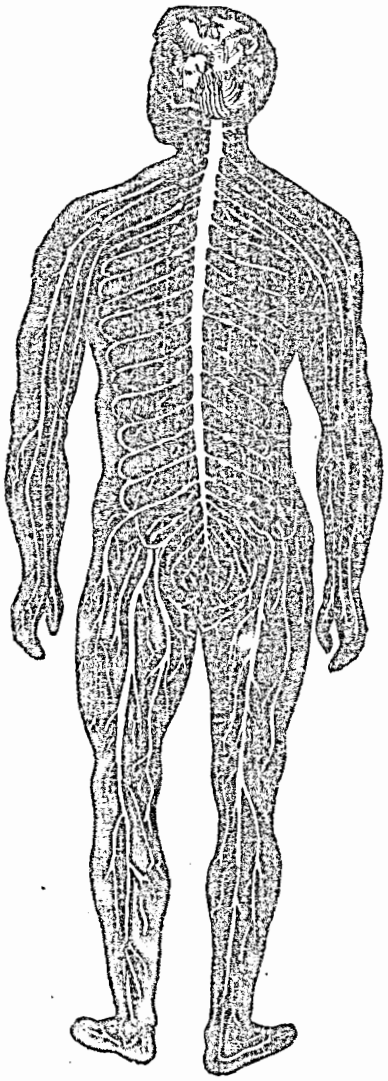

اعصاب حس وسیله ادراک و حسند و بتوسط آنهاست که انسان چیزها را

Parsbook.com

می‌بیند و آوازها را می‌شنود و مزه‌ها و بوها را درمییابد و نرمی و درشتی و سردی و گرمی و امثال اینها را حس میکند .

اعصاب حرکت عضلات را باراده و فرمان دماغ بحرکت میآورند و بخش عضلات دست و پا و سایر اعضاء متحرک میشوند و بمیل و اراده انسان کار میکنند .

عبدالعزیز خلیفه و فروختن انگشتری

یکی از بزرگان اهل تمیز[1] — حکایت کند زین عبدالعزیز[2]

که بودش نگینی در انگشتری — فرو مانده در قیمتش مشتری

قضا را درآمد یکی خشمناک — که شد بدر[3] سیمای[4] مردم هلال[5]

چو در مردم آرام و قوت ندید — خود آسوده بودن مروت ندید

چو بیند کسی زهر در کام خلق — کیش[6] نگذرد آب نوشین بحلق

بفرمود بفروختندش بسیم — نکه رحم آمدش بر فقیر و یتیم

---

۱ - اهل معرفت - ۲ - یکی از خلفای بنی امیه - ۳ - ماه شب چهارده - ۴ - چهره

۵ - ماه نو - ماه یکشبه - ۶ - گوارا .

Parsbook.com

بیک هفته نقدش بتاراج[1] داد — بدرویش و مسکین و محتاج داد
فتادند در وی ملامت کنان — که دیگر بدستت نیاید چنان
شنیدم که میگفت و باران دمع[2] — فرو میدویدش بعارض[3] چو شمع
که زشت است پیرایه بر شهریار — دل شهری از ناتوانی فگار[4]
مرا شاید انگشتری بی نگین — نشاید دل خلقی اندوهگین

«بوستان سعدی»

۱- غارت و یغما - ۲- اشک - ۳- رخساره - ۴- خسته و ناتوان

Parsbook.com

کار دستی

مطابق نقشه پائین از نمرهٔ یک شروع کنید یعنی از مربع مستطیل تا شکل (۹) میتوان یک کلاه کاغذی درست نمود .

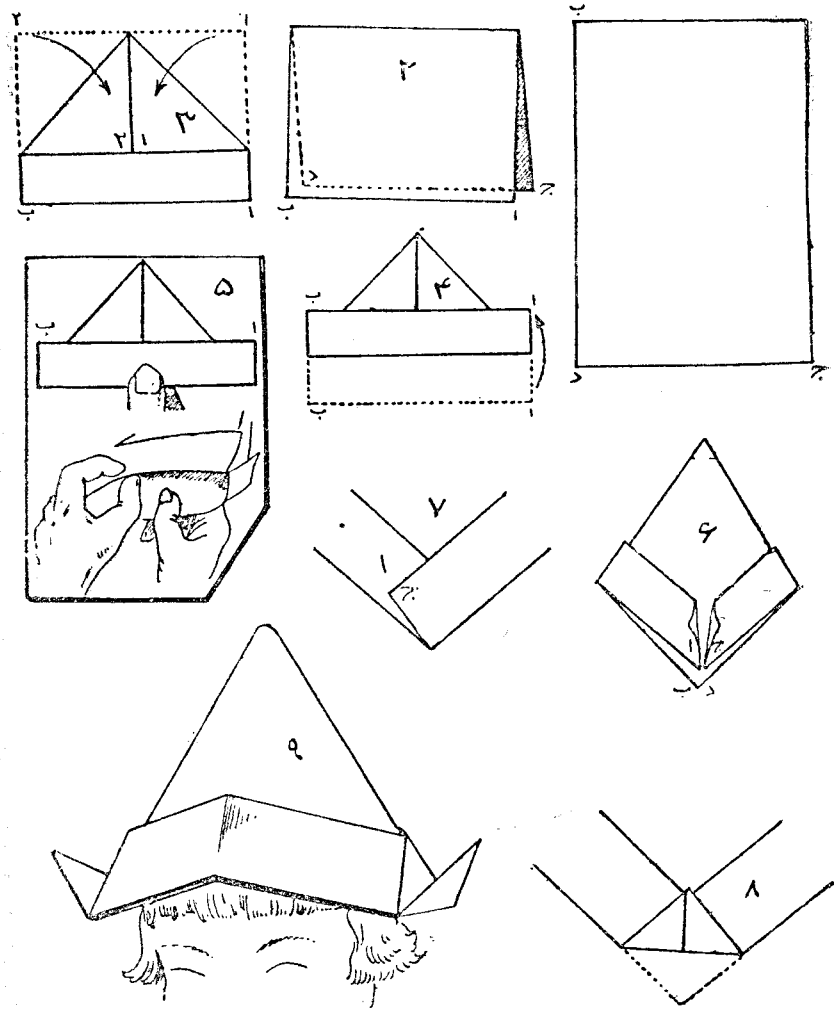

Parsbook.com

تریاک

بعضی از اشخاص وقتی که بدردی از قبیل درد دندان یا گوش مبتلا میشوند برای رفع آن تریاک میکشند و نمیدانند که تریاک درد را برطرف نمیکند بلکه

احساس درد را بطور موقت از بین میبرد و اثر آن که برطرف شد درد برمیگردد و شخص دوباره تریاک میکشد و باین طریق رفته رفته بتریاک کشیدن معتاد میشود.

بعضی دیگر از روی هوی و هوس و تقلید رفقا و معاشران تریاکی خود را بعادت تریاک کشیدن مبتلا میکنند.

Parsbook.com

بدترین اثر تریاک ناتوان ساختن پیهای بدن است (۱) پیها که ضعیف شد تمام اعضای بدن مخصوصاً اعضای هاضمه ضعیف میشود وضعف هاضمه موجب ضعف سایر قوای بدن میگردد .

تریاک بدن را لاغر و رنگ رویرا زرد و تیره میسازد و انسانرا گوشه نشین و تنبل و در زندگی سهل انگار و بی قید میکند و از انجام کارهای شخصی و خانوادگی حتی از تنظیف بدن و جامه خود باز میدارد و چه بسیار مردمان توانگر و خوشبخت که در نتیجه اعتیاد بافیون فقیر و بدبخت و نان روزانه محتاج شده اند .

پرسش - انسان بچه طریق تریاکی میشود ؟ - تاثیر تریاک از چیست ؟ - بعضی از ضررهای تریاک را ذکر کنید - بعضی از مادران بکودکان خود برای اینکه شب آرام بخوابند دواهائی از ترکیبات تریاک میدهند . آیا این کار بنظر شما مفید است یا نه ؟ - چرا ؟ - چرا باید از معاشرت با اشخاص تریاکی احتراز کرد ؟

---

(۱) این اثر بواسطه ماده ای است که مرفین نامیده میشود و مرفین اعصاب حس و حرکت را بیحس میکند و بطور موقت از کار میاندازد و بدین سبب جراحان در عملهای دردناک از آن استفاده میکنند .

Parsbook.com

جوانی سراز رای مادر بتافت

سرتافتن (۱) - آذر (۲) - تافتن (۳) - مهد - عهد (۴) - مجال - سالار (۵) - سرپنجه (۶)

جوانی سراز رای مادر بتافت — دل دردمندش بآذر بتافت

چو بیچاره شد پیشش آذر مهد — که ای سست مهر فراموش عهد

نه گریان عهد رمانده بودی و خرد — که شبها ز دست تو خوابم نبرد

نه در مهد نیروی حالت نبود — مکس راندن از خود مجالت نبود

تو آن کودک از مکس رنجه ای — که امروز سالار و سرپنجه ای

۱ - پرسش - جوان نسبت بمادرش چگونه رفتار کرده - مادرش چه کرده و با وچه گفته؟ از این حکایت چه نتیجه میگیرید؟

۲ - این حکایت را بزبان خود بگوئید .

۳ - این لغات را معنی کنید و هرکدام را در یک جمله استعمال کنید : تافتن (بمعنی سوزاندن) ست مهر - فراموش عهد - درمانده - رنجه - سرپنجه

---

(۱) سرتافتن = سرپیچی کردن - (۲) آذر = آتش - (۳) تافتن = گرم کردن و معنی مصراع (دل دردمندش بآذر بتافت) این است دل دردمند مادر را بسوزاند - (۴) عهد = در اینجا بمعنی پیمان است

(۵) سالار رئیس - (۶) سرپنجه = در اینجا بمعنی زورمند است

Parsbook.com

۴ - انشاء - این حکایت را بنثر بنویسید .

۵ - اشعار بالا را پس از یاد گرفتن لغات و معنی حفظ کنید . .

جوان و مادر

بانگ - خردی - زال[۱] - آغوش - جفا[۲]

روزی بفرزند جوانی بانگ برمادر زدم ، دل آزرده بگوشه نشست و گریان

(۱) زال پیرزن . (۲) جفا = بدی و ستم

همی گفت مگر خردی فراموشش کردی که درشتی میکنی ؟

چه خوش گفت زالی بفرزند خویش — چو دیدش بلنگ افکن و پیلتن

که بیچاره بودی در آغوش من — گر از عهد خردیت یاد آمدی

که تو شیر مردی و من پیرزن — نکردی در این روز بر من جفا

« گلستان سعدی »

۱- پرسش - بانگ برآوردنم یعنی چه ؟ - نتیجهٔ بانگ زدن بر مادر چه بود ؟ - مادر چگونه فرزند خود را متنبه کرد ؟ - آیا سزاوار است کسی مادر خود را بیازارد ؟ - چرا ؟ - بلنگ افکن و پیلتن و شیر مرد را معنی کنید ؟

حواس خمسه

انسان مانند اغلب حیوانات دارای پنج نوع حس است که آنها را حواس خمسه گویند حواس خمسه لمس و شم و ذوق و سمع و بصر است و آنها را لامسه و شامه و ذائقه و سامعه و باصره نیز گویند .

لامسه

لامسه سختی و درشتی و نرمی و سنگینی و سبکی و سردی و گرمی و درد

وسوزش وامثال اینها را درک میکند .

وسیلهٔ لمس پوست بدن است که اعصاب لامسه در زیر آن پراکنده است قوه لامسه در دست ومخصوصاً سر انگشتان بیشتر از نقاط دیگر بدن میباشد و بدیختانه است که هر وقت بخواهند نرمی یا درشتی جسمی را معلوم کنند سر انگشت را بدان میمالند .

در پوست بدن نقطهٔ نیست که عصب لامسه نداشته باشد بدلیل آنکه بهر نقطه سوزنی فرو برند فوراً بدرد میآید .

شست وشوی

سطح بدن آدمی پر از منفذها یا سوراخهای بسیار کوچک است که از آن عرق تراوش میکند ، تراوش عرق مخصوصاً در گرما و هنگام بعضی بیماریها زیاد است در زیر پوست بدن غدّه های بسیار کوچکی است که مادهٔ چربی از آنها بیرون میآید و آن نیز در روی پوست میماند مقداری گرد و غبار هوا هم بر پوست بدن می نشیند . بنابراین از ترکیب عرق با ذرات گرد و غبار و چربی بدن پرده ای که چرک مینامند در روی پوست پیدا میشود چرک سوراخهای بدن را میگیرد و مانع بیرون آمدن عرق که سم است میگردد زیان دیگرش اینکه

Parsbook.com

میکرب بیماریهای پوستی در آن خانه ولانه میکند وسبب بروز جرب وسودا و گچلی ومانند آن میشود .

پس باید بدن خود را دست کم هفته ای یک بار شست وشو دهیم تا چرک برطرف گردد ، بدن را باید از سر تا پا با آب گرم وصابون بشوئید کیسه کشیدن بر بدن هم سودمند است وخون را بزیر پوست متوجه میسازد ومایهٔ فرح ونشاط میگردد .

شستن دستها - بیشتر بدن در زیر لباس پوشیده و پنهان واز مجاورت هوا و دیگر چیزها تا حدی مصون است وبدین سبب کافی است که هفته ای یک یا دو بار شست وشوی شود لیکن دستها همیشه مجاور هوا است وذرات گرد وخبار بر آن می نشیند وچون وسیلهٔ کار است با سباب واشیاء مختلف زده میشود وزود بزود آلوده وناپاک میگردد و باید آنها را هر روز چندین مرتبه بشوئیم شستن دستها پیش از هر غذا بسیار لازم است واگر بچیزی که دارای میکرب مضر است برخورد باید با صابونی مانند صابون سولیمه که کشنده میکرب است شسته شود .

شستن صورت - عضو دیگری که باید روزی چند بار شسته شود صورت است

صورت را در وقت صبح که از خانه بیرون میرویم و در ظهر و شب که بخانه برمیگردیم باید بشوئیم .

شست وشوی در آب سرد - بعضی بدن خود را بشست وشوی با آب سرد عادت میدهند ، این کار در صورتیکه خود را بپزشک نشان داده و از او اجازه گرفته باشند بسیار مفید و مایهٔ تندرستی و نشاط و نیرومندی است

شست وشوی با آب سرد باید بدین قرار باشد :

۱ - اگر ممکن است هر روز انجام یابد .

۲ - در محلی محفوظ که جریان هوا در آنجا نباشد انجام داده شود .

۳ - در زمستان آب بسیار سرد نباشد .

۴ - مدتش کوتاه باشد و در آب سرد بسیار توقف نکنند .

۵ - پس از شست وشوی بی درنگ بدن را با حوله خشک کنند و با پارچه خشنی مالش دهند و قدری حرکت کنند تا بدن گرم شود .

اطفال را تا شش هفت سالگی با آب گرم باید شست وشو داد و پس از آن مقدار گرمی آب را بتدریج کم کرد تا رفته رفته با آب سرد عادت کنند

پرسش - منفذهای بدن چیست و چه فایده دارد ؟ - چربی پوست بدن از کجاست ؟

Parsbook.com

چرک چگونه پیدا میشود ؟ - بدن را چگونه و چند روز یکبار باید شست ؟ - چرا باید صورت را هر روز چند بار باید شست ؟ - آیا صورت را هم هر وقت باید با صابون شست ؟ چرا ؟ - فایده شستشوی با آب سرد و شروطش چیست ؟

حواس خمسه ۲

شامه

بوبوسیلهٔ هوا از دو سوراخ بینی داخل بینی میگردد ، و چون بی شامه میرسد پی از آن متاثر میشود و آن اثر را بمغز میرساند و مغز احساس بوی خوش یا ناخوش میکند ، انسان بوسیلهٔ شامه هوا و غذای فاسد را از غیر فاسد تشخیص میدهد .

دخانیات وعطر وخوردن غذاهای پرادویه شامه را ضعیف میکند وکسی که شامه اش ضعیف باشد ممکن است ندانسته غذائی فاسد بخورد یا هوائی بد وسالم تنفس کند و در نتیجه رنجور گردد بینی علاوه بر آنکه وسیلهٔ بوکردن است راه تنفس نیز میباشد و باید آن را پاکیزه ونظیف نگاهداشت .

ذائقه

انسان بوسیلهٔ ذائقه مزهٔ اشیاء را میفهمد وسیلهٔ ذائقه زبان است

Parsbook.com

که پیمای ذائقه در آن گسترده شده است

برای حفظ سلامت ذائقه باید از دود و مشروبات الکل دار پرهیز کرد زیرا این هر دو ذائقه را ضعیف میسازند ، اشخاصی که مشروبات الکل دار میخورند غالبا مبتلا بگرفتگی زبان میشوند و طعم غذا را هم خوب ادراک نمیکنند

پاکیزگی موی سر و بدن

موی نگهبان سر و مایهٔ زیبائی و آراستگی است ، سر را هر روز صبح با آب پاکیزه و خالص و هفته ای یک یا دو بار با آب گرم و صابون بشوئید و پس از شستن خوب خشک کنید و آنگاه شانه بزنید و اگر هر روز شستن میسر نباشد شانه زدن در هر روز را ترک نکنید .

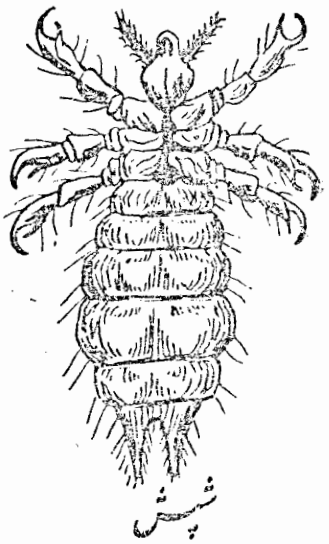

شپش

موی سر و بدن را اگر پاکیزه ندارید ممکن است لانهٔ رشک و شپش و بروز بعضی از بیماریهای پوستی مانند گچلی بشود شپش گذشته از اینکه جانوری زشت و پلید است میکروب امراضی مانند تیفوس را هم از بدنی ببدن دیگر نقل می کند و موجب انتشار و شیوع آن امراض میگردد در پاکیزه داشت و شستشوی موی سر این سه نکته را در نظر داشته باشید .

۱- چون صابون چربی را که سبب حفظ و نمو موی است زایل و موی را خشک

Parsbook.com

۲ - شانه ای که بکار میبرید پاکیزه و بی عیب ومخصوص خودتان باشد

۳ - از استعمال روغن ها و دواهائی که برای برق دادن ورنگین نمودن موی بکار میرود خودداری کنید زیرا این دواها در روغنها بموی زیان میرساند و مانع رشد و نمو و سبب ریزش آن میشود .

پرسش - درپاکیزه داشت موی سر چه باید کرد ؟ - ناپاک داشتن موی سر و بدن چه زیانها دارد ؟ - چه نکاتی را در پاکیزه داشت موی سر باید رعایت کرد ؟ - چرا شانهٔ هر کس باید مخصوص خودش باشد ؟.

تاثیر نبات وحیوان در زمین

سطح زمین تنها از آب و هوا متأثر نمیشود بلکه نباتات وحیوانات نیز پیوسته در آن اثر میکنند و شکل و حالت آنرا تغییر میدهند کمترین اثر نبات اینست که در زمین ریشه میکنند و ریشهٔ آن باطراف میدود و شکافها و رخنه ها در زمین ایجاد میکنند و آب و هوا از آن رخنه ها باندرون زمین راه مییابند و آثار خود را بظهور میرسانند مهمترین اثر نبات بوجود آوردن معادن زغال سنگست که شرح آن سابقا گذشت حیوانات که در خشکی زندگی میکنند تاثیر مهمی در زمین ندارند و اثریکه بر وجود

Parsbook.com

آنها مترتب میباشد اینست که تازنده اند از مواد زمین تغذیه میکنند وچون
بمیرند جسد آنها میپوسد وجزء خاک میشود ولی آثار حیوانات دریائی در اغلب
نقاط سطح وطبقات کرهٔ زمین موجود ومعلوم است .

در دریا انواع حیوانات بزرگ وکوچک فراوان واز همه بیشتر حیوانات
کوچک صدف دار است که هزاران ملیون از آنها در آب هر دریا شناور
ودائم در کار زادن ومردن میباشند .

صدف مردهٔ اینگونه حیوانات بته دریا فرو میرود وطبقه بطبقه در وسط گل و
لای مثل سنگ سخت میشود .

دیگر از جانوران کوچک دریائی که اثر آنها در زمین شگفت انگیز میباشد حیوانات
مرجانیند مرجان جز در آبهای گرم وشور وصاف وآرام زیست نمیکند وجز در
ساحل جزائریکه در منطقهٔ گرم واقعند یافته نمیشود مرجانها در یک محل جمع میشوند
وبتدریج آنهاکه در زیرند میمیرند وآنهاکه در بالا هستند زیاد میشوند . مرجانهای
مرده بفشار طبقات بالا بهم فشرده وسخت میگردند وطبقه ای از سنگ آهک
در زمین دریا تشکیل میدهند این طبقه مرجانی چیزی نه درشت تر وبلند تر میشود
تا از سطح دریا بالا میآید ومانند جزیره نمودار میگردد بادهای دریائی وسایر

و مرغان تخم نباتات را از خشکی و از جزائر دیگر بدان جزیره ها میبرند و میپراکنند تخمها بنای رُستن میگذارند و چندی نمیگذرد که سطح جزیره از انواع سبزه و درخت پُر میگردد و زمینی با صفا و خرم و حاصلخیز بوجود میاید .

قرقیزها

اثاثه - منازعه - اجتماعی - قوانین و مقررات - فراخ - تنظیف

قرقیزها قبایلی چادرنشینند که در دشتهای سبز و علفزار ترکستان روس مسکن دارند .

شغل عمدهٔ آنان گله داری و تربیت حیوانات اهلی مانند گاو و گوسفند و اسب است هیچوقت در یکجا نمانند و پیوسته از نقطه ای بنقطه دیگر کوچ میکنند چادرهای ایشان از چوب و شکل گنبد ساخته شده و رُوی آنها را نمد فراگرفته است نمد را از مو یا پشم حیوانات خود میبافند زنان و جمع کردن چادر بازنهای قبیله است و مردها مشغول گله چرانی و مواظبت از حیوانات خویشند کف چادرها را با قالیچه های زیبا که از پشم بافته شده است فرش میکنند . تمام اثاثه و لوازم زندگیشان سبک است و چیزهای سنگین که حمل و نقش دشوار باشد

ندارند ظرف و لوازم زندگیشان هم از چوب یا پوست است هر طایفه یا

عشیره ایشان که بعلفزاری تازه فرود آید نخست اسبها را آزاد میسازند تا چرا

ن شوند پس از آن گاو و الاغ و بعد از همه گوسفندها را بچرند سر
میدهند . قرقیزها اسبهای خود را بسیار دوست میدارند و از آنها
خوب توجه میکنند و برخلاف سرخ پوستان هر زمینی را که برای چرانیدن
حیوانات خود مناسب دانند گله خود را بدانسو میرانند .

در تابستان که هوا گرم و علفهای بیابان خشک میشود هر خانواده بارو
اسباب خود را می بندد و با حیوانات خود بآبادیهای مخصوصی که آب
و علف کافی دارد میرود .

قرقیزها مردمانی بسیار متهور و بی باکند اگر وقتی خانواده ای رمهٔ خود را
در زمینی که خاص دیگری است بچرا وادارد صاحب زمین بمنازعه بر میخیزد و
سرانجام جنگ سختی میان دو طرف درمیگیرد و جمعی کشته میشوند .

قرقیزها بیشتر از وقتها یا چشمه آب برمیدارند . در تابستان اغلب در
دامنه های کوه بسر میبرند ولی همینکه زمستان فرا رسید و هوا سرد شد
دوباره بجای خود باز میگردند . علاوه بر گله داری تجارت هم میکنند و هر سال
گوسفند و اسب و پشم و شیر و روغن بسیار بشهر نشینان میفروشند و در عوض
گندم و پارچه و ظروف چوبی از آنها میخرند .

Parsbook.com

غذای اصلی قرقیزها گوشت و ماست و شیر و پنیر است . در روزهای جشن و مهمانیهای باشکوه اسبی میکشند و گوشت آنرا کباب میکنند و میخورند. قرقیزها مردمانی صبور و بردبارند و تا بحدی تاب تشنگی و گرسنگی دارند که میتوانند دو روز بی آب و چندین روز بی غذا بسر برند . نان ندارند اما در عوض یک نوع آش از ارزن یا گندم میپزند که بسیار خوشمزه و لذیذ است چای و شیر بسیار میآشامند، و از شیر کره و ماست و پنیر و روغن میسازند خوراک دیگر آنها برنج است که بتازگی میان آنها معمول شده .

یکی از ایشان اگر گاو و گوسفندش کم شود و یا بطریقی دیگر از دست برود برای اینکه بکسی محتاج نگردد بزراعت میپردازد و هیچگاه بتنبلی و سستی تن در نمیدهد قرقیزها بی نهایت طالب آزادی و تنفس هوای گشاده و پاکیزه اند و از خانه نشینی خوششان نمی آید و تمام سال را بجز ایام زمستان در بیرون بسر میبرند و کمال خوشبختی هر کس این است که در زیر آسمان صاف بخوابد از پرتو ماه و ستارگان برخوردار گردد .

قرقیزها مردمی اجتماعی و نسبت بهم تا اندازه ای مهربان و وفادارند اگر یکی از آنها مرتکب کاری مخالف آداب و رسوم قبیله شود و بر طبق قوانین و مقررات

مخصوصی که دارند مجازاتش مینمایند .

لباس قرقیزها جبهٔ فراخ و بلندی از پنبه یا خز یا کتان است که آنرا خفتان مینامند در تابستان پیراهن و شلوار که در چکمه فرو میرود میپوشند کلاهشان پوستی و بزرگ است ثروتمندان و صاحبان گله و گوسفند جامه های مخملی زردوزی شده در بر میکنند و سر خود را با جواهر قیمتی زینت میدهند .

زنها سرشانرا با دستمالهای پنبه ای سفید می بندند و لباسشان شبیه بلباس مردهاست کار زنها قالی بافی و پخت و پز و تنظیف منزل است و کار مردها چوپانی و مواظبت گله بچه ها اغلب برهنه میگردند و گاهی هم پیراهن و شلوار کی بتن میکنند . دخترها مانند مادرشان لباس میپوشند .

۱- پرسش - محل قرقیزها را در روی نقشه نشان دهید - قرقیزها چگونه زندگی میکنند ؟ چه میخورند ؟ چه می پوشند ؟ - و چگونه خانه ها زندگی میکنند ؟ - چرا ؟ - کسب و کارشان چیست ؟ - چرا ؟ زندگی آنها با زندگی عربهای صحرانشین شمال افریقا و سرخ پوستان امریکا چه فرق دارد ؟ - چرا ؟ - در منزل کدام یک از این سه گروه میل دارید مدتی زندگانی کنید ؟ - چرا ؟ -

۲ - این لغتها و جمله ها را معنی کنید = عشیره - قبائل - گوسفند را بچه دین سر میدهند - پرتو - از پرتو ماه برخوردار گردد - آدم اجتماعی . -

Parsbook.com

حواس خمسه

« سامعه »

گوش را بسه قسمت تقسیم کرده اند :

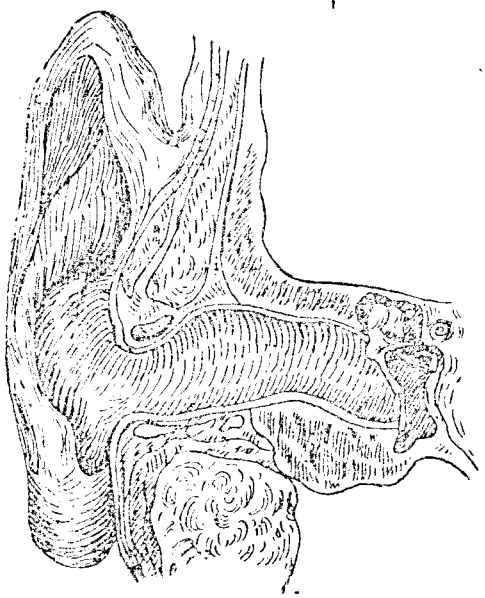

اول پرده دستوراخ گوش است که در دو طرف سر دیده میشود انتهای این

Parsbook.com

قسمت پرده گوش است .

دوم طبلهٔ گوش است که چهار استخوان دارد .

قسمت سوم پردهٔ گوش است که جایگاه پی سامعه است ، درون این قسمت ماده ایست مایع که سر پی سامعه در آن شنا در میباشند .

خداوند در سوراخ گوش مایعی تلخ و چرب و چسبنده قرار داده است که مانع دخول غبار و ذرات هوا یا حشرات است گوش را باید مانند دیگر آلات حس پاکیزه و نظیف نگاهداشت و سوراخ آنرا از کثافت و گرد و غبار پاک کرد اهمال و مسامحه در تنظیف گوش سبب ثقل[1] سامعه و منجر[2] بکری میشود .

شنیدن آوازهای بسیار قوی از نزدیک برای سامعه مضر است و باید از آن پرهیز کرد .

۱ـ سنگینی ۲ـ منتهی .

پسرک پُردل

در شهر هارلم از شهرهای هلند پسرکی پطرس نام زندگی میکرد. خانه‌اش در کنار ترعه‌ای بود چنانکه میدانید در هلند ترعه فراوان و نقاطی که سطحش از سطح دریا پست‌تر باشد بسیار است. شهر هارلم نزدیک بدریا است در یکی از این نواحی قرار دارد، در این شهر هم مانند بسی از شهرهای دیگر هلند سدهای دراز و پهن ساخته‌اند که آب دریا خانه‌ها و مزرعه‌ها را فرو نگیرد و بر بالای دیوار بعضی از سدها خانه‌ها بنا کرده و درختها کشته‌اند.

پطرس غالباً از مادر میخواست که سرگذشت روزگارانی که دشمنان بهلند روی میآوردند و هلندیان بناچار سدها را می‌شکستند تا از رود آنها جلوگیری کنند باز گوید. پطرس پیشتر حکایتی از مادر شنیده بود که وقتی باد و طوفان چنان موجهای دریا را بجان سدها انداختند که سدها تاب نیاوردند و شکست خوردند و زمینهای هلند را که از سطح دریا پست‌تر است بآب تسلیم کردند. آب تا بام خانه‌ها را فرو گرفت و چه بسیار آدم و نبات و حیوان را نابود ساخت.

پدر پطرس که یکی از نگهبانان سدهای هارلم بود هر روز بشکار گشاد

میپوشد و کفش چوبین بر پای میکرد و بسرکشی سدها میرفت پطرس کوچک

از مادر پرسید چرا پدرم هر روز باید بنگهبانی سد برود، مادر گفت اگر زود دزه ای

آب از رخنه ای بتراود چیزی نخواهد گذشت که اندک اندک خیلی میشود و قطره قطره سیلی میگردد و پس از آن معلوم است که بر سر من و تو و پدرت و همسایگان و اهل شهر چه خواهد آمد ، پطرس پرسید اگر رخنه ای در سد پیدا شود و پدرم نباشد چه میتواند رخنه را ببندد مادر بشوخی گفت انگشت پسرکی کوچک حال بیش از این مرا از کار باز مدار واقعاً مادر پطرس کار زیاد داشت گاهی کف اطاق را با صابون شست و شوی میداد و زمانی اثاثیهٔ اطاق را گرد گیری میکرد و لباسهای چرک را می شست و اطو میزد و همینکه این کارها تمام میشد خیاطی میکرد .

در زمستان سراسر ترعهٔ نزدیک خانهٔ پطرس یخ می بست وقتی که پطرس میخواست بمدرسه و پدرش و نبال کار و مادرش برای خرید بیازار بروند همه روی یخ سُر میخوردند و میرفتند و از این کار لذت میبردند .

هنگام بهار یخها آب میشد و درختان بید کنار سدها برگهای پر مانند سبز و تازهٔ خود را بیرون میریختند و مزارع دور و بر خانهٔ پطرس همه غرق گلهای لاله میگشت . پطرس گاهی باین گلهای زیبا نظر میکرد و میگفت خدای نکند که وقتی سدی بشکنند و این عروسان چمن را غرق کند .

Parsbook.com

در یکی از روزهای نخستین بهار که یخها تازه آب شده بود و گلهای لاله از زمین سر میزد و لک لکها هم که از سرمای زمستان بزمینهای گرم جنوب هجرت کرده بودند اکنون دسته دسته در آسمان بلند نمودار میگشتند مادر پطرس اورا بخانه یکی از دوستان ده نزدیک بقاصدی فرستاد . پطرس میرفت و چرخهای آبکش کنار ترعه را می شمرد و میدید که باد چگونه پره های آنها را بحرکت میآورد . گاهی هم بقایقهائی که آهسته آهسته روی ترعه ها شناور بودند برمیخورد و زمانی با برهای سفیدی که در آسمان حرکت میکردند نظر میافکند درختان بید را هم میدید که از آمدن فصل بهار خبر میدادند .

آفتاب نزدیک بغروب بود که پطرس از ده برمیگشت با دو برابر نمیوزید . پره های چرخها همه بحرکت بود قایقها بر روی آب دیده نمیشد هوا آن بآن تاریک تر میگشت . غوکان در آب و پرندگان از درخت بنالش درآمده بودند پطرس مدتی جز این و صدای پای خویش چیزی دیگر نمی شنید . ناگاه صدائی چک - چک - چک بگوشش رسید زود بستدی نزدیک شد آب قطره قطره از رخنهٔ سد میچکید . بی درنگ بیاد

گفتهٔ مادر افتاد که اندک اندک خیلی میشود و قطره قطره سیلی میگردد و آب
همه جارا میگیرد و هر چیز را از میان میبرد انگشت کوچک پسرکی رخنه را می بندد
پطرس انگشت کوچک را جلو چشم خود نگاه داشت و نظری بسیار انداخت.
پاسی از شب گذشته بود. آدمی دور و بر دیده نمیشد پسرک انگشت
خود را بر رخنه فرو برد. دیگر آب نچکید اما انگشتش سرد شد با خود گفت
دیری نخواهد گذشت که روزنه ای از اینجا گذر خواهد کرد با و میگویم که پدرم را
خبر دهد. مدتی گذشت. بسیار تکیه داد. مه سراسر ترعه را گرفت. غوکان
دیگر آواز نمیدادند. پرندگان همه بخواب رفتند. هیچکس نیاید. دست
پطرس کم کم بیحس میشد اما جرأت نداشت که انگشت خود را از رخنه بیرون
آرد چه اگر چنین میکرد اندک اندک خیلی میشد و قطره قطره سیلی میگشت و آب
مزارع و خانهٔ پطرس را فرو میگرفت و پدر و مادر و اهل شهر را غرق
میساخت. بیچاره پطرس دستش یکباره گرخ شد با خود گفت این چه مصیبت
است که نه آینده ای می بینم و نه روزنه ای ناچار بفریاد آمد که پدر جان
پدر جان زود بیا - اما جز آواز ضعیفی از پرنده ای بر شاخ بید مه آلودی
جوابی بگوشش نرسید عرصه بر او تنگ شد، باز با خود میگفت دست بر نمیدارم

تا جان در بدن دارم ایستادگی می کنم بازیچه نیست مادر و اهل شهر نابود میشوند
چه عیب دارد که من فدای پدر و مادر و همشهریان خود گردم سرش گیج میخورد
شب چون قیر تاریک بود . بومی نوحه میکرد . پطرس در حالیکه از ریزش
اشک خود جلوگیری میکرد گفت ای بوم برو و بپدرم بگوی که من از رخنهٔ
سد دست بردار نیستم باید بمانم تا بیایی یا بمیرم بوم جواب نداد .

شب رفته رفته بپایان رسید روشنایی ضعیف در آسمان پدید آمد مه از
میان رفت کم کم آفتاب برآمد پطرس خود را کنار سد جمع کرده بود و هنوز
انگشتش در رخنه سد بجای بود .

پدر و مادر پطرس چندان مضطرب نبودند چه گمان میکردند پسر شب را
در خانهٔ دوست بروز آورده و صبح برخواهد گشت . هنگام خوردن صبحانه
پطرس نیامد مادر پریشان گشت و بشوهر گفت عجب است که پطرس هنوز
نیامده است . شوهر گفت مطلبی نیست . میآید . معلوم میشود که در ده صبحانه
خورده و حرکت کرده . اکنون که من برای بازدید سدها میروم شاید در راه
باو برخوردم .

پدر پطرس از کنار ترعه ها خرامان خرامان میرفت و بر سدهای آب دقت

Parsbook.com

نظر میکرد . هنوز چندان راهی نرفته بود که چشمش بسیاهی خورد و با خود گفت این سیاهی چیست ؟ نزدیک شد . طفلی را دید که تکیه بر سدّ زده و خود را جمع کرده و یک دست را بالای سر گذارده و انگشت دست دیگر را در رخنه سدّ فرو برده است نزدیک تر آمد پطرس را در آن حال دید . عجب ! پطرس اینجا چه میکنی و این حال چیست ؟ شتاب کن مدرسه ات دیر میشود پطرس صورت رنگ پریدهٔ خود را بلند کرد . پدر جان جلو رخنهٔ آب را گرفتم مادرم بارها گفته : اندک اندک خیلی میشود و قطره قطره سیلی میگردد و آب همه جا را فرو میگیرد و خانهٔ ما و همشهریان را از پای بست ویران میکند . این بگفت و از خستگی چشم برهم نهاد و طاقتش برفت .

پدر زود دست خود را در کمر پسر پیچید و انگشتش را از سدّ بیرون آورد رخنه را موقت بست سپس پسر را بر دوش گرفت و بخانه برد . مادر دست و پای او را مالید و چیزهای گرم باو خورانید و در رختخواب نرم خوابانید . پطرس چنان بخوابی عمیق فرو رفت که گویی بیدار شدنی نبود پدر همسایگان را خبر داد تا رخنه را باتفاق ببندند . همسایگان که سرگذشت پطرس را شنیدند همه باتفاق گفتند آفرین باد بر این شیر پاک - مرحبا بر این شجاعت و دلیری .

Parsbook.com

خوشا بحال پدر و مادری که چنین فرزندی دارند . پطرس مردی بزرگ و خیرخواه خواهد شد . خدا او را بپدر و مادرش ببخشد .

حواس خمسه ۴

باصره

انسان با چشمان خود اجسام را می بیند و شکل و رنگ و اندازهٔ آنها را تشخیص میدهد .

چشم در گودی قرار دارد تا از صدمه و آسیب محفوظ بماند و در اطراف آن پلکها و مژگانها آنرا از گرد و غبار و دود و ذرات هوا نگاه میدارد .

چشم شش عضله دارد و بوسیله این عضلات است که در حدقه گردش دارد بچپ و راست و بالا و پائین حرکت میکند کرهٔ چشم که عامهٔ آنرا تخم چشم میگویند از چند پرده تشکیل یافته است .

یکی از پرده ها سفیدی چشم است و آن پرده ای است بسیار شفاف که تمام سطح چشم را فرا گرفته و حافظ آنست .

پردهٔ دیگر سیاهی چشم است که در زیر سفیدی و در وسط قرار دارد و در میان

آن سوراخی است گرد که روشنائی از آن داخل چشم میشود و آنرا مردمک

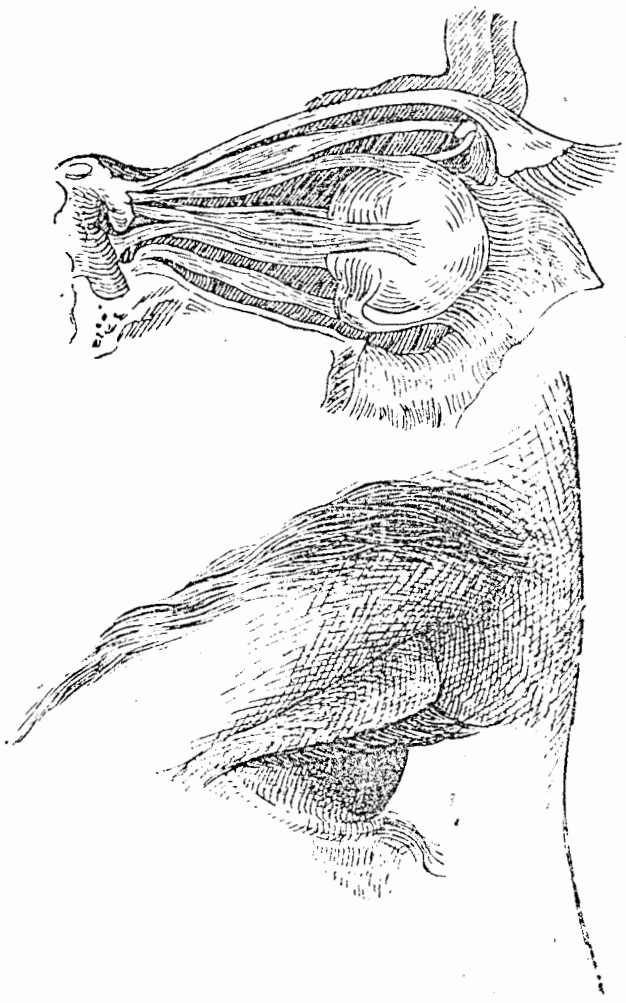

می نامند . در زیر سفیدی و سیاهی پردهٔ دیگر است که پیهای چشم بر آن

Parsbook.com

منتشر میباشند، روشنائی که از مردمک داخل چشم میشود صورت اجسام را بر روی این پرده منعکس میسازد پی صورت را بمغز منتقل میکند و دماغ جسم را می بیند.

نقاشی

از روی شکل چشم نقاشی کنید:

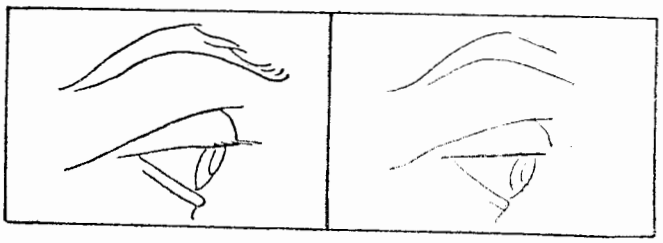

اول مانند دست راست کمرنگ بکشید اگر دست بود مثل شکل دست چپ کامل و پررنگ نمائید.

Parsbook.com

بهداشت چشم ۱

چشم عضوی بسیار لطیف است و کمتر اتفاق میافتد که کارش از هر جهت بی عیب و نقص باشد جز اینکه برخی از عیبهای آن را مردم متفت نمیشوند و در صدد علاج بر نمیآیند و از آن جمله عیبهای نزدیک بینی و دوربینی و ضعیفی است که در بسیاری از مردم دیده میشود .

چشم نزدیک بین چیزها را از نزدیک می بیند لیکن از دور تشخیص نمیدهد بر عکس چشم دوربین که از دور می بیند و از نزدیک تشخیص نمیدهد ، و چشم ضعیف از کار کردن بزودی خسته میشود .

اگر آنچه را که بر تخته سیاه مینویسند از پائین کلاس نتوانید بخوانید و در وقت نوشتن یا خواندن مجبور باشید که صفحهٔ کاغذ یا کتاب را نزدیک چشم بیاورید ، چشمتان نزدیک بین است .

و اگر چیزهائی را که در اطاق درس و صحن مدرسه است بخوبی ببینید لیکن از خواندن و نوشتن و مانند آن در زحمت باشید چشمتان دوربین است .

و اگر پس از اندکی خواندن و نوشتن یا خیاطی کردن سرتان درد بگیرد یا چشمتان خسته و تار یا دردناک و یا سرخ شود چشمتان کم قوت و ضعیف است

Parsbook.com

در هر یک از این سه حالت چشمتان را بچشم پزشک نشان دهید و او پس از معاینه و تشخیص علت عینک مخصوصی بشما خواهد داد که چون بر چشم بگذارید دور و نزدیک را واضح و روشن ببینید و چشمتان از کار کردن خسته نشود .

کندی ذهن و دیر فهمی برخی از نوآموزان بسبب عیبناکی چشمشان است و اگر عیب چشمشان رفع شود دیر فهمی و کندی ذهنشان هم رفع می شود .

پرسش - چرا کمتر چشمی از هر جهت بی عیب و نقص است ؟ - سه عیب متم چشم که در بسیاری از مردم هست و اغلب ملتفت نمی شوند چیست ؟ - چشم نزدیک بین چگونه است ؟ - چشم دور بین چه طور ؟ - چشم ضعیف چه طور ؟ - از کجا می فهمید که چشمتان نزدیک بین یا دور بین یا ضعیف است ؟ - در چه وقت باید بچشم پزشک مراجعه کنید ؟ - او چه چیز بشما خواهد داد - کندفهمی نوآموزان همیشه بسبب ضعف قوای دماغی آنهاست یا علت دیگر هم ممکن است داشته باشد

بهداشت چشم ۲

اگر میخواهید چشمتان همیشه سالم و دیدش خوب باشد

۱ - از خواندن و نوشتن و مانند آن در محلی که روشنی بسیار تند و قوی یا بسیار ضعیف است بپرهیزید.

۲ - در وقت کار کردن طوری بنشینید که روشنی از طرف چپ یا از پشت سر از بالای شانهٔ چپتان (مطابق شکل) بتابد

۳ - در روشنی هنگام غروب یا طلوع آفتاب که آمیخته بتاریکی و ضعیف است

ازخواندن ونوشتن و دوختن و مانند آن بپرهیزید .

۴ - بچیزی که روشنی یا برق یا رنگش زننده وخیره کننده چشم است نظر مدوزید .

۵ - چیزی که میخوانید یا میدوزید یا برآن میبویسید باید بیست تا سی سانتیمتر ازچشمتان دور باشد .

۶ - درحال راه رفتن وسواری درشکه واتومبیل اسب واستر ومانند آن چیزها مخوانید زیرا خطا متحرک مینماید ونظرکردن بدان بچشم زیان میرساند .

۷ - چشم راچندین ساعت متوالی بخواندن ونوشتن ومانند آن مشغول مدارید .

۸ - هروقت چشمتان ازکارکردن خسته شد کار را فوراً کنار بگذارید تا چشم استراحت کند .

۹ - چشمهای خود را ازگرد وغبار ودود محفوظ دارید .

۱۰ - گاهی چشمها را با آب چای یا آب جوشیده نیم گرم بشویید .

۱۱ - درمعاشرت باکسانی که چشمشان مبتلا بمرض سرایت کننده است احتیاط باشید .

۱۲ - اگر درکارکردن چشم خود عیب ونقصی یافتید فوراً بچشم پزشک مراجعه کنید .

Parsbook.com

پرسش - روشنی بسیار تند و روشنی بسیار ضعیف در چشم چه اثر میکند؟ برای سالم ماندن چشم هنگام کار کردن چگونه باید نشست؟ - چرا؟ - خواندن و نوشتن در وقت غروب یا طلوع آفتاب چرا خوب نیست؟ چرا بچیزی که چشم را میزند نباید نظر دوخت؟ - فاصلهٔ میان چشم و کاغذی که بر آن مینویسیم چه قدر باید باشد؟ خواندن در حال راه رفتن و سواری خوب است یا بد؟ چرا؟ بچه جهت چند ساعت متوالی نباید خواند و نوشت؟ وقتی که چشم از کار کردن خسته شد چه باید کرد؟ چشم را از چه چیز باید محفوظ داشت چشم را هر صبح با چه چیز باید شست؟ برای سلامت چشم در معاشرت با چگونه اشخاص باید احتیاط باید بود؟ چه وقت بچشم پزشک باید رجوع کرد؟

لغت محل - جای متوالی = پی در پی

کوه آتش فشان

عواملی که در تغییر سطح زمین مؤثرند بعضی در بیرون و بعضی توی زمین میباشند عوامل بیرونی آب و هوا و نبات و حیوان است که تأثیر آنها در سطح زمین گفته شد عوامل توی زمین زلزله و آتشفشانی است که اوضاع روی زمین را عوض میکند.

Parsbook.com

کوه یا تپهٔ آتشفشان مخروطی شکل است و در قلهٔ آن دهانه‌ای قیف مانند وجود دارد

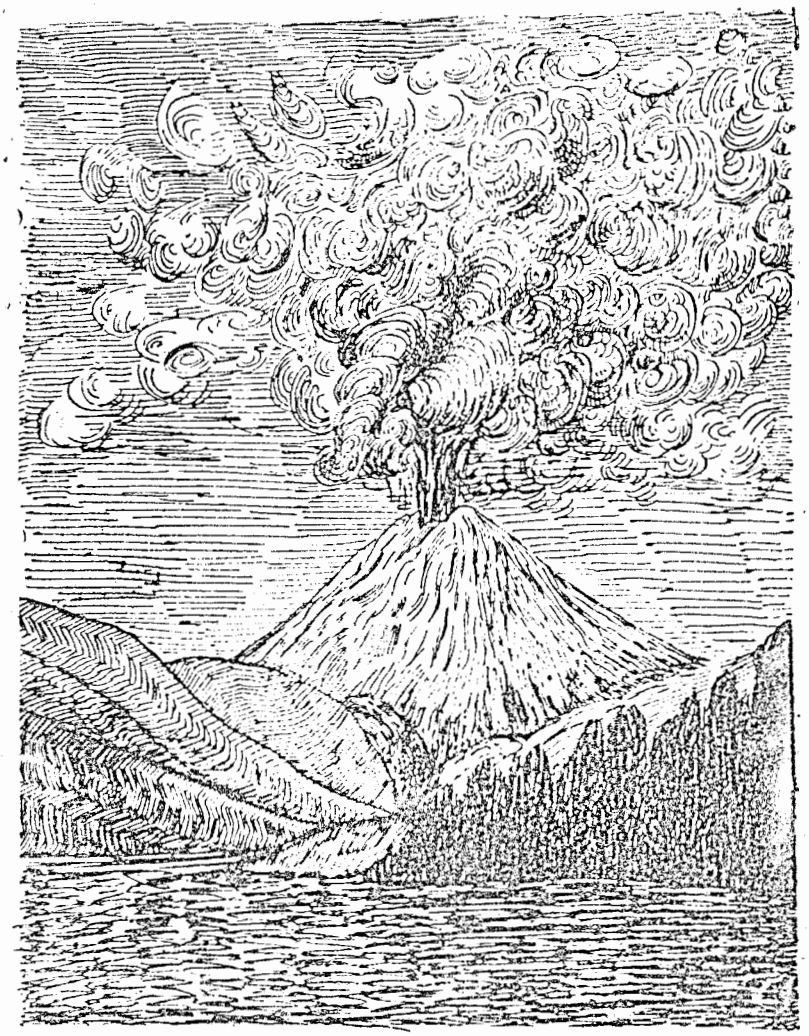

کوه آتش فشان

و از آن دهانه بخار و دود و مواد آب شده و سوزان و خاکستر و سنگ

خارج میشود، معبر یکه دود و بخار و دیگر مواد از آن بالا میاید در وسط مخروط و موسوم بتنورهٔ آتش فشانست تنورهٔ آتشفشان یک سرش مربوط بتوی زمین و سر دیگرش همان دهانه است که بر قلهٔ مخروط و گاه در پهلوی آن واقع میباشد کوههای آتش فشان اغلب در ساحلهای دریا و یا در جزائر واقع میباشند و ازین روی سبب اینگونه آتش فشان را چنین فرض کرده اند که زمین در بعض اوقات بواسطهٔ حرارت مرکزی میلرزد و پوستهٔ آن یک یا چند شکاف برمیدارد و آب دریا از آن شکافها توی زمین که از شدت حرارت گداخته و برافروخته است میرود و بتأثیر حرارت بخار میشود بخار رو ببالا میاید و بر پوستهٔ زمین فشار میآورد پوستهٔ زمین بفشار بخار بلند میشود و از سطح زمین بشکل مخروطی بالا میآید قلهٔ مخروط بزور بخار باز دهانهٔ آتش فشان ظاهر میشود و از دهانه دود و بخار با مواد گداخته و سوزان بنای جوشیدن میگذارد آتشفشانی در ته دریا نیز حادث میشود و در این حالت در سطح دریا جوش و خروش بظهور میرسد و گاه از مواد آتشفشانی جزایر تازه بوجود میآید در محلی که آتش فشانی در کار بروز و ظهور است اول زمین لرزه های پی در پی رخ میدهد و از توی زمین آوازهای ترسناک شنیده میشود و چشمه های اطراف میخشکد و دنبال این علامات

Parsbook.com

و آثار بناگاه بانگی بسیار هول انگیز بر میخیزد و این بانگ شکافتن و باز شدن دهانهٔ آتش فشان است بلا فاصله دود و بخار غلیظ از دهانه آتش فشان بیرون میآید و مانند ستونی بزرگ در هوا زبانه میکشد و پس از آن مواد آتشفشانی شروع بجوشیدن میکنند بلندی ستون دود و بخار در ابتدا بسیار است ولی بتدریج کم میشود و دود و بخار بالاخره مانند چتر یا خیمهٔ وسیع بر فراز کوه و نواحی نزدیک آن میایستد و فضا را چون شب تیره و تار میکند و پیوسته شعله های زرد و سرخ و سبز و کبود از آن نمودار میگردد .

کوه آتش فشان-۲

مواد یکه از دهانهٔ آتش فشان خارج میشود سه قسم است :

اول - مواد جامد از قبیل خاک و خاکستر و گل و سنگپاره های خرد و بزرگ این مواد بهوا جستن میکنند و بر زمینهای اطراف میبارند خاکستر آتش فشان در بعض اوقات مدتی در هوا آویخته میماند و تا مسافتی بسیار دور میرود و بالاخره بر سطح زمین می نشیند اگر آتش فشان در ساحل دریاچه یا دریا باشد خاک و خاکستر آن در آب میریزد و زمین بالا میآید و جزیره یا شبه جزیره تشکیل میابد

دوم - مواد گداخته که مانند نهری از دهانهٔ آتشفشان میجوشد و با شعله ای

Parsbook.com

فراوان و پر قوت و آوازی هولناک و بوئی ناخوش سراسر میگردد و بهر مزرعه و جنگل و ده و قصبه و شهر که بگذرد آنرا درهم میشکند و نابود میسازد .

سوم - گازهای مختلف و ابرهای سوزان است که با مواد دیگر خارج و در اطراف فضا منتشر میگردد و بحرارت و عفونتی که دارد مردم و حیوانات را خفه و هلاک میکنند

کوه آتش فشان پس از آنکه مدتی آتش فشانی کرد خاموش میشود و بعض کوهها پس از مدتی خاموشی بار دیگر شروع بآتشباری میکنند و هر قدر زمان خاموشی طولانی تر باشد آتشباری جدید سخت تر خواهد بود از دهانهٔ آتش فشانهای خاموش تا مدتی گازهای مختلف خارج میشود و در اطراف آنها چشمه های آب گرم و معدنی بسیار دیده میشود .

فردریک کبیر و آسیابان

مقدمه - فردریک کبیر پادشاه پروس (آلمان) خانه ای داشت در پتسدام نزدیک برلین که نام آنرا « خانهٔ بی غم » گذاشته بود و پس از کارهای سخت روزانه برای استراحت و رفع خستگی باین خانه میرفت و اغلب

که در نمایشنامهٔ ذیل میخوانید در این خانه گذشته است در صبح یکی از روزهای تابستان ۱۷۶۴ میلادی است که تازه فردریک جنگ هفت ساله خود را بپایان رسانیده و در کتابخانهٔ خود تنها نشسته است بازیگران نمایش عبارتند از فردریک کبیر (پادشاه) - رئیس دفتر فردریک کبیر - پیشخدمت - آسیابان

پادشاه - چه قدر خوشحالم که دوباره در این تابستان باین خانه آمده‌ام و با آسودگی میتوانم چند روزی براحت بگذرانم افسوس که در تمام مدت این جنگ خانمانسوز فرصت اینکه شبی را بخیال فارغ در این خانه بگذرانم نداشتم جنگ چه چیز موحش و خطرناکی است چه مصائبی برای مردم پیش میآورد چه قدر ثروت و مکنت بیهیت از بین میرود چه اندازه خانه و شهر میسوزد و خراب میشود چه قدر زمینهای حاصلخیز لم یزرع و معطل میماند. خدارا شکر که پس از هفت سال جنگ تمام شد حالا اگر خدا بخواهد تدریجاً خرابیها خواهم پرداخت و در این کار ملت و من دشواریهای فراوان داریم اما بخواست خدا و کوشش و جد تمام این کارها را باهم انجام خواهیم داد. تا تمام خانه‌های خراب تعمیر نگردد و کلیهٔ افراد کشور صاحب خانه و آسوده نشوند راحت

نخواهم نشست (رئیس دفتر وارد میشود) .

رئیس دفتر - اعلیحضرتا نامه هائی که باید قرائت و امضاء فرمایند و همچنین نقشه های قلاع دهاتی را که خواسته بودید بحضور آورده ام .

پادشاه - بسیار خوب بگذار تا ببینم کار دیگری هم داری ؟

رئیس دفتر - بلی اعلیحضرتا ملاکان وزارعان برای بورگ اجازه میخواهند بحضور برسند .

پادشاه - زارعان و ملاکان میخواهند مرا ببینند ؟ مگر نمیدانند که من روزهای چهارشنبه در پسدام در دهکده بار عام میدهم ؟ بآنها بگو بآنجا بیایند و مطالب خود را در آنجا اظهار کنند .

رئیس دفتر - اطاعت میشود .

پادشاه - قبل از رفتن پنجره ها را باز کن تا قدری هوا و آفتاب وارد اطاق بشود .

(رئیس دفتر پنجره ها را باز میکند و خارج میشود)

پادشاه - (تنها - بروزنامه ها و مراسله ها نگاه میکند) - همه گرفتاری! همه زحمت! آه چقدر گرفتارم! صاحبان این نامه ها همه تقاضای کمک

Parsbook.com

میکنند ای مردم کشور من بخوبی میدانم که همه شما صدمه و رنج دیده اید .
ولی قدری فرصت دهید تا خانه های شما را از نو تعمیر کنم و کلیه خرابیها را مرمو
سامانی دهم آن وقت شما همه راحت خواهید شد و من هم بسرور و شادمانی
و سرفرازی بشما و کشور بزرگ خود خواهم نگریست .

خوب ! خوبست که مشغول کار شوم (پشت میزی می نشیند و بمطالعه نقشه ها
میپردازد و در این اثنا از بیرون صدای آسیائی بگوشش میرسد با کمال تعجب از
پشت میز بلند میشود و پنجره ها را می بندد) خدایا این دیگر چه رنج و مصیبتی
است ! روز و شب ، شب و روز متوالیاً باید صدای گوش خراش آسیا را
بشنوم ، من دیگر نمیتوانم اینجا کار کنم . در چنین محیط ناراحت کار کردن
ممکن است ؟ الآن دستور میدهم آسیا را خراب کنند (زنگ میزند پیشخدمت
وارد میشود)

پیشخدمت - (تعظیم میکند) - قربان چه فرمایشی است ؟ .

پادشاه - شخصی را عقب آسیابان بفرست و بگو که با او کاری دارم زود بیاید

پیشخدمت - اطاعت میشود - (خارج میشود و پس از چند دقیقه در اطاق را
میکوبد و پس از کسب اجازه وارد میشود)

Parsbook.com

پیشخدمت - قربان آسیابان حاضر است .

پادشاه - بگو بیاید تو

آسیابان - سلامت باد اعلیحضرت - پیشخدمتِ اعلیحضرت پیغام داد که برای شنیدن اوامر همایونی حاضر شوم زهی شرف و افتخار جان نثار!

پادشاه - آسیابان میدانی که سالها است ما در جوار یکدیگر زندگی میکنیم و بزرگترین آرزوی من این بوده و هست که با همسایگان خود در نهایت صلح و صفا زندگی کنم ولی این بشرطی است که از همسایگان نیز آزاری بمن نرسد اکنون چند وقت است صدای آسیای بادی تو مرا در زحمت میدارد و از کار مانع میشود شاید علت پیری من باشد که کمترین آواز حواسم را پریشان میکند در هر حال فعلاً بیش از این تحمل آزار ندارم و بایستی بفکر چاره برآئی .

آسیابان - قربان متأسفم از اینکه نغمهٔ موزون آسیای من باعث پریشانی خاطر اعلیحضرت همایونی میگردد .

پادشاه - گفتی نغمهٔ موزون !

آسیابان - بلی قربان آواز این آسیا بگوش من چون الحان مرغان

Parsbook.com

خوشگوی است در روحم را قوّت می بخشد این آواز در شیرخوارگی هنگام خواب در گهوارهٔ مرا لالائی میگفته است با این آواز من بزرگ شده ام همین آواز ساز عروسی من بوده است زنم هنگامی که نخستین بار قدم بآسیا گذاشت این آواز با دخوش آمد گفته است هنگام تشییع جنازهٔ او هم ساز فراق را بگوش من رسانده است نغمهٔ این آسیا در حقیقت شریک عمر من بوده است

پادشاه - اما آسیای تو حالا کهنه شده و ساز آن ناساز است، بهتر است دستور دهم آنرا خراب کنند و . . . . . .

آسیابان - (درحال تعجب !) - اعلیحضرتا مقصودتان خراب کردن آسیای من است ؟

پادشاه - بلی منظورم آسیای تو است هرقیمتی که میخواهی بگو من بی گفتگو آنرا خواهم پرداخت .

آسیابان - این آسیا از پدرم بمن ارث رسیده و او بمن وصیت کرده است که جز در هنگام فقر و پریشانی آنرا نفروشم این آسیا چند پشت از مدر بمن رسیده و این یادگار رشابت خانواده من است و پیش از

تمام ذخائر دنیا پیش من قیمت دارد .

پادشاه - اهمیت ندارد در عوض بابولی که بتو میدهم میتوانی آسیای بهتر و تازه تری بسازی که از هر جهت ضرر ترا جبران کند حال بگو به بینم چه مبلغ میخواهی ؟.

آسیابان - (با کمال تأسف) من دلبستگی کامل باین آسیا دارم و آسیای دیگری نمیخواهم و بخشش اعلیحضرت همیونی را هم نمیتوانم قبول کنم .

پادشاه - خوب اگر نمیتوانی پیشنهاد مرا قبول کنی من هم نمیتوانم بحرف تو گوش بدهم من نظر خودم را گفتم بعد از این هر اتفاقی بیفتد تقصیر تو است نه من تصمیم گرفته ام آسیا را خراب کنم .

آسیابان - نمی توانم اصلاً باور کنم که اعلیحضرت همیونی چنین بی لطفی نفرمایند و بفرض اینکه چنین تصمیم گرفته باشند من هم ناچار بدادسرای برلین مراجعه و تقاضای دادرسی خواهم کرد .

پادشاه - (پس از لحظه ای تفکر) - ای آسیابان شریف حق با تو است من از فکر خود منصرف شدم و بقوت قلب و شهامت تو مرحبا می گویم چیزی که ما در این دوره بیش از همه چیز بدان محتاجیم وجود مردمان پر دل و ترس است

آسیای تو بجای خود خواهد ماند و کسی را حق تعرض بآن نیست .

آسیابان - تشکرات قلبیه خود را تقدیم پیشگاه اعلیحضرت همایونی مینمایم و خاطر شما را مطمئن میسازم تا زمانی که کشور ما پادشاهی عادل و مهربان چون اعلیحضرت دارد مردم کشور نیز جان نثار او خواهند بود .

- پرسش - فردریک کبیر بچه جهت میخواست آسیای بادی را خراب کند ؟ - آسیابان از چه جهت بآن علاقه داشت و مایل نبود خراب شود ؟ - در مقابل تصمیم فردریک که آسیا را خراب کند آسیابان چه گفت ؟ - صفت آسیابان چه بود ؟ - صفات فردریک چه ؟ آیا کسی حق دارد بدون رضایت صاحب آن خانه ای را تصرف و یا خراب کند ؟ - در صورتیکه کسی چنین کاری را بکند مرجع دادرسی او کجا است ؟

- نمایش - اگر از این نمایشنامه خوشتان آمده است آنرا در کلاس تکرار کنید چهار نفر شاگرد یکی فردریک کبیر یکی مشیخدمت یکی رئیس دفتر و یکی آسیابان بشود و هرکدام نقشی که باو سپرده شده در حضور آموزگار و همکلاسان ادا کند .

بلندو پستیهای روی زمین

مغز زمین که در حال سوزندگی و گداختگی است بتدریج سرد و بهم کشیده و جمع میشود و در نتیجه پوستهٔ زمین مانند پوست سیبی که در حال خشکیدن است چین میخورد و در سطح آن فرورفتگی ها و برجستگیها پیدا میشود و زمینها بعضی بگودی میافتند وبعضی بلند میشوند .

این اثر از روزیکه پوستهٔ زمین بوجود آمده است تا بامروز برقرار بوده و بعد ازاین نیز خواهد بود دلیل براین مطلب آنکه معدنهای زغال سنگ که یکوقت جنگلهای وسیع و برروی زمین بوده اند امروز در زیر زمین قرار دارند وصدفهای دریائی که در روزگاران پیش در ته دریا سخت و سفت گردیده اند اکنون در کوه ها بلند دیده میشوند ، اغلب این زمینها بواسطه حرکتهای آرام که توی زمین بوقوع پیوسته است اندک اندک بالا و پائین شده و در ظرف سالهای فراوان بحد کنونی رسیده اند معلوم است که بعد ازاین نیز اینگونه تغییرات در سطح زمین روی خواهد داد و بسیاری از دریاها خشک و بسی از خشکیها دریا خواهد شد منتها این کار طوری آهسته و کند و تدریجی است که اثر آن در یک سال و ده سال و صد سال معلوم نمیشود .

Parsbook.com

بسیاری از کوه های بلند و دریاهای عمیق که در زمین می بینیم بهمین ترتیب بوجود آمده و بهمین ترتیب تغییر خواهند یافت .

و بنابراین میتوانیم سرد شدن مغز زمین و حرکات آرام و نامحسوس را که از آن ناشی میشود از دیگر چیزها که سطح زمین را تغییر میدهند بزرگتر و اثر آنرا مهمتر و شدیدتر بدانیم

از افسانه های قدیم ایران

کیکاوس

خودکام(۱) - استوار - نگونسار - که - مه - نغز - زی - نکوهش

پرخاشجوی - بیارسان - شارسان - منشور - تشویر

کیکاوس از پادشاهان داستانی ایرانست .

این پادشاه بسیار تند خو و خودکام بود و رفتاری داشت که ایرانیان نمی پسندیدند .

از کارهای شگفت انگیز او یکی اینکه وقتی خواست بآسمان رود و خورشید و ماه و ستارگان را از نزدیک بنگرد و بر از سپهر آگاهی یابد ، دستور

---

۱ - خودکام ، خودکامه : مستبد و خودرای ، آنکه در کارها میل و رای خود را بکار بندد و سخن دیگران گوش نکند .

Parsbook.com

داد چند بچهٔ عقاب از آشیانه ربودند و آنها را الجباب مرغ دیگر پرورش

کیکاوس

دادند تا بزرگ شدند و نیروی تمام گرفتند ، آنگاه فرمان داد تا تختی استوار

ساختند و از چهار سوی تخت نیزه ها برآوردند و بر سر هر نیزه برهای بریان درآویختند، سپس عقابها را تخت بست و خود بر آن نشست. مرغان برای ربودن و خوردن بره های بریان که بالای سر آنها بر نیزه بود بال گشودند و بپرواز آمدند و کاوس را با تخت رو بآسمان بردند. سرانجام عقابها از پریدن بستوه آمدند و از هوا نگونسار گشتند، کیکاوس تندرست بزمینی دوردست (زمین بابل) فرو افتاد. رستم و گودرز و دیگر پهلوانان ایران چون این خبر یافتند سخت متغیر شدند:

برستم چنین گفت گودرز پیر — که تا کرد مادر مرا سیر شیر
چو کاوس خود کامه اندر جهان — ندیدم کسی از کهان[1] و مهان[2]
چو دیوانگان است بی هوش و رای — بهر باد کاید بجنبد ز جای[3]
خرد نیست او را نه دین و نه رای — نه هوشش بجا ایست و نه دل بجای
یکی اندیشهٔ او همی نغز[4] نیست — تو گوئی بسرش اندرون مغز نیست

---

۱ - کهٔ : کوچک ، کهان یعنی زیردستان. ۲ - مه : بزرگ ؛ مهان یعنی بزرگان.
۳ - یعنی سبک مغز و بی اندیشه است . ۴ - نغز : خوب و پسندیده .

Parsbook.com

کس از نامداران پیشین زمان نکردند آهنگ زی[1] آسمان

خلاصه رستم و دیگر پهلوانان بسر زمین بابل رفتند تا اورا بتخت‌گاه[2] بازگردانند .

رسیدند پس پهلوانان بدوی نکوهش[3] کن و تیز و پرخاشجوی[4]

بدو گفت کو در زمین بیمارسان[5] ترا جای زیباتر از شارسان[6]

بگیتی جز از پاک یزدان نماند که منشور[7] تیغ ترا بر نخواند

بجنبک زمین سر بسر تاختی کنون با آسمان نیز پرداختی

پس از تو بدین داستانها زنند که شاهی برآمد بچرخ بلند

که تا ماه و خورشید را بنگرد ستاره همی یک بیک بشمرد

چنان کن که بیدار شاهان کنند ستاینده و نیکخواهان کنند

فرومانده کاوس و تشویر[8] خورد از آن نامداران و مردان مرد

"شاهنامه فردوسی"

---

۱ - زی : سوی ، طرف . ۲ - تختگاه : پای تخت . ۳ - نکوهش : سرزنش و ملامت .

۴ - پرخاشجوی : جنگجو و ستیزنده . ۵ - بیمارسان : بیمارستان .

۶ - شارسان : شهر ، شهرستان . ۷ - منشور : فرمان .

۸ - تشویر : شرم و خجالت ، و تشویر خوردن یعنی شرمساری بردن .

Parsbook.com

۱- پرسش - کیکاوس چگونه پادشاهی بود؟ - از کارهای شگفت انگیز او چه بود؟ - چرا رستم و گودرز و دیگر پهلوانان از کار او سخت متغیر شدند؟ - سپس گودرز کیکاوس گفت بزبان خود تکرار کنید.

زمین لرزه

جنبش و لرزش ناگهانی را که در قطعهٔ زمین رُوی میدهد زلزله یا زمین لرزه می گویند.

زلزله در بعض جاها و پاره ای از اوقات بواسطهٔ فشار آتشفشانی واقع میشود وگاه بواسطهٔ فرو ریختن قسمتی از اندرون زمین است که از سرد شدن مغز زمین یا هسته مرکزی ناشی میگردد. زلزله در بعض اوقات بقدری سبک است که جز با آلات و اسباب بسیار دقیق احساس نمیشود و گاه باندازه ای سخت است که در چند ثانیه شهر را زیر و رو میکند.

نقطهٔ ریزش مواد داخلی که لرزش پوستهٔ زمین از آنجا شروع میشود مرکز زلزله است، زلزله در این نقطه سخت تر از سایر نقاط خطرناک تر است. زمین لرزه غالباً بیش از چند ثانیه طول نمیکشد و باندازهٔ قوت و فشاری که

Parsbook.com

وارد مسافتی از زمین را فرا میگیرد .

پیش از وقوع زلزله جنبش های پی در پی و سبک در زمین رُوی میدهد و آوازهای مهیب از زمین شنیده میشود مردم بواسطهٔ اشتغال بامور زندگانی اینگونه جنبشها را احساس نمیکنند ولی حیوانات آنرا بخوبی دریابند .

بارها دیده شده است که حیوانات چندین ساعت قبل از زلزله وقوع حادثه را احساس کرده و مضطرب و بیمناک شده اند .

اضطراب و بیمی که در اینگونه مواقع از جانوران دیده میشود حیرت انگیز است مرغها یکبار از خواندگی و آواز میافتند سگها و گربه ها یکمرتبه بصدا در میآیند ، اسبها سُم بزمین میکوبند و شیهه میکشند گاو و گوسفند بندها را پاره کرده و فرار میکنند و غالباً در همین حال بلا در میرسد و مردم از زن و مرد و بچه و بزرگ از خانه ها بیرون میریزند .

Parsbook.com

نقاشی

از روی شکل‌های پائین نقاشی کنید

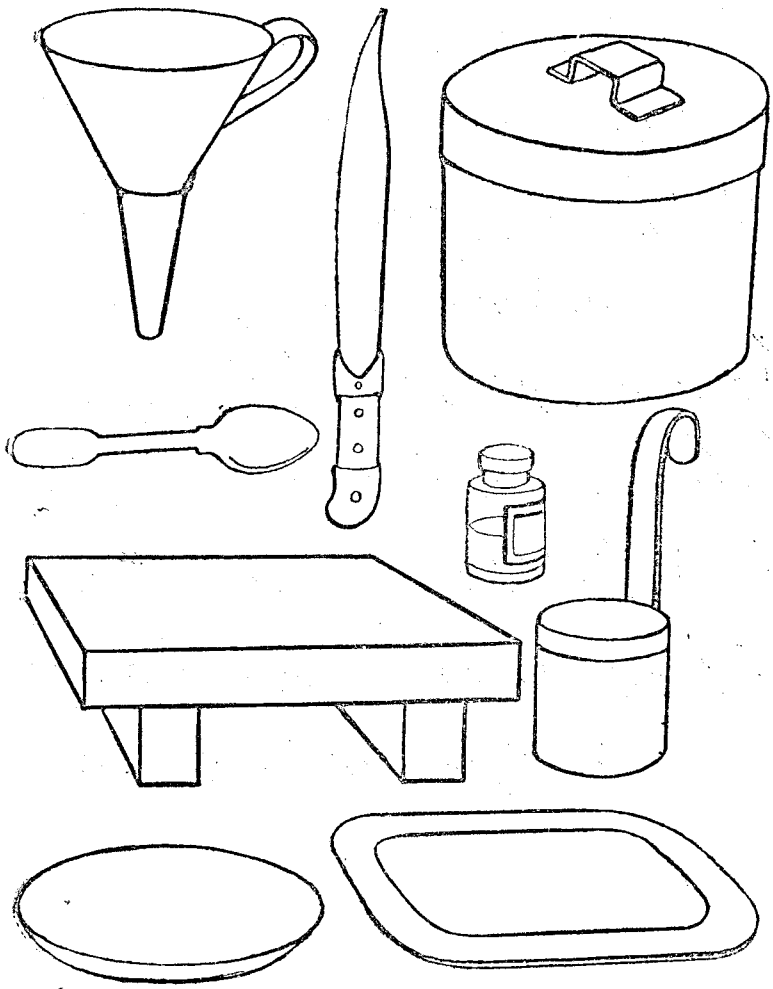

Parsbook.com

الکتریسیته

هرگاه قطعهٔ از بلور را با پارچهٔ پشمی سخت بمالند و آنگاه آنرا بجسم سبکی مانند پر و خرده کاغذ و امثال آن نزدیک کنند همانطور یکه کهربا کاه را

میرباید آن قطعهٔ بلور نیز آن جسم سبک را بخود میکشد .

قوهٔ را که سبب پیدایش این جاذبه است الکتریسیته مینامند .

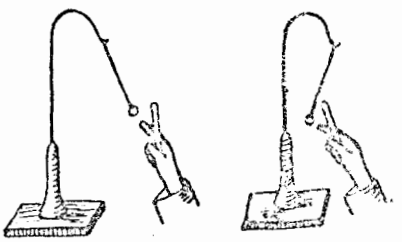

تمام اجسام در اثر مالش یافتن خاصیت کهربائی پیدا میکنند . لکن پارهٔ اجسام از قبیل بلور و گوگرد و لاک و ابریشم الکتریسیته را در نقطه که مالش یافته است نگاه میدارند و با جسام دیگر منتقل نمیسازند و پاره‌ای مانند چوب و آب و فلزات و بدن انسان وغیره الکتریسیته را در تمام سطح خود منتشر و ببعض اجسام دیگر نقل میکنند قسم اول را اجسام نگهدارندهٔ الکتریسیته و قسم دوم را اجسام برندهٔ الکتریسیته نامیده‌اند .

Parsbook.com

الکتریسیته بر دو قسم است : یکی منفی و دیگری مثبت اگر الکتریسیته

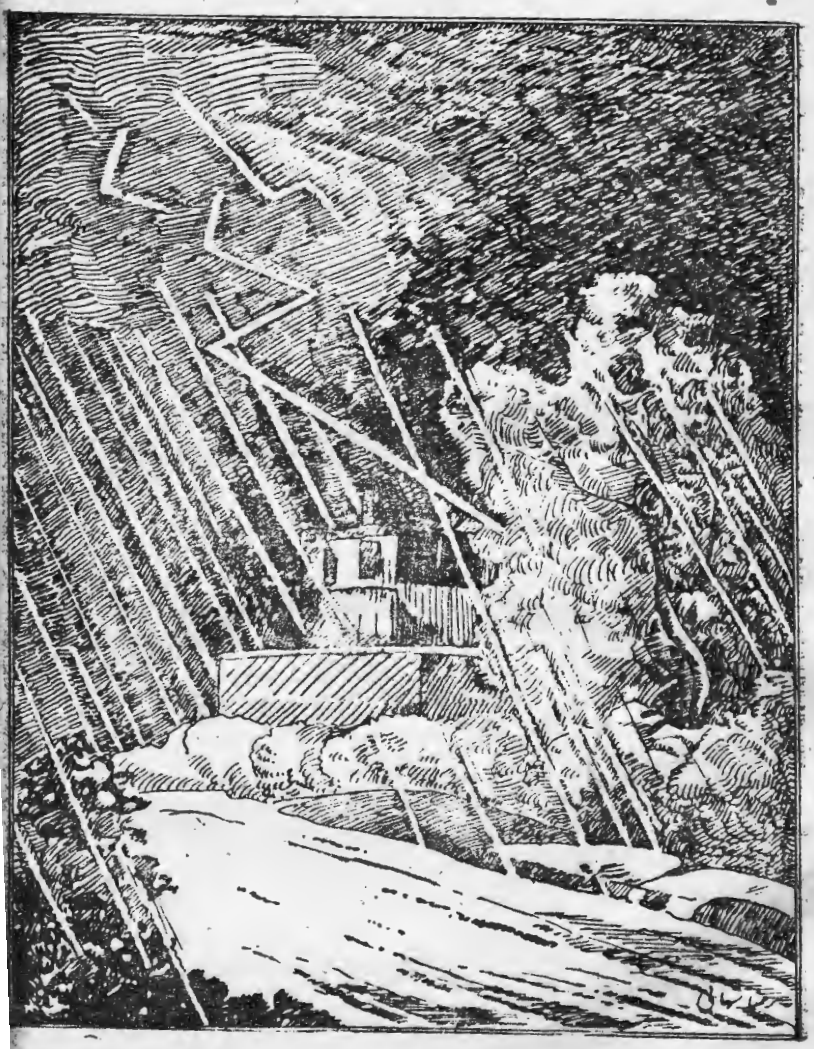

دو جسم موافق باشد یعنی هر دو مثبت یا هر دو منفی باشند از هم دور میشوند و

اگر الکتریسیته دو جسم مخالف یعنی یکی مثبت و دیگری منفی باشد بیکدیگر نزدیک میگردند .

اگر دو جسم را که یکی الکتریسیته مثبت و دیگری الکتریسیته منفی دارد دور از هم نگاه داریم هوای خشکی که بین آنها وجود دارد و نگهدارندهٔ الکتریسیته است مانع خواهد بود که آن دو الکتریسیته یکدیگر را جذب کنند ولی اگر آن دو جسم را هم نزدیک کنیم مقاومت هوا کم میشود و دو الکتریسیته یکدیگر را جذب میکنند و از میان آنها جرقه ای میجهد که بانگی مهیب میکند و این جرقه را جرقهٔ الکتریک میگویند معلوم است که اجسام هرچه بزرگتر و الکتریسیتهٔ آنها بیشتر باشد شراره بزرگتر و بانگ آن قوی تر میشود از اینجا سبب پیدایش صاعقه و برق و رعد بخوبی روشن میگردد .

ابر دارای الکتریسیتهٔ مثبت و زمین دارای الکتریسیتهٔ منفیست هنگام طوفان گاه قطعهٔ ابری بزمین نزدیک میشود و الکتریسیتهٔ مثبت خود را بزمین میدهد و از زمین الکتریسیتهٔ منفی میگیرد این قطعه ابر اگر با قطعه هائی که بالاتر از آن واقع شده اند و الکتریسیتهٔ مثبت دارند بهم برخورند الکتریسیته آنرا که با هم مخالف هستند یکدیگر را جذب میکنند و از این برخورد و جذب جرقهٔ بزرگی میجهد و بانگی بلند بر

میگیرد آن جرقه را صاعقه و روشنی آنرا برق و بانگ آنرا رعد مینامند.

صاعقه طبعاً برجاهای بلند فرود میآید از اینجهت هنگام طوفان نباید زیر درخت بلند یا میله ها و ستونهای فلزی پناه برد زیرا ممکن است صاعقه بر آن فرود آید و پناه برنده را هلاک کند.

حرارت و فشار صاعقه باندازه ایست که درختها را از ریشه میکند و خانه ها را خراب و تودههای آهن را آب میکند.

اختلاف اثر صاعقه در اشخاص بسی شگفت آور است گاه شخص را میکشد بدون اینکه اثر زخم یا خراشی در بدن او بجای گذارد و گاه در بدن صاعقه زدگان جراحات بسیار دیده میشود از همه عجیب تر آنکه گاهی جامه های انسان را معدوم میکند و ببدن او هیچگونه آسیبی وارد نمیآورد.

Parsbook.com

نامهٔ منوچهر به پرویز

پرویز عزیزم (۱)

امروز بعد از ظهر چون مدرسه تعطیل بود جمعی از همکلاسان بمنزل من آمدند خیلی خوش گذشت جای شما خالی بود قرار گذاردیم فردا که روز جمعه است دائی بگردش برویم . موقع حرکت ساعت هفت صبح است همگی باید سر ساعت نزدیک عمارت شهرداری جمع شویم تا دسته جمعی با تو بوس بنشینیم و بتجریش برویم و در آنجا تصمیم بگیریم که بکدام باغ باید رفت . ان شاءالله اگر شما هم قبلاً وعده ای نداده اید و میتوانید اجازه از پدرتان بگیرید تشریف خواهید آورد . اطمینان دارم که همهٔ دوستان مانند من از حضور شما مسرور میشوند .

ناهار هم با کثریت آراء منحصر خواهد بود بکوکو و نان که بهتر است در منزل تهیه کنید و همراه بیاورید . البته میوه در تجریش فراوان است و خریدنش آسان . لزومی ندارد که در تهران بخریم و بار خود را سنگین کنیم

اگر تصمیم گرفتید که تشریف بیاورید و یالون خود را هم همراه خواهید آورد و از نغمات دلکش آن دوستان را مانند سابق

---

(۱) این قسمت را در آمد نامه نامند .

Parsbook.com

محفوظ خواهید فرمود .

دوست باوفا و صمیم شما (۱)

منوچهر فرزاد (امضاء)

نشانی منزل : خیابان دانشکده - خانه شمارهٔ ۴۵

پرسش - تاریخ نامه کجا نوشته شده است ؟ - عبارت درآمد نامه چیست ؟ عبارت پایان نامه چیست ؟ - اسم و امضاء نویسندهٔ نامه کجا نوشته شده است ؟ - چرا نویسنده هم اسم خود را مینویسد و هم امضا میکند ؟ - در این نامه چند مطلب اصلی ذکر شده است ؟ - هر یک در چه باب است ؟ چرا فاصله سطر اول و نهم و دوازدهم بلبه کاغذ نسبت بسایر سطرها زیادتر است ؟ فاصله سایر سطور بلبهٔ کاغذ چقدر است ؟ این چند سطر را که از کلمه « امروز » شروع میشود و بکلمه "میشوند" تمام میگردد بند اول مینامیم - بند دوم از کلمه « ناهار » شروع و بکلمه "کنیم" تمام میشود و بند سوم از کلمه « اگر » آغاز و بکلمه "فرمود" ختم میگردد . روی همرفته این نامه چند بند دارد ؟ چرا ؟ چگونه نویسنده در نامه بالا بندها را از یکدیگر متمایز ساخته است ؟ نشانی منزل در نامه کجا واقع شده است ؟ با وجود آنکه در پشت پاکت هم

---

(۱) این قسمت را عبارت ختامیه یا پایان نامه خوانند .

Parsbook.com

چنانکه در نمونه زیر ملاحظه میکنید نشانی فرستنده ذکر شده چرا در اصل نامه هم بازنشانی را نوشته است؟ شما هم باید همین احتیاط را بکنید و نشانی را هم در نامه و هم روی پاکت بنویسید.

طرز نوشتن روی پاکت:

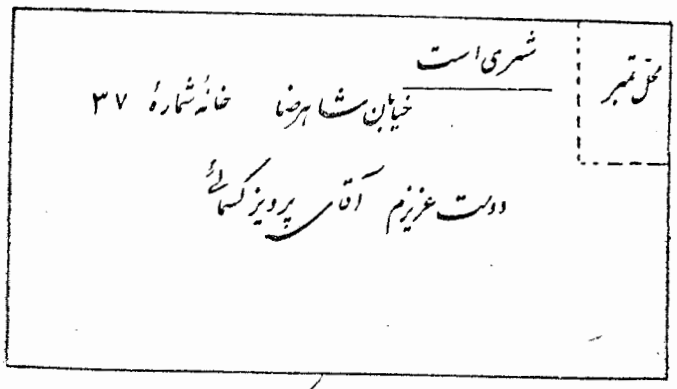

طرز نوشتن پشت پاکت:

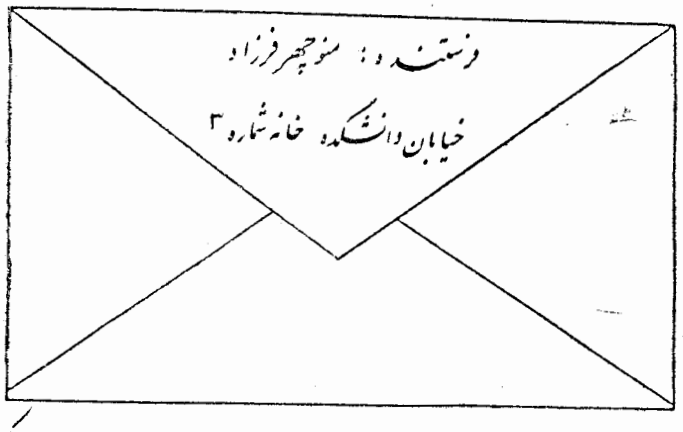

روی پاکت - اگر نباشد نامه را با پست شهری بفرستید تمبر چند دیناری باید روی پاکت بچسبانید؟

Parsbook.com

مطابق نمونه بالا تمبر را کجا باید چسباند ؟ کلمه شهری و نشانی گیرنده نامه کجا نوشته شده است ؟

چرا باید نشانی گیرنده را واضح و کامل نوشت ؟

پشت پاکت - چند نکته در پشت پاکت قید شده است ؟ - بنظر شما نوشتن این دو نکته چه لزومی دارد ؟ -

فرض کنید پدر شما بهدان رفته است و میخواهید نامه ای باو بنویسید :

۱ - تاریخ را در کجای نامه خواهید نوشت ؟

۲ - عبارت درآمد را کجا خواهید نوشت ؟ درآمد را چه عبارت مینویسید ؟ (۱)

۳ - اگر مثلاً پنج مطلب اساسی دارید که بنویسید نامه شما چند بند خواهد داشت ؟

۴ - مطالب اساسی را در نامه چگونه از یکدیگر متمایز میسازید ؟

۵ - فاصله کلمه اول بندها با لبه کاغذ چقدر خواهد بود ؟ فاصله سایر سطرها چقدر ؟

۶ - عبارت پایان نامه را کجا مینویسید ؟

۷ - نام خود را کجا مینویسید ؟

۸ - نشانی منزل خود را در خود نامه کجا مینویسید ؟

۹ - روی پاکت چه مطالبی خواهید نوشت و در کدام قسمت ؟ (بنمونه دو صفحه قبل مراجعه کنید)

---

(۱) "پدر بزرگوارم" ، "پدر مهربانم" . . . . . .

Parsbook.com

۱۰ - تمبر را کجا میچسبانید (بنمونه صفحه قبل مراجعه کنید) تمبر چند دیناری باید باشد؟

۱۱ - در پشت پاکت چه نکاتی قید خواهید کرد؟ (بنمونه صفحه قبل مراجعه کنید)

* * *

تکلیف - برای جلسه آینده بپدر خود که بهمدان مسافرت کرده است بدستوری که داده شده نامه‌ای بنویسید و توی پاکت بگذارید و بکلاس بیاورید . روی پاکتها فقط تمبر باطله بچسبانید. (تمبر چند دیناری باید بچسبانید؟)

شاهزاده بانوی استاوُرن

از افسانه‌های هلند

آورده اند که در روزگار پیشین در مملکت هلند شهری در کنار دریا قرار داشت بسیار زیبا موسوم به استاورن گروه بسیاری از مردمان این شهر ثروت هنگفت اندوخته و بآن بسی مغرور بودند قصرهای عالی ظرفهای سیمین و زرین و گوهرهای گوناگون داشتند صندوقهای آنها از سکه و نقود طلا بود . کشتیهایشان بدریا دور دست سفر میکرد و متاع نفیس میآورد هرقدر بر مال و منال آنان افزون میشد غرور آنها نیز فزونی میپافت

خلاصه جز برای مال دنیا هیچ فکری نمیکردند و بحال مسکینان ترحم نمیآوردند
از جمله ثروتمندان این شهر شاهزاده بانوئی بود صاحب جمال دارای
گاهنهای متعدد کشتیهای فراوان وثروت بی پایان درشهر استاد هیچ
قصری بپایه قصر او و هیچ گوهری بمثابه گوهرهای او و هیچ لباسی نظیر لباسهای
او یافته نمیشد هروقت کالسکه زرنیش از میان مردم میگذشت برقش چشم آنهارا
خیره میساخت هرقدر دولتمند تر میشد کبر او زیادتر و حرص او فزاینده تر میگشت
همیشه بخود میگفت چه کنم دستگاهم عریضتر گردد و املاکم وسیعتر .

روزی ناخدای کشتی را پیش خواند و گفت برای مسافرت تازه آماده
باش ناخدا جواب داد بچشم اطاعت میکنم اما شاهزاده بفرمایید بکدام
مقصد و بچه مقصود بروم شاهزاده گفت بکدام مقصد نمیدانم اما میخواهم بروم
وهنگام بازگشت گرانبهاترین متاعی که در عالم یافته میشود برای من بیاوری
ناخدا گفت فرمان شاهزاده را اطاعت میکنم خواهشمندم بفرمایید در نظر
مبارک چه چیز گرانبها میآید تا در تحصیل آن بکوشم شاهزاده جواب داد
در دنیا یک چیز از هر چیز دیگر گرانبهاتر است من آنرا میجویم اما نام آنرا
نمیدانم آرزوی خویش را نمودم و بر آن چیزی مزید نمیکنم ناخدای بیچاره

Parsbook.com

مصلحت ندید که بیش ازاین درکشف مقصود شاهزاده با نو اصرار ورزد
چه اگر شاهزاده بخشم میآمد جان و مال او بخطر میافتاد ناخدا از قصر
شاهزاده بیرون آمد وغمناک درراه با خود میاندیشید که منظور نظر او چه
باید باشد گاهی میگفت فلان متاع وزمانی میگفت فلان کالا عاقبت ببندرگاه
رسید وهمقطارانرا از امر شاهزاده آگاه گردانید هریک حدسی زد یکی
گفت منظور او باید سیم باشد دیگری گفت زر سومی گفت سنگهای پربها
ناخدا مرد بود متحیر شد که انتخاب او مقبول نظر شاهزاده نیفتد
دراین میان یکی از ملاحان اجازه خواست وگفت گمان من این است
که گرانبهاترین متاع گندم باشد چه اگر گندم نباشد نان نخواهد بود،
واگر نان نباشد زندگی مشکل است حاضران بگفته او خندیدند اما ناخدا
بررای او آفرین خواند وگفت منهم ازگندم چیزی نافع تر و پرقیمت تر
نمیشناسم.

کشتی براه افتاد واز دریای بالتیک گذشت وبشهر وانزیک رسید
ناخدا مقداری زیاد گندم خرید وبکشتی گذارد و دراندک مدت باستاورن
برگشت، شاهزاده بانو از مراجعت سریع کشتی متحیر شد واز ناخدا

پرسید مگر پرواز کردی که باین زودی برگشتی ناخدا جواب داد که آنچه منظور
بود زود بدست آمد گفت بگو چه آوردی جواب داد گندم شاهزاده از شدت
غیظ از جای برخاست دستها را برهم زد دندانها را بهم فشرد و زبان
بملامت گشود که رفتی و متاعی ناچیز آوردی ناخدا با خونسردی گفت ای
بانوی محترم گندم متاعی ناچیز نیست بلکه از ضروریات زندگی است اگر گندم
نباشد نان نیست و اگر نان نباشد زندگی مشکل خواهد بود شاهزاده را
سخنان او موافق طبع نیامد فرمود که بارهای کشتی را زود بدریا بریزند،
ناخدا جواب داد که فرمان شاهزاده بانو از سر خشم و غضب است اگر
آهستگی فرمایند نفع گندم را معلوم خواهیم کرد با این همه اگر این متاع نفیس بدرد شما
نمیخورد اجازه دهید بین بیچارگان و گرسنگان که در شهر فرادانند
تقسیم گردد شاهزاده ناخدا را از قصر خویش براند و فرمود که گندمها را
بدریا بریزند .

ناخدا اندوهناک از کوچه ها میگذشت و با خود فکر میکرد چگونه ممکن است
چنین بانوئی صاحب جمال این اندازه سنگدل باشد عاقبت تصمیم کرد که
فرمان او را اجرا نکند در راه هرکجا بینوایانرا میدید برمیانگیخت که بیایند

بروند وهنگام ورود شاهزاده تمنا کنند گند مها را بایشان عطا کند اند کی
گذشت شاهزاده درکالسکه زراندود ببندر آمد ناخدا وکشتیبان وگروهی محتشمان
جمع آمده بودند ناخدا را پیش خواند و پرسید فرمان را اجرا کردی ؟ گندمها را
بدریا ریختی ؟ ناخدا جواب داد هنوز نه ای بانوی محترم شاهزاده امر داد که
بی معطلی در جلو چشم او گندمها را بدریا بریزند ناخدا سر را تکان داد و با دست
بجانب فقرا و بیچارگان اشاره کرد و گفت نظری بچشمهای فرورفته این اطفال
وزنان ومردان بیفکنید و برگرسنگی ایشان رحمت آرید و اجازه فرمایید
گندمها بین آنها تقسیم گردد .

شاهزاده بانو جواب داد هرگز چنین اجازه ای نمیدهم حتماً باید آنها را
بدریا بریزند دراین هنگام ناخدا بجوش آمد و فریاد برآورد که من چنین کاری نمیکنم
وچنین فرمانیرا اجرا نمیدارم شاهزاده کشتیبانان دیگر را که جرأت سرپیچی
نداشتند خواست تا امر او را کار بندند هرقدر بیچارگان تضرع وزاری
کردند و درخواستند که بحال ایشان رحمت آرد و گندم را بآنان عطا کند
مؤثر نیفتاد آنقدر ایستاد تا درحضور او بارها را بدریا ریختند و هر بار یکه بدریا
میافتاد تبسمی برلب او نقش میبست همینکه کار بپایان رسید حاضران را

نزدیک طلبید و پرسید بچشم خویش دیدید که بارها بدریا افتاد همه گفتند
آری در این میان ناخدا آواز برآورد که آری دیدم اما هنگامی فراخواهد رسید
که از کردهٔ خویش سخت پشیمان شوی و بجز گرسنگی بردن چاره نداشته باشی
شاهزاده بقهقهه آمد که من و گرسنگی! بدین میگوئی محال است کسی بدولتمندی
من گرسنگی برد و سختی کشد پس انگشتری عقیق از انگشت بیرون کرد و بناشایان
بنمود و بدریا افکند و گفت هر وقت آن انگشتر بمن بازگشت گرسنگی بمن
روی خواهد آورد . یعنی چنانکه آن ناممکن است این نیز محال است این گفت
و در کالسکه زرین از میان خلق ناراضی بقصر خویش روان شد روز دیگر بامداد
یکی از کنیزکان سراسیمه بحجره بانو خبر آورد که در شکم ماهی که برای خوراک حاضر
میکردم انگشتری پیدا شد و همانذم انگشتر را در برابر چشم او نگاهداشت همینکه
چشم بانو بانگشتر افتاد سخن ناخدا را بیاد آورد و آشفته گشت که مبادا پیشگوئی ناخدا
حقیقت یابد چندی براین برآمد شاهزاده آگاهی یافت که کشتیهای او بقعر
دریا فرو رفته و خانه و املاکش از دست او بدر آمده و خزانه هایش غارت شده
است خلاصه شاهزاده با آن جاه جلال و دستگاه پرطول و تفصیل بنان
شب محتاج گشت و کارش بگدائی کشید و کسی بر او شفقت نمیآورد و چه اصرار

او بضایع ساختن بارهای گندم از نظر مردم هنوز محو نشده و ظلم و بی رحمی او فراموش نگشته بود سرانجام بیچاره از گرسنگی مرد .

توانگران دیگر شهر از حال غم انگیز شاهزاده عبرت نگرفتند و از بیرای دست نکشیدند روزها در ارابه های زرین می نشستند و در خیابانهای شهر بتفرج میرفتند لباسهای فاخر میپوشیدند و سر و برخویش را بجواهر الوان میآراستند کشتیها را بممالک دور دست میفرستادند مجالس مهمانی برپا میکردند میخواندند و میرقصیدند و چنان بمال و منال مینازیدند و بجاه و مقام خویش تکیه داشتند که گمان نمیبردند هرگز کسی را با آنان یارای مبارزه باشد و از شوربختی پند نیکخواهان هم در آنها تأثیر نمیکرد .

چندی بعد در همان نقطه که بارهای گندم را آب داده بودند سدهائی از شن و ماسه درست شد آمد و رفت کشتی مشکل گشت کارگران و باربران بیکار شدند و از حیث معیشت بسختی افتادند ناچار از توانگران شهریاری جستند اما جز درشتی جواب نشنیدند چه خود روزگار خوش میگذاشتند و بپریشانی بینوایان اعتنا نداشتند .

شبی از شبها که دولتمندان شهر در مجلس مهمانی بسیار باشکوه فراهم آمده بودند

بودند مردی خبر آورد که سدهای زودیدرزی شکسته است یاری کنید تا
سیل را پیش بندی کنیم ورنه خانه های فقرا طعمه آب خواهد شد .
یکی از میهمانان با بیگانگی آمرانه گفت ضعفا خود باید در رفع بلا بکوشند ما را
با آنها چه کار .

خلاصه همه روی از او برتافتند و باز بعیش و نوش پرداختند چون
ساعتی چند گذشت آب سراسر خانهٔ بیچارگان را فرو گرفت سپس بقصر اغنیا
روی نهاد و آنها را نیز مانند کلبه مستمندان ویران ساخت .

همهمه دریا در این نقطه هنوز بگوش میرسد ملاحان میگویند هر وقت هوا خوش
است و آب آرام و صاف گنبدها و ستونها و مناره هائی در قعر دریا دیده
میشود و حتی گاهی آوازهائی شبیه بآهنگهای موسیقی بگوش میرسد .

همه اینها بیاد میآورد که چگونه بی اعتنائی جمعی خودخواه بندری چنین
زیبا را طعمه آب دریا ساخت .

۱ - پرسش - افسانهٔ بالا از افسانه های کدام کشور است ؟ بلند در کدام قسمت اروپا
است ؟ - چه بندرهای معتبری دارد ؟ بنظر شما بلندیها با چه دشمنی همیشه در ستیز و خونخوار هستند ؟
حکایت بالا چه درسی بشما میدهد ؟ اشتغالات مردم بلند چه باید باشد ؟ چرا ؟

Parsbook.com

۲ - این حکایت را بچند قسمت میتوانید تقسیم کنید ؟ خلاصه مطلب هر قسمت چیست ؟

۳ - حکایت را برحسب تقسیماتیکه کرده اید در کلاس برای همشاگردان خود آهسته وشمرده بگوئید .

۴ - این حکایت را طبق قسمتهائیکه کرده اید بنویسید و در کلاس بنوبت بخوانید .

رسم

مطابق شکل پائین روی کاغذ شطرنجی بکشید و رنگ آمیزی کنید .

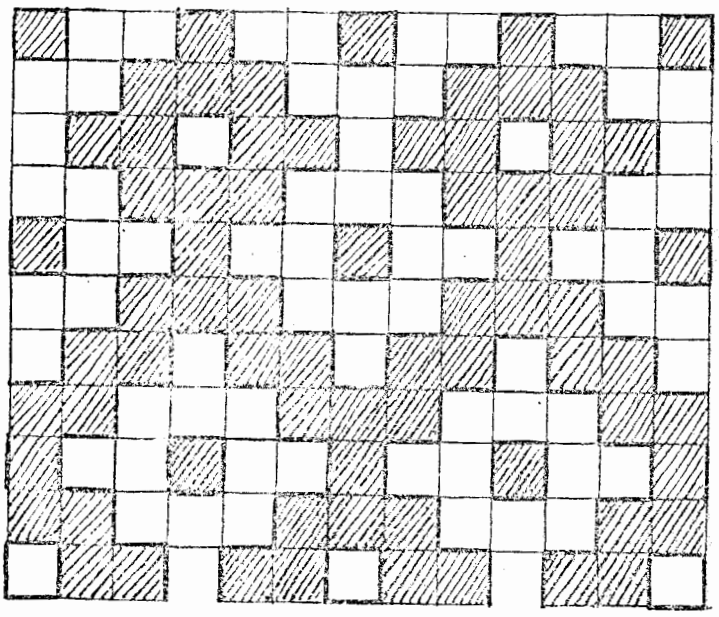

Parsbook.com

کوتاه قدان افریقا

در نزدیکی رود کنگوی افریقا جنگلهای انبوهی است که وحشیانی کوتاه قد در آنجا زندگی میکنند . از درختان این جنگلها الوار کائوچو وچیزهای دیگر بدست میآید ولی بدست آوردن آن خیلی مشکل است چه راهها بقدری باریک و شاخه درختان و ساقه بوته ها بحدی سرد هم است که عبور از آنها دشوار است ، این جاده ها از اثر پای حیوانات وحشی درست شده .

کوتاه قدان برای تهیه منزل ابتدا درختان نقطه ای را آتش میزنند سپس از شاخه و برگ آنها کلبه درست میکنند . در هر کلبه ده نفر زندگی میکنند یکی از آنها رئیس کلبه است و دیگران باید از وی اطاعت کنند .

ظروف آنها گلی است و گاهی هم کدوهای توخالی را بجای ظرف آب بکار میبرند . زراعت ندارند ، غذای خود را بوسیله شکار و ماهیگیری بدست میآورند بدین جهت معمولاً مقری ندارند و همیشه باید از جائی بجائی بدنبال صید کوچ کنند ، با تیر و کمان شکار میکنند ، و در تیراندازی بانداز ه ای مهارت دارند که تیرشان کمتر بخطا میرود در هر کمان چهار تیر میگذارند و بقدری با سرعت تیرها را پرتاب میکنند که هنوز تیر اولی بهدف نخورده است که تیر

آخری از کمان بیرون میرود و اتفاقاً اگر تیرشان درست نشانه نخورد از شدت غضب تیر و کمان خود را می شکنند . فیل را هم برای گوشت و دندانهایش شکار می کنند . اول چشم او را با تیر کور میکنند سپس با نیزه دنبالش می کنند و آنقدر نیزه بر بدنش فرو میبرند تا بمیرد . قلاب ماهیگیری ندارند ماهی را با یک تکه گوشت و پاره ای نخ میگیرند ، گاهی برای صید حیوانات گودالی می کنند و روی آنرا با علف و شاخه درخت می پوشانند و حیوانات را بدام میاندازند و میکشند .

این طوایف جز شکار و ماهیگیری و ساختن تیر و دام و بافتن تور کاری دیگر ندارند ، تجارت و داد و ستد هم میکنند عاج و پر و پوست حیوانات و چیزهای دیگری که از حیوانات جنگلی بدست آورده اند با اقوام دیگر میفروشند و در مقابل چاقو ، اسلحه ، تنباکو و میوه و چیزهای دیگر که احتیاج دارند میگیرند .

وحشیها موز را خیلی دوست دارند چنانچه شصت موز را پشت سر هم میخورند و برای بدست آوردن آن بنقاط نزدیکی که درخت موز بعمل میآید میروند . مدتها میمانند تا میوه برسد و ببرند بعضی اوقات بعنوان تصاحب میوه درخت

تهای گوشت بدرخت موزی چسبانند ، در این صورت هیچکس جز کسی که کلید گوشت را بآن درخت گذارده حق دست درازی بآن درخت را ندارد.

در این جنگلها هشت ماه پشت سر هم باران میآید و در اینصورت زمین همه باتلاق میشود و سیاهان باشکال غذا میابند دگاهی پیدا کردن غذا برای آنها مشکل میشود و مجبور میشوند هر حیوانی از قبیل موش صحرائی و قورباغه وغیره بدستشان بیفتد بخورند .

هوای این سرزمین بقدری گرم است که وحشیها احتیاج بلباس ندارند ، لباس مردها منحصر بیک تکه پارچه است که بدور کمر خود می پیچند وزنها با برگ درختان خود را می پوشانند ، واگر کلاه کهنه یا کراوات مندرس و پاره ای از سفید پوستان بدست آنها بیفتد خود را بدان میآرایند و بر خود میبالند و تصور میکنند که خیلی زیبا شده اند .

با وجودیکه قدشان کوتاه است زورمند و شجاعند حرکت و رفت و آمد درختکی را بیشتر دوست دارند و از شنا و شست و شوی در آب گریزانند غذا پختن را نمیدانند مدرسه و کتاب هم ندارند ، رقص را خیلی دوست دارند و دایره وار میایستند و خرامان خرامان در حالیکه وحشیان دیگر ضرب

Parsbook.com

میگیرند میرقصند .

این قبایل وحشی پدر و مادر و زن و بچهٔ خود را دوست ندارند دین هم ندارند و از گذشتگان خود بکلی بیخبرند .

این وحشیها خیلی تیزبین و تیزگوشند ، راههای وسط جنگل را خوب میدانند و میتوانند دیگران را راهنمائی کنند . کم رو و محجوبند اگر بیگانه ای را ببینند از فرط کم رُوئی و خجالت فرار می کنند و اگر کسی بخواهد مانع فرار آنها شود ، خشمگین و متغیر میشوند بر حیوانات هیچ رحم نمی کنند و حتی دشمنان خود را هم سخت میآزارند . اگر غریبی وارد جنگل بشود زود او را با تیر میزنند بعضی اوقات سرطنابی را بپای خود و سر دیگر آنرا بدرختی می بندند و همینکه بیگانه ای را دیدند پای خود را بعقب می کشند تا شاخه های درخت تکان بخورد و بیگانه از ترس میایستد تا باطراف خود بنگرد و علت حرکت شاخه ها را بفهمد در اینحال او را با تیر میزنند .

کار درستی

۱ - نقشهٔ پائین را روی یک کاغذ مربع مستطیل بکشید

۲ - اطراف آنرا ببرید .

۳ - مطابق خطوط نقطه چین تا کنید .

۴ - بعد ها را بهم بچسبانید

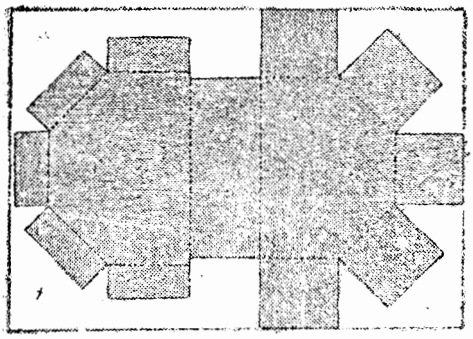

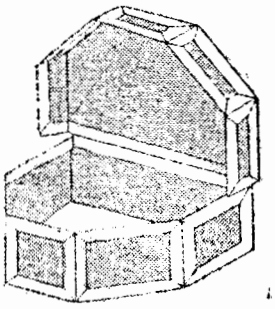

Parsbook.com

داستان رستم و اسفندیار

اسفندیار پسر گشتاسب بفرمان پدر بزابلستان لشکر کشید که دست رستم را ببندد ، چون بزابل رسید پسر خود بهمن را نزد رستم فرستاد و باو پیام داد که تسلیم شود و خود بند بر پای نهد - رستم نیز در جواب پیام فرستاد :

پیام رستم باسفندیار

۱ - چو بشنید رستم ز بهمن سخن — پراندیشه شد مغز مرد کهن[1]

۲ - چنین گفت آری شنیدم پیام — دلم شد بدیدار تو شاد کام

۳ - ز من پاسخ این بر باسفندیار — که ای شیر دل مهتر نامدار

۴ - هر آن کس که دارد روانش خرد — سرمایهٔ[2] کارها بنگرد

۵ - چو مردی و پیروزی و خواسته[3] — ورا باشد و گنج آراسته

۶ - بزرگی و گردی[4] و نام بلند — بنزد گرانمایگان[5] ارجمند

---

۱ - کهن : سالخورده . ۲ - سرمایه ، همان سرمایه است که اصل و ریشه باشد و مع
بیت این که خردمند در هر کار باصل و ریشهٔ آن توجه می کند . ۳ - خواسته : مال
۴ - گردی : دلیری و پهلوانی . ۵ - گرانمایه : ارجمند و اصیل - بزرگ

Parsbook.com

۷ - بگیتی برین سان که اکنون توئی — نباید که دارد سر بدخوئی

۸ - بباشیم برداد و یزدان پرست — نگیریم دست بدی را ببست[1]

۹ - سخن هرچه برگفتنش روی نیست — درختی بود کش برو بوی نیست

۱۰ - اگر جان تو بسپرد[2] راه آز[3] — شود کار بی سود بر تو دراز

۱۱ - چو مهتر سراید سخن، سخته[4] به — زگفتار بد کام پرداخته[5] به

۱۲ - سخن های ناخوش زمن دور دار — ببد ها دل دیو رنجور دار[6]

۱۳ - ندیده است کس بند بر پای من — نه بگرفت شیر ژیان جای من

۱۴ - بمردی زدل دور کن خشم و کین — جهان را بچشم جوانی ببین

۱۵ - گرامی کن این خانهٔ ما بسور[7] — مباش از پرستنده[8] خویش دور

۱۶ - چو آئی بنزدیک من با سپاه — هم ایدر[9] بباشی بشادی دو ماه

۱۷ - بیاساید از رنج مرد و ستور[10] — دل دشمنان گردد از رشک کور

---

۱ - یعنی بکدیگر بدی روا نداریم . ۲ - سپردن : طی کردن ، درپیچیدن . ۳ - آز : حرص و طمع

۴ - سخته : سنجیده . ۵ - پرداخته : (مخفف پرواخته) در اینجا یعنی خالی . ۶ - یعنی دیو را

(شیطان) بیازار و بران . ۷ - سور : میهمانی و بزم . ۸ - پرستنده : بنده و غلام

۹ - ایدر : در اینجا بمعنی «اینجا» است . ۱۰ - ستور : اسب . (چارپا) .

Parsbook.com

۱۸- چو هنگام رفتن فراز[1] آیدت — بدیدار خسرو نیاز آیدت

۱۹- عنان[2] از عنانت نپیچم براه — خرامان بیایم بنزدیک شاه

۲۰- بپوزش کنم نیست خشم ورا[3] — ببوسم سر و پا و چشم ورا

۲۱- بپرسم ز بیداد[4] شاه بلند — که پایم چرا کرد باید ببند؟

۲۲- همه هرچه گفتم ترا، یاد دار — بگو پیش پُرمایه اسفندیار

۱- پرسش - بهمن کیست؟ - زابلستان نام کدام قسمت ایران بوده است؟ رستم در جواب بهمن باسفندیار چه پیام داد؟ - آیا از شخصی بزرگ سخن گفتن بیهوده سزاوار است؟ - چرا اسفندیار از رستم چه خواست؟ رستم بوی چه پیشنهاد کرد؟ - آیا رستم حاضر شد که بخدمت گشتاسب برود؟ - آیا این دلیل بر مردانگی او بود یا دلیل بر ترس او؟

[illegible] و جمله های ذیل را معنی کنید: پر اندیشه شد مغز مرد کهن - گرانمایه - ارجمند - [illegible] ۷ و ۸ - کش (در درختی بود کش برو بوی نیست) - برو بوی - بسپرد (چند معنی دارد؟) - شعر ۱۱ - سخن ناخوش - شعر ۱۷ - فراز آیدت - پوزش - پرمایه - گُرد.

- مهتر یعنی چه؟ کلمهٔ ضد آن چیست؟

۱- فراز: در اینجا یعنی نزدیک. ۲- عنان: دهنهٔ اسب. [illegible] در راه با تو هم عنان [illegible] هم راند. ۳- [illegible] پوزش و عذرخواهی خشم گشتاسب را فرو می نشانم. ۴- بیداد: ستم

خرد یعنی چه ؟ کلمه ضد آن چیست ؟

یزدان یعنی چه ؟ کلمه ضد آن چیست ؟

آز یعنی چه ؟ کلمه ضد آن چیست ؟

زیان یعنی چه ؟ کلمه ضد آن چیست ؟

کین یعنی چه ؟ کلمه ضد آن چیست ؟

ستایش کردن اسفندیار نژاد و پهلوانی خود را پیش رستم

بیار (۱) - بنای دست (۲) - شست (۳) - کام - ملاح

۱ - ز رستم چو بشنید اسفندیار ‌ ‌ ‌ بخندید شادان چو خرم بهار

۲ - ز گفتار رستم دلش بردمید ‌ ‌ ‌ چو آگنو نه گفتار رستم شنید

۳ - بدو گفت کز رنج و پیکار تو ‌ ‌ ‌ شنیدم همه درد و تیمار تو

۴ - بمان تا بگویم همه هرچه هست ‌ ‌ ‌ یکی گر دروغ است بنای دست

۵ - نژاد من از پشت گشتاسپ است ‌ ‌ ‌ که گشتاسپ از پشت لهراسپ است

---

۱ - تیار = غمخواری ، (۲) دست نمودن = اشاره کردن - نشان دادن . ۳ - شست = دام ماهیگیری ، انگشت ابهام .

Parsbook.com

۶- همان مادرم دختر قیصر است — که او بر سر رومیان افسر است

۷- شنو کارهائی که من کرده ام — ز گردنکشان سر بر آورده ام

۸- نخستین کمر بستم از بهر دین — تهی کردم از بت پرستان زمین

۹- هر آن کس که برگشت از راه دین — بکشتم بمیدان تو ران و چین

۱۰- بتوران زمین آنچه من کرده ام — همان[1] رنج و سختی که من برده ام

۱۱- همانا ندیده است گو راز پلنگ — نه از شست ملاح کام نهنگ

۱۲- تو فردا ببینی ز مردان هنر — چو من تاختن را ببندم کمر

۱۳- هنر بیش بینی ز گفتار من — مجوی اندرین کار تیمار من

۱- پرسش - گفتار رستم در اسفندیار چه تأثیری کرد؟ - اسفندیار چگونه از اصل و نسب خود یاد کرد؟ - از پهلوانی خود چگونه ستایش کرد؟

۲- معنی این لغتها و جمله ها چیست؟ = دلش بر دمید - افسر - گردنکش - کمر بستن - چو من تاختن را ببندم کمر

اشعار ۳ و ۴ و ۱۱ و ۱۳ را معنی کنید.

۳- انشاء - این اشعار را نثر بنویسید

---

[1] - همان = همچنین

Parsbook.com

جواب رستم با سفندیار و ستایش کردن پهلوانی و نژاد خود را

دستان[۱] - مهراب[۲] - یل - کوپال[۳] - یاره[۴] - سنان - تمگ[۵] - آوردگه[۶] - نیاگان[۷]

چنین گفت رستم با سفندیار — که کردار ماند ز ما یادگار

تو آن گوی کز پادشاهان سزاست — نگوید سخن شاه جز خوب راست

جهاندار داند که دستان سام — بزرگست و با دانش و نیک نام

همان مادرم دخت مهراب بود — کز او کشور سند شاداب بود

نژادی ازین نامورتر کراست؟[۸] — خردمند گردن نپیچد ز راست

هنر آنگه اندر جهان سربسر — یلان را ز من جست باید هنر[۹]

زمین را همه سر بسر گشته ام — بسی شاد بیداد گر گشته ام

اگر من نرفتم بمازندران — بگردن برآورده گرز گران[۱۰]

---

(۱) - دستان : همان زال است که پدر رستم باشد. (۲) - مهراب : نام پادشاه کابل. (۳) کوپال

(۴) - یاره = طوق طلا مخصوص پادشاهان قدیم (۵) تمگ = دو . (۶) آوردگه = میدان

(۷) - نیاگان (با گاف) = اجداد پدری و مادری . (۸) یعنی شخص عاقل سخن راست را

(۹) - یعنی هنر اینست که دلیران گیتی از من هنر آموزند (۱۰) یعنی درحالی که گرز را بشانه گذاشته

Parsbook.com

که کندی دل و مغز دیو سپید؟ — که را بُد ببازوی خویش این امید؟

که کاوس کی را گشودی ز بند؟ — که آوردی او را بتخت بلند؟

ز من بشنو ای گرد اسفندیار — مباش ایمن از گردش روزگار

تو تکیه چنین بر جوانی مکن — ز پیر جهاندیده بشنو سخن

مکن آنچه گشتاسب گوید همی — که او راه دانش نپوید همی

بخواهد بدل مرگ اسفندیار — که فرمود با رُستمش کارزار

بجای پدر مر ترا زال بس — ز رُستم همان گرز و کوپال بس

بایران و توران ترا شه کنم — ز تو دست بدخواه کوته کنم

چه نازی بدین تاج گشتاسپی — بدین یاره و تخت لهراسپی؟

نیاگانت را پادشاهی ز ماست — وگرنه کسی نام ایشان نخواست

که گفتت برو دست رستم ببند — نبندد مرا دست چرخ بلند

من از کودکی تا شدستم کهن — بدینگونه از کس نبردم سخن

مرا خواری از پوزش و خواهش است — وزین نرم گفتن مرا کاهش است

ببینی تو فردا سنان مرا — همان گرد کرده عِنان مرا[1]

---

(۱) عنان گرد کردن - یعنی آماده تاخت شدن.

تنت بر تک رخش مهمان کنم ... بگرز و بکوپال درمان کنم[1]

کز آن پس تو با نامداران مرد ... بجوئی بآورد گه در نبرد

۱- پرسش - رستم چه هنرهائی برای خود شماره کرد؟ - چگونه اسفندیار را پند داد؟ - چرا رستم گشتاسب را دشمن اسفندیار معرفی کرد؟ - توران کجا بوده است اکنون نام آن چیست؟ در نقشه نشان دهید. کشور سند کجا است؟

این لغات را معنی کنید: جهاندار - نامبردار - پور - شاداب - نامور - یل - ایمن - چرخ گردنده - اختر - گشادکمان.

این اشعار و یا مصرعها را معنی کنید: مصرع دوم از شعر ششم - شعر ۱۴ - شعر ۱۸ - شعر ۱۹ شعر ۲۱ - شعر ۲۵

۲- انشاء - در این اشعار رستم ما ابتدا اصل و نسب خود را برای اسفندیار برشمرد. سپس هنرهای خویش را گفت و او را نصیحت کرد که با او جنگ نکند و در پایان اسفندیار را تهدید کرد.

ابیات مربوط بهر قسمت را معین و جدا کنید سپس آنها را بنثر نقل کنید.

---

(۱) معنی بیت اینست که: رخش را بر تنت میرانم و با گرز میکوبم.

کشته شدن اسفندیار بدست رستم

میان - سلیح - جوشن - یال[1] - گزیده - کین - جاودان - نابکار[2] - آب رز[3] - سهی[4] - فرهی[5] - چاچ[6] - بش[7]

۱- سپیده همانگه ز کُه بردمید — میان شب تیره اندر خمید

۲- بپوشید رستم سلیح نبرد — بسی از جهان آفرین یاد کرد

۳- چو آمد بر لشکر نامدار — که کین جوید و رزم اسفندیار

۴- بپوشید جوشن یل اسفندیار — بچنگ اندرون آلت کارزار

۵- خروشید چون روی رستم بدید — که نام تو باد از جهان ناپدید

۶- بکوبمت از آنگونه امروز یال — کزین پس نبیند ترا زنده زال

۷- چو رستم مر او را بدانگونه دید — یکی باد سرد از جگر بر کشید

۸- بگفت ای گزیده یل اسفندیار — آیا سیر ناگشته از کارزار

۹- من امروز نی بهر جنگ آمدم — پی پوزش و نام و ننگ آمدم

۱۰- تو با من بدی را چه کوشی همی؟ — دو چشم خرد را بپوشی همی؟

---

(۱) یال - گردن و بازو، موی گردن اسب - (۲) نابکار: بی‌ربط و بیهوده - (۳) آب رز = آب انگور، ظاهراً تیر را در شراب می‌پرورده‌اند که راست گردد و قوت بگیرد شاید بمعنی زهر باشد (۴) سهی = راست (۵) فرهی = بزرگی و شکوه (۶) چاچ = اسم شهری است در ترکستان که در آنجا کمان خوب می‌ساخته‌اند - (۷) بش = کاکل - موی گردن اسب (۸) یعنی کمر اسب شکست (شب رفت)

Parsbook.com

۱۱- مکن نام من زشت و جان تو خوار — که جز بد نیاید از این کار زار

۱۲- ز دل دور کن شهریارا تو کین — مده دیو را در تن خود کمین (۱)

۱۳- جز از بند دیگر ترا دست هست — بمن بر، که شاهی یزدان پرست (۲)

۱۴- که از بند تو جاودان نام بد — بماند مرا و ز تو بد کی سزد

۱۵- برستم چنین گفت اسفندیار — که تا چند گوئی سخن ناسگار

۱۶- جز از رزم یا بند چیزی مجوی — چنین گفتنیها بخیره مگوی

۱۷- چو دانست رستم که لابه بکار — نیاید همی پیش اسفندیار

۱۸- کمان را ببره کرد و آن تیر گز — که پیکانش را داده بود آب رز (۳)

۱۹- بزد راست بر چشم اسفندیار — سیه شد جهان پیش آن نامدار

۲۰- خم آورد بالای سرو سهی — از او دور شد دانش و فرهی

۲۱- نگون شد سر شاه یزدان پرست — بیفتاد چاچی کمانش ز دست

۲۲- گرفته بش و یال اسب سیاه — ز خون لعل شد خاک آورد گاه

(۱) یعنی شیطان را در دل خود جای مده

(۲) یعنی غیر از بند، هرچه بگوئی فرمان پذیرم و هرچه بر من بکنی دست داری

(۳) تیر گز یعنی تیری که از چوب گز ساخته شده بود .

Parsbook.com

۲۳۰- بر و زر جوانی هلاک آمدش سر تا جو رسوی خاک آمدش

۱- پرسش - در میدان جنگ اسفندیار بر رستم چه میگوید ؟- رستم چه جواب میدهد ؟- آیا اسفندیار درخواست رستم را می پذیرد ؟- نتیجه جنگ چیست ؟

۲- این لغات و جمله ها را معنی کنید - بچنگ اندرون - یکی باد سرد از جگر بر کشید - پوزش چ (فرق معنی آن با خارجیست ؟) - شعر ۱۴ - بخیره - پیکان

۳- انشاء - مانند درس قبل قسمتهای مختلف این قطعه را پیدا کنید

نروژیها

سرزمین نروژ کوهستانی است . و از این حیث بسویس شباهت دارد . در دامنه های کوههای آن علفزارهائی است که گاو و گوسفند هنگام تابستان در آنجا ها میچرند . پائین تر از این علفزارها جنگلهای بزرگی دیده میشود که دارای درختان کهن و انبوه میباشد . امتیاز نروژ بر سویس در این است که کنار دریا واقع است . در زمینهای ساحلی آن جویبارهای زیادی جاری است و در دریا جزایر بیشماری است که با ساحل چندان فاصله ندارند .

بعضی از مردم نروژ گله چرانند . گاو و گوسفند تربیت میکنند . در تابستان که هوا خوش و زمینها سبز است علف زمستان حیوانات خود را ذخیره میکنند

نخست آنها را می چسبانند دو دسته دسته مینمایند پس از آن روی سنگ میگذارند

یا بتیری می آویزند تا خشک شود .

Parsbook.com

از جنگلها استفاده فراوان میکنند . سابق بر این درختها را بیهوده میسوزاندند ولی امروزه توجه مخصوصی بآنها میشود . در آموزشگاههای روسی راجع بچگیلبا و کاشتن درخت جزو برنامهٔ دانش آموزان میباشد . هر سالهٔ اطفال با معلمان خود برای تمرینات عملی باین جنگلها میروند از چوب درختان کهن قایق ، کشتی ، بشکه و چوب کبریت میسازند .

چون زمستان نزد ما سرد و طولانی است و زمینهای حاصلخیز آن هم کم است غلات باندازهٔ کافی عمل نمی آید . روستائیان در کلبه های چوبی زندگی میکنند . این کلبه ها فقط یک اطاق بزرگ دارد که در آن زارعان و گله چرانان با زن و بچه خود بسر میبرند ، پهلوی این کلبه ها آغلهای مکعب شکلی است که در زمستان گاو و گوسفند را در آنها نگاه میدارند . سقف این آغلها سنگ فرش است .

علاوه بر کشاورزی و گله داری نزد ما ماهیگیری هم میکنند در بعضی نقاط خود مانند اسکیموها هستند . بیشتر اوقات مزرعه های خود را بدست زنهایشان میسپارند و خود در قایق نشسته در دریا بصید ماهی میپردازند . و از این راه قسمت از غذای خود را بدست میآورند .

Parsbook.com

در قدیم جمعیت نروژ بسیار کم بود ولی بمرور ایام زیاد شد . مردم بکشاورزی و ماهیگیری پرداختند . گروهی هم برای کسب روزی بجزایر نزدیک مسافرت کردند . چون مردمی بافکر و کنجکاو بودند باین جزیره ها اکتفا ننمودند و از آنجاها بامید یافتن زمینهای جدیدی بطرف دریاها روان شدند حتی پیش از کریستف کلمب بعضی از نواحی امریکا هم رسیدند . بنابراین میتوان نروژیها را ملتی دریانورد و مکتشف بشمار آورد .

هرگاه دریانوردان نروژی وسط راه بیک کشتی تجارتی بیگانه ای برخورد میکردند آن را غارت میکردند . چنانکه اسب نزد قزقیزها و شتر نزد اعراب بدوی عزیز است کشتی و قایق هم در نظر نروژیها عزت دارد زیرا اساس و تمام زندگی آنها بر آن استوار است .

تنها چیزی که نروژیها دارند ماهی و بال است که روغن آنرا بممالک خارج میفروشند و هر ساله مبلغی گزاف از این راه بدست میآورند .

خط حسین میرجانی و جواد شریفی

Parsbook.com

فهرست مندرجات

بنام خداوند جان آفرین ۲
مناجات ۳
فائدهٔ همکاری ۳
چگونه دیگران را یار و همکار خویش
می توان کرد ۱۲
بدن انسان ۱۳
دشت و کوه و تپه ۱۵
مسافرت وحمل پست در قدیم
و امروز ۱۸
سفر ۲۱
سطح زمین ۲۳
پایر و قوهٔ بخار ۲٤
بخو[illegible] ناتوانی ببازوی خویش ۲۷
نقا[illegible] ۲۹
وا[illegible] و ماشین بخار ۳۰
[illegible] و عمل ۳۲
ا[illegible]ان بندی ۳٤
[illegible]ت مرض ۳۷
پاستور ۳۸
گنج دهقان ٤۳
چنگیز ٤٤
توی زمین ۵۱
مردانگی جلال الدین خوارزمشاه ۵۲
آلب ارسلان و قیصر روم ۵۵
سنگها (احجار) ۵۹
حکایت ٦۰
سرخجه ـ مخملك ٦۱
سنگهای آتشفشانی ٦۳
نقاشی ٦۵
پیرزن و سلطان سنجر ٦٦
تنفس ٦۹
تن ۷۱
عدالت امیر اسمعیل ۷٦
هوای پاك ـ تنفس عمیق ۷۸
رسم ۸۱
قاضی دغل ۸۲
خفگی ۸۵
حضرت محمد (ص) ۸۹

Parsbook.com

حضرت محمد (ص)	۹۲	سنگهای رستی	۱۳۳
سنگهای ته نشستی	۹٤	اصفهان	۱۳۵
دخانیات	۹۵	بیشه‌ور اصفهان	۱۳۸
اندوه فقیر	۹۷	حرکت ایل	۱۳۹
سل	۹۸	سنگهای نمك	۱٤٤
سنگهای شنی	۱۰۱	سنگهای سوختنی	۱٤۷
شن	۱۰۳	نفت و قیر	۱٤۸
خناق	۱۰٤	الماس	۱۵۰
علی‌بن ابیطالب	۱۰۵	طبیب وظیفه شناس	۱۵۱
سنك آتش زنه	۱۰۷	غذا	۱۵٤
سنك آسیا	۱۰۸	خرس و شناگر	۱۵۶
عبادت و خدمت	۱۰۹	اقسام خوردنی	۱۵۸
سنگهای آهکی	۱۱۰	اسکیموها	۱۶۱
وبا	۱۱۱	دستگاه گوارش	۱۶۸
شیراز	۱۱٤	تاثیر هوا در زمین	۱۷۱
سعدی	۱۱۵	موی در لقمه	۱۷٤
قحط سال در دمشق	۱۱۹	تاثیرآب در سطح زمین	۱۷٤
گردش خون	۱۲۲	چشمه وکاریزوچاه	۱۷۵
چگونه میتوان نیرومند شد	۱۲٤	حاتم طائی ودرویش	۱۷۶
حافظ	۱۲۷	آب آشامیدنی	۱۷۷

Parsbook.com

حصبه ۱۷۹
آب چاه و قنات ۱۸۱
تلمبه ۱۸۳
آبله ۱۸۶
چشمه و سنك ۱۸۷
بهداشت دربیماریهای ساری ۱۸۹
تأثیر آب درسطح زمین ۱۹۲
مردی با لوحه برنجین ۱۹٤
کار دستی و نقاشی ۲۰۱
صفیه‌آب ۲۰۲
سیل ۲۰۳
اسکندر و هندوستان ۲۰۵
سلسله اعصاب ۲۱۰
عبدالعزیز خلیفه و فروختن
انگشتری ۲۱۲
کار دستی ۲۱٤
تریاك ۲۱۵
جوانی‌سرازرای‌مادر بتافت ۲۱۷
جوان و مادر ۲۱۸
خواص خمسه۱ ۲۱۹
شست وشوی ۲۲۰
حواس خمسه ۲ ۲۲۳
پاکیزگی موی سر و بدن ۲۲۵
تأثیر نبات و حیوان وزمین ۲۲٦
قرقیزها ۲۲۸
حواس خمسه ۳ ۲۳۳
پسرك پردل ۲۲۵
حواس خمسه ٤ ۲٤۲
نقاشی ۲٤٤
بهداشت چشم۱ ۲٤۵
بهداشت چشم۲ ۲٤۷
کوه آتش فشان ۱ ۲٤۹
کوه آتش‌فشان۲ ۲۵۲
فردریك کبیر وآسیابان ۲۵۳
بلندی‌و پستیهای وی زمین ۲٦۱
کیکاوس ۲٦۱

Parsbook.com

زمین لرزه	۲۶۲
نقاشی	۲۶۶
الکتریسیته	۲۶۸
نامهٔ منوچهر بهپرویز	۲۷۴
شاهزاده بانوی استاورن	۲۷۷
رسم	۲۸۵
کوتاه قدان افریقا	۲۸۵
کار دستی	۲۹۰
داستان رستم و اسفندیار	۲۹۱
پیام رستم باسفندیار	۲۹۱
ستایش کردن اسفندیار نژاد خود را	۲۹۴
جواب رستم باسفندیار	۲۹۶
کشته شدن اسفندیار بدست رستم	۲۹۹
نروزیها	۳۰۱

Parsbook.com

Parsbook.com